



خطی «فهرست شده»

۶۴۸۲

در آنکه چون ارتقا شایع است
علاوه بر این که در این کتاب
که از این کتاب هر چه از خود
سرسره و کتب دیگر او را
درج می نماید می نماید و در
دیگر کتب که در این کتاب
یا زده درج می نماید باید
در صورت

جلس

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۱۷-۲۲

۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲
۱

شماره ۸۶۹۹
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مجموع دروس ۱ در اسلام
موضوع تاریخ
شماره ۵۴۸۲

خطی «فهرست شده»
۱۷۴۶



۱۳۸۲
۱۳۸۱

جایگاه تر و مناک و بر کار نامه که بر آب کند اما مثلثه
از گرمی شکر است و طبعیت صفا دارد و از نواجی
میشود و خداوندان این شکره بر روز نهم
و شکر است و زحل هم شکر است و شکر
و زحل شکر است و نور شکره او سپرد حکمت و طبعیت
بود و دارد از نواجی خوب است و خداوندان
این شکره بر روز مقدم زهر است آب ماه و شکر
ایشان مرغ جوزا شکره او گرم و تر است و
طبعیت خون دارد و از نواجی مغز است و خداوندان
بر روز مقدم زحل است و شب عطارد و هر دو
وقت شکره شکر است و این است که بر طبع شکره
او سپرد و تر است و طبع بلغم دارد و از نواجی

و آب

شکل است

شکل است و خداوندش بر روز مقدم زهر است و
شب مرغ و فی الوقتین ماه شکره یک ایشان است
فصل بدانکه هر حاجتی که بود از طریق
یا فیه ام آنچه مقصود است از بوجیم و دلالت کنیم
اندک اندک سیاه با بد از یک بد از بروج و از ده کانه
و از طبع منفی کانه بد آنکه اندر فلک طبعیت است و
جایها که حاجت از میتوان یافت همچنان از کواکب
و از ایشان و از طبعیت فلک بروج حاجت دلیل
توان کردن همچنان از کواکب و این احوال و این احوال
بعد از این گفته شود و چنانکه بگوید و بدانکه در جواهر
در جات فلک که از شکره بر آید در این نجات بود
لا دنی بود اگر سیاهی بر پند یا عالی بهافت یا ابتدا

کاری بود اندر طالع خداوند آن برج که باشد و چنانکه
 گوید که از تاریکی رحم بر بوشنای هو آید **پس**
 از تاریکی و سیاه بود بر زمان سیاه رود و پیدا کرد
 و البته آکاری از خاطر و تاریکی نیسان شدت چون
 آید هنوز آن درجه از زیر بر زمین آمد از آن چون
 آمدن مولود و اول طالع هر دو بهم باشد و اندر
 یکیم ساعت بود دلیل بر تن و جان و آغاز کار
 و پیش کردن حرکت و هر چه که نو کرد و بخاطر
 اندر افتد و باز خانه دوم مایل و تد باشد و بطالع
 دلیل کند بر مال و معاش و با پیری کران و خانه بیوم
 از طالع دلالت کند بر مردان و خواهران و پیغم
 نزدیک و حب رزم از طالع دلیل کند بر پدر و زمین

و خانه و عاقبت کار و پنجم طالع دلیل کند بر فرزندان
 و منوال و دل و خبر و هدیه و ششم طالع بر دست و پیر
 و چار و پنجم طالع دلیل بدان و زنا کش و شوهر
 و حیران و ششم طالع مال فرزندان و خوف
 و مرگ و پنجم طالع دلیل سپهر و علم و مذنب و خواب
 و پنجم طالع دلیل کند بر پیش و محل سلطان و عباد
 یا ز و پنجم طالع دلیل کند بر مال سلطان و از گم
 طالع دلیل کند بر فرزندان و دشمنان و غیر و چاری پس
 گوید در و تد باشد یا اندر مایل و تد این اقبال باشد
 ادبای معنی آن باشد که گوید اندر او تا در چهار گانه
 پای قطع بود و اصاب آن بود که گوید سبکی
 رو اهل گوید که آن کند و بدو چه کم از آن که آن رو

اقبال
 ادبای
 اصل

بود و اما این کوکب یکی دوروی بر آن رود و از دماغ
 بدو برسد و درجه و دقیقه برابر شود اتصال تمام کرد
 و اگر اتصال از جهت معارضه بود حال در متن باشد
 یکی خانه و منصرف آن بود که کوکب بنیم جرم خویش
 از یکدیگر درگذرد و بر سر کوکب نور کوکب بود از این
 آنکه هر کوکبی را بر سر دیگر است و نور جدا گانه
 بنا که یکی نیمه از آن در پیش کوکب بود و در کوکب
 در یک کوکب و چون کوکب بنیم جرم خویش از یکدیگر
 در گذشت از جدا شد و انصاف نمود **دیگر**
 نه اکی آفتاب را پی درجه جرم است یکی نیمه از قبل
 و یک نیمه از بعد و چون میان آفتاب و میان یکی از کوکب
 از یکدیگر تا پانزده درجه بعد باشد آفتاب نور بدو افکنده

منوف

اجسام کوکب

شمس

باشد

باشد و اندر شمس آفتاب بود و آفتاب بدو پیوسته
 باشد و ماه را پست ۳۴ درجه جرم است یک نیمه از
 قبل و یک نیمه از بعد و زحل و مشتری را هر دو درجه جرم است
 هر یکی را از پیش و نه از پس و مریخ را شانزده درجه
 نصف از قبل و نصف از بعد و زهره و عطارد را هر یکی
 چهارده درجه جرم است هفت از پیش و هفت از پس
 و بعد از این جرم ایشان را با یکدیگر اتصال باشد و چون یکی
 جرم خویش بدرجه کوکبی افکنده میان ایشان اتصال بود
 ولیکن با اتصال اگر جرم آن کوکب بدرجه جرم این باشد
 بود اتصال نبود ولیکن با اتصال خواهد رفتن تا درجه بدرجه
 رسد از حد اتصال نباشد و هر کوکبی در آخر برج
 کوکب نه پیوندد و جرم او هر چه دیگر افکنده باشد

نصف مشتری
۱۸ ۱۸

مرغ
۱۶
زهره و عطارد
۱۴ ۱۴

جوز باشد مدوازده درجه و مرغ هم درجوزا بهشت
 درجه و درجه مرغ هم از ماست و ماه و مرغ را اتصال
 بزحل باز داد اما وجه سوم از منع انست که کوکی
 سسکل رو با کوکی کران رومقارن بود بدو پیوسته
 باشد و کوکی دیگر هم بدین کوکب کران روز نظر افکنند بود
 و درجه این کوکب ناظر کم از درجه مقارن باشد کوکب
 مقارن اتصال نظری باز دارد و رد کند این جهان بود
 که پیوال ارتوج و طالع سپرطان آید و ماه که خداوند
 طالع است و دلیل سایل است بیارده درجه اندر عقرب
 باشد و مرغ شازده درجه بود و زحل که خداوند
 خانه هفتم است و دلیل حاجت است به هشت
 و بر درجه نور است و مرغ بدرجه مکر است از ماه بود

میان ماه و زحل دیدار و اتصال نبوده از هر آنکه او با زحل
 اندر یک برج است و جمیع اتصال نظری را باز دارد و باطل کند
 و باز اتصال نظری باز دارد با اتصال نظری جمیع را
 باطل تو اندر کردن و بدینک بسیار بود که اتصال نظری جمیع را
 باطل کند و حاجت منع کند و کوکب جمیع اتصال نظری
 را باطل کند و هر دو بسیار بود که کوکی پیوسته و اتصال
 باطل نشود تا با دیگری جمیع نکند و چون با دیگری جمیع شود
 و اتصال باطل کند و هم اندر بود اگر کوکی جمیع بود با کوکی
 با این نیز ندید که کوکی سید را یعنی کوکی دیگر پیوسته و با مقارن
 شود و باین که جمیع بود حکم کوکب جمیع را باشد و از او سخن
 باید کرد مثلاً این جهان بود که چون ماه ندرجه بود
 و مرغ هم به هشت درجه بود و زحل به بیازده درجه سپرطان

و ماه پیش از تیره یا مرغ جامع شود بزهره پیوندد برای آنکه
 زهره بدرج کرم از مرغ نیست ولیکن مرغ را باشد که ماه جمع
 و یکم جامع قوی تر از حکم نظر باشد پس بر این گفته که انصاف
 نظر جامع را باطل کند و جامع اتصال نظری باز دارد و باطل
 کند **قبول** معنی قبول نیست که بسیار باشد که اندر
 قبول شرف کوکب دیگر باشد خداوندان شرف با خداوندان
 خانه پیوندد هر کدام که پیوندد او را جماعی قبول کند چون
 از خانه خداوندان خانه پیوندد هر کدام و معنی قبول از روی
 لغت پذیرفتن بود و اگر کوکبی در شش کوبی بود یا اندر
 حد او پس خداوند شش یا خداوند حد پیوندد این جماع
 قبول کمال نامش پس بود و هر اتصال که ازین واضع بود
 که یاد کرده آمدند قبول باشد از برای آنکه کوکب را شش یا

پس اندر رشتن مذانش **مثال** : این چنین بود که ماه اندر
 حمل باشد و مرغ پیوندد و مرغ او را تقسیم قبول کند از برای آنکه
 از خانه بی پیوندد و همچنان اگر ماه در حمل بود و باقیات پیوندد
 یا اندر جوزا و عطارد پیوندد معنی قبول نامش باشد و یا از قبول
 از جهت شش و حد بود چنان که ماه اندر سینه باشد اندر
 زهره و بزهره پیوندد و زهره انجا رد قبول برای آنکه زهره
 خداوند شش است و هم خداوند حد و هر کجا که ماه بدین
 شش باشد معقول بود و این معنی تنها مانده گوید یعنی قبول
 شش و حد و اگر ماه بکوکبی پیوندد و آن کوکب خداوند
 خانه ماه یا خداوند شرف یا انجا قبول بود و اگر ماه تنها
 رو بود چون از ان برج برج دیگر آید خداوند برج پسین
 پیوندد یا خداوند شرف او این قبول حقیقی گویند ولیکن مانده

صفتی است که در کتاب سید بن طاووس در این باب مذکور است و در این باب
 مقبول است از برای آنکه از قبول انجا که در این باب مذکور است و در این باب
 مقبول است از برای آنکه از قبول انجا که در این باب مذکور است و در این باب

قبول نمایند و اگر آن راجح بر آن آید و بخند او ندر راجح پیش
 باشد او ندر سرف او پیوند آن ولایت باطلکن و آن حاجت
 بر نیاید و آن خانه که اندر شاحت و قبول زینا نیست
 که کوکبی پیوند که اورا اندران جای هیچ بره تیا شد
 و چون اینجین جای کوکب بکوکب پیوند و یکی از دیگر نشانی
 قبول کند **مثال** این جنان بود که ماه با خداوند طالع کوکبی
 پیوند که آن کوکب در هبوط بود جنان بود که کسی از
 خانه دشمن میوی تو آید هیچ سبب تو اورا نخواهی **مثالی**
 این جنان بود که ماه اندر میسر باشد و بر طالع پیوند و یا اندر
 پیر طان بود و هیچ پیوند و یا اندر سپیند باشد بر نه
 نبوتند و اگر دیس اندر هبوط خود بود و بکوکبی پیوند که
 آن کوکب را بسج حال پردی هیچ چیز ندارد

مثال

فان

خالی یعنی زینهار بود **مثال** جنان بود که ماه اندران
 راجح باشد که بسج کوکب نه پیوند و هیچ کوکب بوی پیوند
 نه اندر راجح و نه از پیرون راجح و آن کوکب مطرود بود یعنی
 اندوه بود **رد** معنی رد اینست که ماه بکوکبی راجح پیوند
 یا بکوکبی که اندر شجاع افتاب باشد بس آن کوکب از نظر
 پر ضعیفی خود آن روز را نمی تواند پذیرفتن و باز میداد حاجت
 بدان سبب سبک میشود و چه دیگر بود که کوکب بسک بود که
 تیزین و هند است از طالع ساقط بود و آنچه در چند چیز است
 بود باز دهند و حاجت بانه کند و چون حال کوکب برین
 وجه بود دلیل کند که شمشه را از اول بوده است و نه آخر
مثال این جنان که طالع سلطان باشد و ماه که در او
 طالع است اندر قوس بود و قوس خانه ششم است و از

رذائل که در این کتاب است را هیچ با هم نمی
 شود در کسی آن کوکب راجح یا غیر راجح طالع
 بشمار آن اتفاق را قبول کند و در کس از آن کوکب
 اندر نظر از نظر طالع راجح یا غیر راجح و نه از
 و نه تا آن سینه به یاد آن کوکب بود و اندر
 فایده زیانی و ساقط اندر در طالع آن کرد
 تا سینه بود

است
طالع پتاپست و پنج می پیوند و اندر جوزا که خانه دوازدهم
و از طالع ساقط اندرین حال دلیل کند بر تالی اول و آخر این سلسله
وجه دیگر که معنی روایت آنست که گوکب سبکی رویت بر
همند است اندر وقت بود گوکی که آن زهر پیوند خود که از طالع
ساقط دلیل کند که این حاجت را آغاز پدیدار نباشد
برای آنکه چون گوکب تدر دهنده است اندر وقت باشد
او دلیل کند بر آغاز کار و باز گوکب کران رو که تدر پزیزه
دلیل آخر کار از طالع ساقط بود دلیل کند که این کار را
آخر پدیدار نباشد چون حال چنین باشد که آغاز کار از گوکب
سبکی رو بود که تدر دهنده است و آخر کار از گوکب
کران رو که تدر پزیزه است سبکی گوکب سبکی رو را
واقع تدر خواند که کران رو را قائل تدر اما دفع قوت است

همه

ک

که گوکی از خانه یا از شرف یا از مشرف خویش گوکی پیوند
و قوت خود بدو دهد برای آنکه او از خانه خود یا از شرف
خود بدو داد و حال دیگر گوکب اندر دفع قوت سم بدین
نهاد باشد اما دفع تدر طبیعت آنست که گوکی اندر خانه
گوکی بود و خداوند خانه وی پیوند قوت و طبیعت خویش
بدو دهد چنانکه ماه یا گوکی دیگر اندر حمل بود و پنج پیوند
ایش قبول باشد و چون ماه اندر شور بود یا در سطران قوت
و تدر پزیزه بود و دید و اما اندر برج دیگر تدر تهرها و در چون
قبول نمود اندر تاس شدن کار تا هیچ کس با بهانه نبود این
معنی قوه بر پاینده و جانش اول آنکه گوکب او تاد
طالع اندر جایگاهی بود سبکی یعنی اندر وقت باشد یا اندر
مایل تدر و نیا جایگاهی که طالع پیوند و بدین **وجه**

اگر کوکب اندر برجی بود که اورا اندران برج بره بود یعنی
اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش یا اندر مکتب خویش
یا اندر حد خویش یا اندر صورت خویش یا اندر شرح خویش
و بیستم اگر کوکب اندران برج که در ذرات بود در
رفتار **و بیست و یکم** اگر کوکب با او شمس بود و اتصال
کنند شمس و آنرا از مقارنه و نه از تریح و نه از مقابلت
و نه از مقابلت **و بیست و دوم** اگر کوکب که با قطب بود از طالع
اورا اتصال نبود و کوکبی که در مبطون وی بود و کوکبی
که او اندر مبطون آن کوکب باشد **و بیست و سوم** اگر کوکب
مقبول باشد **و بیست و چهارم** اگر زحل و مشتری مشرقی باشند یا اندر
شرف خویش باشند **و بیست و پنجم** اگر ملال یا رند مکرر اندر طالع
واجب باشد هر وقت که راجع باشد علیقا و غوست قوی

و چون کوکب اندر برجی بود که آن برج خوابی بود و
و با طبیعت او ساز و آواز بود و چنانکه زحل در خانه خویش یا
اندر شرف خویش یا اندر برجی بود و مدامه اگر مرخ اندر
برجی گرم باشد بهتر بود و باز چون در برج شگفت بود بدتر
بود و زینب که بیست و چهاره بنامیزد هر که کبریجی اندک که
موافق او بود با طبیعت از برج جهان که آب باشد
و چون کوکب سعد کوکب خویش کرد شتر او بکند و کم کند
خوشت او را و چون کوکب خس کوکب سعد کند و کم کند سعادت
او را از تریح یا از مقابلت کم کند سعادت او را و چون سعد
راجع بود و از طالع با قطب بود و تحت بد باشد و در برجی
جای شمس باشد اندر همه کارها با قوت بود و بیست و ششم
و چون کوکب شمس مقبول بود هم در جای نیست بود

اندک بر ندر بجز اید و پیشش بزرگ بود و باز چون در برقی
بود که اور اندران برج بهره بود از غوست باز ایستد
ولیکن از کز در کس نیدن جاره بنود و کوب سعد و چون
کوکب خپس اندر وید باشد یا اندر مایل و تا از خانه او یا شرف
او یا شمشاد و فوت و دلالت بر کوب سعد بود و چون سعد
اندر برج خپس بود آنچه یکی و خوبی خواهد دادن که کند همه
و یاد در برج بود که او اندران برج بهره بود آنچه بر ولادت کرده
باشد همه جمعی بود و نیز اندر و زباید کند و هر کوبی که اندر خانه
خپس بود یا در شرف یا در شمشاد یا در حد خپس اگر سعد
بود و اگر خپس شد و کند که اندر طبع او باشد همه یکی و فعلی
باز کرد و این حد که گفته یاد باید گرفت و دیگر جز بار
بهین قیاس باید کرد و چون کوب سعد و خپس را جای

باشد

باشد یا اندر برج خپس یا اندر احراق دلالت کند بر کارهای
خیر و اندک بر کارهای آنکه سعد اوقت نباشد که خیر کند و
خپس با قوه نباشد که شر کند و هر کوب که در احراق بود
یا در مفاصل است یا اندر آن کوب صحیح خیر نبود و این خانه
ز سعدین بود و خپس را چه سعد ازین جا بر یک خیر دلالت کند
و خپس بر ضعفی و چون کوب خپس اندر اوت و طالع باشد غایت
به باشد و دلیل کند بر بلا بزرگ خاصه چون از کوبی دیگر
قوی تر بود و اگر در شمشاد و قهقهه طالع بود از بدی کمتر
کند و بدانکه کوب سعد همیشه دلیل سعادت بود و کوب
خپس همیشه نوبت چون حال چنین بود جایگاه کوب از
طالع نیک یا بد و استن خیر کوب از حد خپس باشد چون
در خانه خپس باشد یا در شمشاد یا در شرف یا در حد خپس

یا در جای نیک باشد از طالع بدیل ضرر بود و با رجوع کوکب سعد
اندرون خویشش بود یعنی کوکب شمشیری بود و دیس روز کرده
یا کوکب روزی بود و دیس شب کرده یا در برج خبیب بود
یا در شعاع افتاب بود یا از طالع ساقط باشد این همه آنست
که خوبست رساند خویشین کند و چون مشتری بکوکی شمس کند
طبع بدی ویرانگی گرداند و زهره همین فعل کند ولیکن بر
بزرگ را اینک گرداند کردن مکرر بی مشتری و هر چه بر حال بندد
مشتری کشت یا برای آنکه چون مشتری بر حال بندد خوبست
اورا بشکند و طبع او را بطبع خود بار آورد و هر چه بر حال بندد
زهره کشتید و اگر کوکب شمس تدریک کوکب سعد سعد دهد
این کار از نیک نیست شود و اگر کوکب سعد تدریک کوکب شمس
این کار از بد است آن نیک بر کرده و چون این دانستی

سعد نیز با سخن مزاج ده و چهرین قتلش کن و چون ماه
و خداوند طالع مخموس باشد از معتاد نه یا از تو بیع
یا از معتاد یا اگر اندران وقت کوکی سعد و پیشان پیوند
اگر پیشان یا از ثلث آن کس از بس که بلا دین باشد
براحت است و اگر ماه خداوند طالع مخموس باشد
و کوکب شمس بدیشان پیوند از معتاد یا از تو بیع یا از معتاد
آن کار بکلی تب و ثواب و اگر اندران وقت کوکی باشد
سعد و بدیشان پیوند از شمس یا از ثلث آن کس
از یکی با برهد و در دیگری افتد و چون کوکب نه در خانه
خویش و نه در جای خبیب بود و از او تا و ساقط باشد
این بد بود و اندران کوکب مسیح خیریت و چون کوکب
مخوی بود و یا اندر تر نور بود و نه وقت و اگر این کوکب

در وقت نیاشد و اندر علم اندر کس نیست
 با حال کوکب اندر هر بری و کجی کردن وی چون دلیل
 پیاپیگی از بر جی ثابت بود و دلیل کند بر پای دارقی
 آن کجی و اگر در جی دو پیکر بود دلیل کند که آن کجی
 بر یک حال نیاند و ذکر کون شود و اگر در جی معتدل بود
 زود آن کار یکی بد کرد و او دیدن یکی شود هم اندرین
 معنی برج ثابت دلیل کند بر کارهای ثابت و پایدار
 و برج دو پیکر دلیل کند بر کارهای مختلف و برج معتدل
 دلیل کند بر آن که از بار گذشته شود و بر این یکی
 و اگر کوکبی دلیل سال بود و مستقیم خواهد شد دلیل کند بر
 صلاح وقت و استقامت آن کار و بد آن کار
 روزی که ماه بخس بود هر که اندر آن روز سوال کند

خیس باشد اندرین وقت خوست او کمر باشد اگر راجع
 بود در همه کارها پس کسی بود و چنین کوکب اندر زیر نور
 افتاب کمر از دوازده درجه بود باید آن وقت که با
 افتاب اندر یک درجه اندک باشد قوی بود یا بنیت و کجی
 که با اول طالع اندر آید ضعیف بود تا اندر و جای گرفت
 و پنج درجه رود آن قوی کرد و مسج کوکب از دوازده
 مگر آنچه درجه ابریس او نتوان شد و چنانکه چون کوکبی اندر
 ده درجه از طالع از پنج درجه بگذرد نماند درجه از وقت باشد
 و اگر کوکبی از پنج درجه بود از طالع پاقط و در وقت نبود
 و هر کوکبی که اندر وقت اگر از این بگذرد قوتش نباشد
 متاسف جان بود که قوتی در ده درجه از حمل
 بود تا میت و پنج درجه در وقت باشد و چون این گذرد

هدا

در

آن کجا خوش آید هر چند جای گاست از طالع که آن
کار کرد و کج و پیش کند از برای آنکه هر شی از طالع
که ماه بد خویش کرد و چون از طالع ساقط بود و ترس
و بیم از او بود و با رحمت اندران او تا باشد برتر جان
باید رتسید و نذر اند این کوکب که ماه بد و خوار بدیست
دیس کند بران کار که خداوند پسندد در او بود و
اگر پسندی بودند و دیس کند بر خیر و اگر خسی بودند
دیس کند بر شرف او تا طالع اگر ماه اندر خانه بنفسم
بود بر آنکس میان کار دشمن میدارد و مسکه بر و کران
عی باید از آنجا اول این کتاب تا آنجا نوشته آمد مقدّمات
که از پیش آن جاره نیست اندر ویس تا مل باید کردن
و گمان گمان درستی طالع کوکب با طبع بی روح

بر آوری

بر آوری و آنچه نیکوتر باشد اختیار کنی و بیاید و پسین
که مزاج کوکب را نهایت نیست و لیکن آن مقدار که گمان
بود با ز نمودیم تا این را بران قیاس کنند و از
بس این سخن برای مسایل بیاید یا دینیم و بگویم که
اندر هر یک چگونه باید کرد و سخن را چگونه باید گفت
و الله اعلم **فصل** اندر کوکب مسایل و بدی آوردن
حاجت و ما پیش از این یاد کردیم و هر سوال را بعضی
بدید آوردیم چنان باید که وقت مسیله ارتقا بگیرد
و طالع درست کنی و ناهار است کنی بس حاجت
را از آن وجه که گفتیم خوبی و درست بگوی تا بر تو چیزی
بوسشیده مانند و مگر تا چیزی که از تو بر سیده اند ما آنچه
بر سیده باشند در نیامیزی که کار بسته کرد و سخن

از آن گوی که پرسیده باشند بس که چنین دانی سخن گفت
چنانکه سخن و سوال از تزویج باشد چون در صحت نکوستی
و دلیل بدست آوردی و اگر باز از پیغمبر سوال کنند اندر
سوال دوم سخن مگوی که راست نیاید مگر پیش از آنکه
ارتفاع گیری و وی اندیشه در ضمیر آورده باشد و آرزو
اندیشه و اگر چنین کرده بود اندر سخن نتوان گفت از
برای آنکه چیزی را که اندیشه از باب آن بجوی و از او
سخن گویی صواب تر و نکو تر آن بود که سوال از یکی چیز بود
و ضمیر یکی باشد تا سخن اندر و راست آید و قطب نیفتد و هرگز
روان باشد که از یک طالع دو ضمیر مختلف از یک روی
پرون آوردن بدانکه هر حاجتی را با پست که چون از وی
یکدگری این معنی حاصل کرد و دیگر تا اگر کسی همسین جان

سوال

پروالی کند بدان کوشش نداری و جواب او نکو بوی
و محققت بیاید و اینست که سوال از هر یکی در غایت
او باید گفت و بداند که این است بر علم است و از آن
جواب است که پدر از فرزند دروغ نمیدارد و بدانکه صواب است
برین جستری اندرین باب آنست که سوال خود پرسید
یا پرسیدن کسی فرستند که بروی هر زبان بود و پیش
از همه چیزها و بخت منش سیاه بیاید معلوم کرد چون نیاید پس
و عمل تو مطلق بخت سیاه اندک بر آن دست گیر و آورده
چنانکه اگر کسی سوال کند که روزگار او چگونه خواهد بود
و چگونه خواهد گذشتن تا جلد در آن کوبک دلالت کند بر
حال روزگار او هر آنکه سوال از حال باشد که طبع است
کتاب آن حال را واجب کند و چون طبع است که کتاب آن

مواضع

حال دار بس جان اندازه که اندران ساعت از طلوع و
پنی سخن می گوئی و اگر بعد از طلوع باشد و در آن ایام
جانبت که فال گرفتن و قمر زدن که گاه یکی آید و گاه
بد آید و هر یکی که ماه و خداوند طلوع پیچود باشد از سعادت
خبرده و بدانکه اندران وقت که ماه خداوند طلوع مسعود
باشد هیچ کس سوال نکند آن مولود با حاجت که او را سوائی
رسید یا خواهد رسید و اندران وقت که ماه و خداوند
طلوع نچسبیده باشد هیچ سوالی نکند که او را نچسبیدی
رسیده باشد یا خواهد رسید و هر گاه که ماه را و خداوند
طلوع را پیچود یا بی از سعادت خبرده و هر گاه که هر دو نچسب
باشد از غمست خبرده و این سخن را از بران مکرر کردیم
تا بدانی گفتن از هر چه که رود بر موافقت ماه و خداوند

سلسله

طالع

طالع باید گفت اگر ترا از کاری پرسند و آن کار طالع
اقبال باشد بگر با خداوند طلوع و خداوند حاجت می
کند و بگر که آن کوکب که خداوند طلوع تدبیر پذیرد و حکومت
و بگر با خداوند حاجت از خداوند طلب بع بالاکو کب
تدبیر پذیرند است یا فی و از غمست پاک است یا فی
و اگر سوال از طلوع او بار باشد همان چون هر کردن و
از حاجت غای رفتن و از زندان بیرون آمدن این همه حاجت
از جایگاه او بار بر سوال باید کردیستن و پیش از این گفتیم که
او بار چه باشد و اقبال چه بود و چون ترا از چیزی پرسند
پرسند که آن در دوازده درج نبی چنانکه یکی از حال و متن
خوبیش با زمان و یا از برادران پرسند بدان گونه که
در دوازده خانه طلوع را صفت کردیم از هر گونه که پرسند

میشود طلوع و خد او ند طلوع و ماه را در پیش این چیز کن
که بر اندر و بر سپند پس بگر از ایشان که امام کی قوی تر
یعنی کدام اندر و تد است یا طلوع ناظر است هر کدام
و از ایشان که بدین صفت یا با ایشان آغاز کن سخن
کنتن و حکم کردن و اگر یکی از ایشان یعنی ماه یا خد او ند طلوع
خد او ند حاجت پیوند حکم کن که این کار بر آید بس
از آنکه سایر طلب کند و اگر خد او ند حاجت پیوند این کار را
با پانی بر آید و اگر ماه خد او ند طلوع اندر خانه حاجت باشند
یا خد او ند حاجت اندر طلوع باشد حکم کن که این کار بر آید
مگر آن وقت که خانه طلوع مبعوط خد او ند حاجت باشد
یا خد او ند حاجت در او ترقی شود آن وقت آن کار
بر نیاید و آن بیس تاه شود و اگر ماه خد او ند طلوع

پوسته یعنی بگوئی که اندر خانه حاجت باشد و اورا اندران
خانه هر ه باشد آن کار هم بر آید پس اگر از این که گفت
که دیدم چیزی نباشد بگر تا ماه و یکی از این گوئی بتر و که
باز میگرد و بگر آنم گوئی می پیوند و اگر از خد او ند طلوع
میگذرد و خد او ند حاجت می پیوند و آن کار بر آید بر
دست رسولان و کسانی که از این آمد و شد دارند پس
اگر میان ایشان بگوئی پیوند که نور ایشان میگوید که باشند
بگر اگر خد او ند طلوع و خد او ند حاجت هر دو بگوئی پوسته
باشند که آن گوئی از ایشان هر دو گران تر است
بجایگاه حاجت نظر کن که یا اندر طلوع بود یا در وسط
السمار این کار بر آید بر دست خانگی یا معتمدی این پوسته
که امام کار از و بکشید و بکشید کی پوسته ماه و خد او ند

طالع خداوند حاجت یا پوپستن خداوند حاجت خداوند
طالع دیگر که میان ایشان اتصال کواکب بود که نور ایشان
بیکدیگر می‌چوند یعنی که از یکی بازگردد و بدیگری می‌چوند و
و سد کران این معنی هیچ ندارد و الکن کواکب باشد اندر
میان کران روز ترا ایشان که او نور هر دو در خویشین
کنند و وقت است مانند ایشان این باشد طبعها که کارها
و حاجتها دلیل گیرند و با این ترکیب که همان کواکب که از ایشان
تقریبی پذیرد که الم است خداوند طالع است یا خداوند
حاجت یا این کواکب تدبیر پذیرند از پیش بود یکال باشد
و اندر او نماند باشد یا اندر مایل او نماند و راجح هفت باشد
و سنا و طبع باشد از او نماند آن کار بر آید و اگر پیش بود
آن کار از پس آن بر آید بود تاه کرده و اگر این کار بر آید

بسیانی یا بدشواری بگر اگر اتصال خداوند طالع بود خداوند
حاجت بود یا خداوند حاجت خداوند طالع بود و از ایشان
یا تسدیس آن کار بر آسانی بر آید و اگر بدیگری بود چون
ترسیج و معانی بدشواری بر آید اگر پسند که درین کار آید
باید کرد یا تسدیس اگر ماه یا خداوند طالع اندر جای حاجت
پوپسته باشد آن کار را طلب باید کرد و اگر ماه یا خداوند
طالع اندر جای حاجت باشد و خداوند حاجت بدیشین
می‌تواند آن کار را طلب نماند و اگر بر آید و اگر جز این بود در شوش
باید داد تا بر آید و اگر کواکب یعنی هر یک و زهره و ماه و مشتری
باشد کار بر آید و اگر کواکب در نفع خویش بود یعنی کواکب
شیر و زبر آید و کواکب ماده نسبت آن کار بر آسانی بر آید
و اگر کواکب اندر نوزاد است بود یعنی که با او بگر در حسد

باشند اندرین حال گوگب با خداوند طلب خداوند حاجت
 پیوندد حکم کن که این کار بر آید بس از آنکه سالی طلب کند
 و اگر خداوند حاجت پیوندد این کار با سالی بر آید و اگر
 ماه و خداوند طلب اندر خانه حاجت باشد یا خداوند حاجت
 اندر طلب باشد حکم کن که این کار بر آید مگر آن وقت
 که خانه طلب هبوط خداوند حاجت باشد یا خداوند حاجت
 در آخر سالی شود آن وقت آن کار بر نیاید و آن سالی
 بتا شود و اگر ماه و خداوند طلب پیوسته یعنی گوگبی
 اندر خانه حاجت باشد و او را نذران خانه هجده
 باشد آن کار هم بر آید بس اگر از این که صفت کردیم
 چیزی نباشد بگر تا ماه و یکی از این گوگب تیز رو که باز میگردد
 و بگذارد گوگبی پیوندد و اگر از خداوند طلب میسکند

و خداوند حاجت می پیوندد و یا از خداوند حاجت بر میگردد
 و خداوند طلب می پیوندد آن کار بر آید بر دست رسولان
 و کسانی که از این آموشد و از نیکو اگر میان ایشان
 گوگبی پیوندد که نوزایشان میگردد بگر است نند بگر اگر
 خداوند طلب مع و خداوند حاجت هر دو و گوگبی پیوسته
 باشد که آن گوگب از ایشان هر دو که آن تربیت نکند
 حاجت نظر بود یا اندر طلب بود یا در او کسب طاعت
 این کار بر آید بر دست خانگی که میمندی این سه و حاجت
 که مدام کار از گوگب بدو بکشد و کی پیوسته ماه و خداوند
 طلب مع و خداوند حاجت یا پیوسته خداوند حاجت خداوند
 طلب مع دیگر که میان ایشان انصاف گوگب بعد از سالی
 بگذارد و پیوسته بکشد اگر تها از طلب از تربیت

ز نوبتی از وسط السمندر تا طالع زریب و از طالع تا وقت
 الارض ماده است و از وقت الارض تا وقت المغرب است
 و از وقت مغرب تا وسط السمندر ماده است و کواکب زریب اندر
 برج زریب است و کواکب ماده را در برج ماده این خانه است
 که کواکب زریب است و این خانه را شاهانه خوانند
 و هرگاه که کواکب اندرین جایگاه بود و این شهادت است
 از یکدیگر قبول باشد تا جازای این کار نماید و بی حس است
فصل اندرین مسند برده و چه ایت **اول**
 کواکب از وسط السمندر قط باشد **دوم** وجه راجع باشد
سیوم وجه آنکه محرق بود **چهارم** وجه آنکه خس
 پیوندد **۴** وجه آنکه میان دو خیس اندر مانده بود
۵ وجه آنکه در وسط بود یا با کواکب پیوندد که اندر مویط باشد

س

۶ وجه آنکه از طالع قط باشد و یا از کواکب با کوشیده بود
 و آن اورا پذیرفته بود **۷** وجه آنکه اندر برج خیب باشد
 و هیچ شهادت نداد و یا در نور افتاب **۸** وجه
 آنکه او با ذنب بود **۹** وجه آنکه با خود زبان کار باشد
 اینست حالها که کواکب را فسیل از او باشد **فصل**
 عیب ماه برده و چه ایت و از همه کارها جز باید کردن
 چون ماه محبوب بود **اول** آنست که میان او و میان
 افتاب کم از دوازده وجه باشد **۲** آنکه در وسط
 بود **۳** آنکه در وقت استقبال میان او و میان افتاب
 کم از دوازده وجه باشد **۴** آنکه خس پوست باشد از
 معارضه یا از تریج یا از مقابل یا مضمور بود میان دو خیس
۵ آنکه با ناس و ذنب بود **۶** آنکه از خانه اندر ششم

س

باشند یا اندر دوازدهم یا در آخر برج بود **۱** آنکه از و نوزده
بود و این آن وقت بود که جمعی تعدیل از و ساقط او باشد
۲ آنکه ناقص باشد و این آخر ماه بود اینست عیب
ماه که بتی آورد اندر آغاز هر کاری اندر سینه و بوالید
و بدانکه چون ماه بوقت اجتماع از انقباض باز کرد و تا استقبل
نرسید هر روزی زیاده باشد و اندر این اوقات او را
زیاده النور خوانند و باز چون بوقت استقبال با انقباض
باز کرد و زیاده النور بود و چون از استقبال باز کرد
ناقص النور بود و بیش نگاه باید داشت به هر وقت که ماه
از اجتماع باز کرد و هیچ نموند از معتدل یا از تریج یا مختار
این اتصال ماه راحت زمین کار بود برای آنکه چون ماه
از انقباض باز کرد و اندران وقت بتی انقباض با او بود

س

و چون هیچ نموند و کرمی زیاده شود و طبیعت او از کرمی
اعتدال بیرون شود و با رجوع بوقت استقبال با انقباض
باز کرد ناقص شود و بیطبع کسیر بود و اگر بر این وقت
برخل نموند و کسپدی از اعتدال بوقت سبب لایبت مال اندر
اوقات تباہ شود و اگر از اجتماع باز کرد و برخل نموند
همچو زمین کند از برای آنکه ماه درین وقت کرم و
کسپدی برخل او را با اعتدال باز کرد و دلالت بر سیاه
نشود و باز چون از استقبال باز کرد و هیچ نموند
همچو زمین نکند که اعتدال در پیش کنون با اول
ماه هیچ ماه نموند و زمین کار باشد و زمین کار نبود
و با فرماه برخل زمین کار باشد و هیچ زمین ندارد و فرقی
بدانکه برخل اندر موالید و سپید روز اندر اول ماه و برخل زمین

زبان کم کند و اندر سایل و الیکشی و اندر اخر ماه و برج
ماده زمین پیش کند و بعد آنکه هیچ کواکب را این کواکب
مقت کانه در برج دوازده کانه سپس و خوانند تا سیدی
بنا و بنود یا بسعدی بنویسد یا در او تا دطالع بود بخین
هیچ کواکب را منحوس خوانند تا باقیسی بنویسد
و یا پس نبود از معتار نه یا ترج یا مقابله **فصل**
چون کواکب روزی بریز آید اندر نور خود باشد چون
زحل که بریز آید و او روزیست و او اندر نور خود باشد
و مریخ شب بر آید و او شبیست او اندر نور خود بود
مریخ هر یکی که کویت در نور خورشید است یا در نور خویش
می آید با آن این معنی خواهند و هر یکی که کویت که کواکب
در آن آنست یعنی آن می توانند که کواکب اندر برجی بود که

اورا

اورا اندر اندر برج شهاب و بود یا خا و یا شرف
یا شمش یا حد یا وجه یا شرج **فصل**
اندر فرج کواکب فرج کواکب بزجهار وجه است
اول آنکه در نواحی ملک باشد چون فرج زحل در دوازدهم
و فرج مشتری در یازدهم و فرج در ششم و فرج اقاب
در دهم و فرج زهره در پنجم و فرج عطارد اندر طالع
و فرج مریخ در سیوم دوم آنکه اندر خانه خویش
بمان خانه فرود آید که موافق او بود چنان چون زحل
فرج او اندر دلوست برای آنکه هر دو کس در دلو
فرج مشتری در قوس و فرج مریخ در عقرب و فرج
اقاب اندر اسد و فرج زهره در ثور و فرج
عطارد در سنبله و فرج مریخ در سرطان بیوم

7

انکه اگر آنکس شقی بود و کواکب ماده منسربنی بود و در
 چهارم انکه کواکب ز اندر فلک از ارباع ز بود
 یعنی از دهم یا از طالع و از صغیر تا دهم و عطارد
 اندرین هر دو ناحیه فرج باشد یعنی چون با کواکب
 ز بود و اندر نسج و در ارباع ز بود و چون
 با ماه پیوندد اندر ارباع ماده بود و این حال برای
 آن چنین باشد که عطارد یا هر کوی که بود طالع فرج
فصل در انکه فلک ماه از فلک کواکب دیگر
 بزین نزدیک است و از آن کواکب کار با این تخلفی
 مانده تراست که هر چه بنا که اول پیدا آید خنجر و
 پیدا آید یعنی افزایش تا آنجا که بزرگ شود و بحال رسد
 انکه باز نقصان گیرد و ناچیز شود و چون حال او حال

همه چیز تا مانده تراست واجب کند که دلیل کار با
 او بود برای انکه او چون یک حال باشد بدین دلیل
 کند بداند و با این همه صفت است که هر کوی که گشت بلند
 و پیوند قابل تدبیر گویند برای انکه ماه بدور رسد بیدر
 و چون حال برین تمسک بود ماه جهان باشد چون
 داور میان کواکب خواست دارند بود احوال ایشان
 کاه ازین بر او پیوندد و کاه از ان باین تا بدان
 سبب احوال عالم را گردان می دارد و هر کجا که گشت
 مطلق گویند بیایدانست که ز حال سرخ را خواهند
 و همچنین همیشه کواکب خنجر و پیوند دلالت کند
 برای انکه گوهر طبیعت ایشان یا کس در بغایت است
 یا کرم بغایت است و این هر دو طبیعت زبان کار باشد

۳

و چون گوکب نخوس تنها بر جهت دلالت کند تا خارج از آن
 بتا به باشد برای آنکه طبع او بتا است پس اگر گوکبی
 سعه اندر خانه او باشد یا اندر شرف یا اندر نشانه
 او یا اندر حد یا وجه او در شرف قبول اتصال بود و الحاق
 آن بتالیقش کمتر بود خاصه چون قبول اتصال در پیش
 یا اثر پس بود که اندران وقت از بنای کردن باز
 ایستاد از برای آنکه این طبع از او چو هستی است نه از او شکی
 و گوکب سعه همیشه بر سعادت و یکی غنی دلالت کند
 برای آنکه در کرمی و سپهری معتدل است اگر میان ایشان
 قبول اتصال نبود یا نبودند موجود باشند و اگر میان
 ایشان قبول اتصال باشد سعادت ایشان نیکوتر
 بود و قاطعتر و منتهی **فصل اندک علم نجوم که بر چند وجه است**

و گوکب

چگونه باشد بدانکه بنای احکام نجوم بر خیر و شر است پس
 هر گویا که گوکب نفس منی هر چه از بلا و شر باشد بگوئی
 و بدان که گوکب را بسپود و بخوانند تا آن وقت که سعه
 نور بوی ندهد بدان مقدار که پیش ازین صفت کرده شد
 و چون او از اینجا بگذرد با اندازه این سعه نگران خوانند
 و اندرین وقت سعادت تام نتواند داد و چون سعه
 بیکدره بگذرد از طبع افکند و بسکن تمام نشود و حال
 گوکب سپس همچین بود و او را نخوس آن وقت
 گویند که شپسی نور خویش به و افکند و چون آن سعه
 بیکدره از او بگذرد هیچ گزیند نتواند کردن و گنگن
 آرد و هر پس سدی که از طالع سب قط باشد طبع افکند
 و لیکن بر نیاید و هر کسی که از طالع سب قط بود بر سبستان

هر گویا که گوکب نفس منی هر چه از بلا و شر باشد بگوئی
 و بدان که گوکب را بسپود و بخوانند تا آن وقت که سعه
 نور بوی ندهد بدان مقدار که پیش ازین صفت کرده شد
 و چون او از اینجا بگذرد با اندازه این سعه نگران خوانند
 و اندرین وقت سعادت تام نتواند داد و چون سعه
 بیکدره بگذرد از طبع افکند و بسکن تمام نشود و حال
 گوکب سپس همچین بود و او را نخوس آن وقت
 گویند که شپسی نور خویش به و افکند و چون آن سعه
 بیکدره از او بگذرد هیچ گزیند نتواند کردن و گنگن
 آرد و هر پس سدی که از طالع سب قط باشد طبع افکند
 و لیکن بر نیاید و هر کسی که از طالع سب قط بود بر سبستان

و لیکن گزیده کنند و چون کواکب باخسب انزل آید بود
 آن کواکب جنان بود کسی اندر میان دو دین گرفت شود
 از هر سوی او برند و کار زاده می کند تا بخت خویش را
 بر آید چون خسب از وی بگذرد در گذرد و آنگاه از آن بلاء
 رهای یابد و آن کواکب خسب بد و چیزی نتواند کرد این
 جمله را یکی بدان و یاد دار که هر چه از اسپر این علم است
 یا دیگر دیدیم جمیع خواهی اندر سپید کار دار و خواه اندر
 نمولید و اندر هر چه خواهی احوال نگاه باید داشت تا
 با حکمت در دست آید **فصل** اگر ماه بخورد بود و سیل
 بود بر پکاری و فرو بستگی و فرامانگی و حاجت
 بر مانع و چون با کوی بی چونند از نظر سعدان دلالت
 کند بر بر آمدن کارها بدان قدر که طبیعت آن کواکب بود

از ماه

از ماه تدبیر می ستانند و چون ماه سپید بود همه خبر و
 خوبی بود و چون ماه سیاه پس باشد شتر و بلا باشد
 و چون از کوی بازگشته بود دلالت کند بر کارها گذشت
 بدان مقدار که طبیعت آن کواکب کند که از وی بازگشته
 بود و چون کواکب راجع بود و سیل کند بر صیان و بی
 کار چون کواکب میتم بود و سیل کند بر هر اسمی و بر
 این سخن کارها آتسه و معنی این آن بود که اگر کواکب
 معنی بود و راجع خواهد شد بر هر چه دلالت کند مردم
 انفران سپهر کردن و سپهر اسمی بوند و اگر کواکب
 میقیمت مستقیم خواهد شد و سیل کند بر کاری سپرد
 مانده باشد آن کار تازه کرد و همیشه بخسب دلالت
 کند بر اشکبار و بر سستی و دشواری و سپرد دلالت کند

این کواکب از سیل است
 از ماه و سیل است
 ۲۰

بر اسپانی بخار و کشت و دهی هر که که گوگوب اندر برج
یا در برج زحل و شتری باشد کار میرسد اگر کسی باشد
و یا در چون در برج خشک باشد کار زود بر آید و چون دلیل
یعنی ماه که بگوئی بود و در اتصال میان ایشان تمام
بود چنانکه اندر یکدیگر تفتیه بهم رسیده اندر میسند
بیکر تمامه چون ازین گوگوب باز کرد و بگذارد گوگوب
از آن گوگوب سخن گوی و همه مسایل که ازین معنی بود نگاه
باید داشت و چون گوگوب با خروج بود و با خروج
رسند او را اندران برج هیچ قوت مانده بود و قوت
گوگوب اندران برج آید که بدو خواهد پوست و این حال
چنان بود که هر دی پای از آسمانه خانه بدر نهاد تا
پروان آید اگر آن خانه فراقت او پروان آمده بود او را

ریان

زیان ندارد باز چون گوگوب اندر شمشیر و نیزه در برج
قوت اندران برج بود که بوی اندر مست او برای آنکه
هر گوگوبی را به درجه قوت نمی رود و یک درجه او پیش
و یک درجه در پس و یکی که در زوی بود و پیشین قوت
بود که گوگوب آنگاه آن کند تا از برجی بگوئی بود در
و او اندران برج در نیاید و اندر هر که در آن گوگوب
که آنگاه اتصال کرد و به چون برین برج اندر آید چنانست
به و میزند آن کار بر آید و اگر گشت بگوئی و دیگر میزند
و بس بر او آن کار بر نیاید برای آنکه آن بود گوگوب
چنانکه اندر ارج ایشان اندر آمد و نیز بسیار قوت باشد
که گوگوب اندر برج آنگاه آن کند با دیگر میزند و در آن
برج در نیاید شمشیر یا هر چیزی دیگر نیاید چنانست

چون که گوید اگر غنیمت با او جمع شود آن کار بر آید و اگر با کوی
دیگر بیرون آید آن کار بر نیاید و اگر کوی غنیمت ازین برج
با کوی دیگر بیرون آید آن کار بر نیاید و اگر کوی غنیمت ازین
برج با کوی دیگر غنیمت شود هیچ زمان نماند و این کار
بر آید برای آنکه پیش ازین گفته ایم که اتصال نظری
کوکب جمیع کوکب سیری را باطل کند و نظیر را
هم نظر دیگر باطل کند این حد بدان کوکب سیس
هرگاه که مشتری بود در خانه خود بود و در شرف
خود و سیسی دیگر نبود بیرون که او را بشاید نتواند کرد
دولت او تمام تر بود و این سیس ازین سیس که راجع
بود و چون کوکب سیس جداوند حاجت بود و ماه یا
خدا و نوطالع بدین شان پیوندد از ترسیع یا از مغانیله

برای

طریق بر آمدن حاجت را همیشه کند و راه فرود بندد و
عاقبت کار بنا کند برای آنکه اندران وقت کوکب سیس برده اند
باشد بدان که بدو پیوندد و چون کوکب سیس ازین مطالع
باشد یا در خانه خود اگر این کوکب از جهت نقل بیرون بود آن کار
بر دست رسپولان بر آید و کپانی که اینجا آمدند دارند
و اگر حسن بود که خداوند مطالع بازرگردد و خداوند
حاجت پیوندد و رسولان غنیمت رسول حسند و سیسی
نمانند برای سیل را با او در رساند و اگر بر آمدن این حاجت
از جهت جمع نوز باشد آن بر دست مردم چشم بر آید
باید دانست که چون ماه یا جداوند مطالع کوی بیوندد
که آن کوکب از مبوطایشان نوبایشان زانند ز که آن کوکب
بر این حال دسیس کند بر آنکه بر خداوند مسند اندر این خواهد

که تحت بدست آید و نیز در سیل که کار بخوابد آمدن
مشت آن این چنان بود که گوئی بوزند و آن که
 اندر سپ در بر محراب بود که هنوز طمانه است یا خداوند
 طالع سرخ باشد تا گوئی دیگر بوزند که آن که کب در آخر
 سلطان باشد که همی طمع است و بدان هر وقت که
 گوئی خنجر خداوند حاجت بود و نامه با خداوند
 طالع بد بود و بوزند از ترس یا از تعابد و ایش ترا قبول
 کند اندرین حال سیل کند که خداوند مسکن کار که
 خوابد برین مایه و از آن معنی هر چه در سبب است بلا و بوج
 که بد و رسد یا رسیده بود و اگر این اتصال ماه خداوند
 طالع یا گوئی س از تیش و تسدیر بود خداوند طالع
 صلاح حاجت از آن شسته نمودن و شور آن سخن باز ایستند

و هله

و هر گاه که خداوند طالع و خداوند حاجت یکی گوئی باشد
 و مقبول بود و با وی هر چه باشد خداوند خا و خا و خیش
 یا خداوند شرف و از خجست پاک بود و این کار بر آید
 و بدان شهادت و بر آمدن کار است که طالع بر چی
 ثابت باشد و او تا تمام بود و معنی او تا در خایم آن
 بود که برج وسط السماء برج و هم برج نیم و تحت الارض
 برج چهارم نبودند برج **شمس** و شهادت کوکب اندر
 بر آمدن کار تا بر سه و جاست اول بی خداوند طالع است و دوم
 خداوند حاجت و سیم ماه سیس یا گاه که این سه
 کوکب یکی از سیس یکی شود آن کار سبکی بر آید و اگر دو
 پاک بود و در محسره بر آید و اگر سه پاک بود یعنی از
 ریح و اجتراب و در دیگر سوس و از طالع ساقط نباشد

کار بهمانی برآید و اگر این نمی‌تواند باشد آن کار برآید بجای
ترانه‌ها کن امید دارد و این معنی بیخه کوکب گفته آمد یکبار
دوازدهمین اسب را بست و مدارا که مخوم را بست
اندر یک باره مولود و اندرون با بست ای نهم و آنچه پدید آید
در او شرح و بهینت است هر چه افتد بر آن قیاس
کنند اگر کسی کند از کاروان ولایتی تان کاری
بر اندر باطل بهیست و اندر سپه نگاه کردیم خداوند
طالع و جز او ندانست و ماه که این را سیل باد است
بودند که از وی می‌رسند طالع جز از آمد تا خطارد که
خانه طالع است در طالع بود و با خبر رج رسید و مشتمی
که خداوند حاجت است اندر جگانه حاجت یعنی وسط
السماء بتلیست یا فتم او اندر سینه بعهده در چه مشتمی

رنگه

رسیده از مقام حکم کردیم که این کار برای سرخ و دوشوار
برای آنکه اتصال ماه ششمی از مقام بود اگر تلیست بودی
یا تسدیس این کار آسانی بر آمدی و لیکن برای آنکه اتصال
ماخذ راوند حاجت دلیل کرد که این کار در آب منی
طلب کردن بر نیاید و اگر اتصال خداوند حاجت را بودی
خداوند طالع کاری طلب کردن سایل بر آمدی ملک ولی
سایل را طلب کردی و کار بد و دادی نگاه کردیم مشتمی
که تدبیر از ماه او بی برقت یا فتم او را در وسط السماء
میقم راجع شدن را حکم کردیم که این کار پس از آن که بر آید
تباه شود و تباهی از جهت وانی بود از برای آنکه مشتمی
دلیل وانی بود و اندران بود وقت بنده و بر حال بود
و اگر جنب ن بود که مشتمی تدبیر بر میده بودی خداوند طالع

بودی این شبای دید حالی اورا بودی حکم کردی کتبی
 کار از جهت سایل بودی و برای آنکه خداوند طالع از خانه
 خود برون می آید و خانه خوابسته می آید و لیس کند که
 این سایل طلب خوانسته زود برون آید و کانی را که برین
 کار کار و چیزهای کند که بسیار سعی بد و باز کرد
 و اورا نزدیک آن مقرر قبول نباشد و بدان سبب که هر خداوند
 حاشی شمس است درین خانه بنده کانت و چاروی سایل
 کند که این نم از سبب چاری و سبب بنده کانت است
 و چاری مردمان دون و سسر و مایه بود و برای آنکه
 خداوند حاجت یعنی مشتری اندران و لیس اشکی کار بود
 و هر که دین با او بود و لیس کند که می دیگر میان
 او و میان آن و الی کتی تخطیب بسیار کند و نیز بر کفن عطار د

از خداوندان حاجت و لیس کند که سایل می در باشد
 یا اندر طلب کشتت آورندی دپری بود و اگر چون از خداوند
 حاجت باز کردد از آن نوییدی آید پس اکنون این سایل
 که نموده اند تا دیگران برین قیاس کنند و الله اعلم
فصل البروج اث عشر و باقیه من السایل
 اما بدانکه اتفاقیست هر خداوندان این علم را که هر خداوند
 مسد از دلیل طالع بدید آورند و دلیل طالع آن کوکت باشد
 که بر اشدت بیشتر باشد و شهادت را از دوازده
 جای بگردند اول از خداوند طالع اگر خداوند طالع آن طالع
 باشد یا اندر دیگر و تدا باشد وی سایل باشد پس اگر
 خداوند طالع با قوط باشد از او تا دایره به خداوند شرف
 طالع بگردند و خداوند طالع و خداوند نشسته طالع

و مثل کالی که در میان سایل است
 او سایل است پس کسی
 خداوند شرف
 طالع بگردند
 و مثل کالی که در میان سایل است
 او سایل است پس کسی
 خداوند شرف
 طالع بگردند

و خداوند و ج طالع و خداوند سعت و خداوند خاندان افتاب
 و پس هم سعادت و خداوند برج هم سعادت و تیر ماه
 نکرند و بجزیره طالع و یا شعی عشر طالع اما هر که گوید که
 که مر او را از پیش دهنای شهادت یا دو شهادت باشد
 و ان طالع باشد یا اندر او تا طالع باشد وی در لیل باشد
 اما **ش** این چنان باشد که گوید خداوند شرف
 طالع باشد این یک شهادت باشد و چون این گوید خداوند
 پست باشد او را دو شهادت باشد و اگر افتاب
 اندر خانه وی باشد او را سه شهادت باشد اگر
 این گوید با سه ازین شهادت اندر او تا طالع باشد
 یا اندر برج باشد که طالع را پند وی در لیل باشد اگر
 این گوید خداوند شرف طالع یا قضا یا بی از طالع بگرید او

حد طالع اگر این گوید که خداوند طالع باشد خداوند
 سهم سعادت باشد و دو شهادت باشد اگر او خداوند
 و ج طالع باشد سه شهادت باشد مر او را و اگر او را
 و اگر خداوند تیر ماه طالع باشد چهار شهادت باشد او را
 و اگر او را اندر و تیر ماهی یا اندر برج که نامش باشد طالع
 وی در لیل باشد و اگر خداوند حد طالع نیز ساقط باشد
 از طالع بگرید آن گوید که خداوند شش شهادت باشد
 اگر این گوید خداوند و ج طالع باشد ویرا دو شهادت
 باشد و اگر خداوند سعت باشد ویرا سه شهادت باشد
 و اگر خداوند برج باشد که افتاب در و نیست ویرا چهار
 شهادت باشد و اگر خداوند سهم سعادت باشد ویرا پنج شهادت
 باشد و اگر اندر و تیر باشد ویرا شش شهادت باشد وی

وین باشد بستن چنانکه اگر خدا او در این شهادت کند
که در نیم ساط باشد از طالع بجز ماه و صاحب طالع از آن
و کوکب هر که ام که بطالع ناظر باشند وی لیس
باشد بس اگر کوکب باشند که بشناوت برتر باشد
بجز هر که ام کوکب که درجه وی برجه طالع نزدیک تر باشد
وی لیس باشد بس بجز کوکب لیس اگر نه
سپه سالکان بنا و طالع باشد از طالع بجز نامه بگذر ام کوکب
پوش است و بی لیس بود و اگر ما بجز کوکب متصل
باشد بجز نامه از کدام کوکب باز گشته است وی
دیس بود و الله علم **بیب انور وقت دیس که ام کوکب است**
اما چون دانستی که دیس طالع که ام کوکب است بجز
تا این که کدام کوکب پوش است یا با وی توان

پوستن

پوستن اگر اندر طالع باشد ضمیر از تن و جان باشد
و از زندگی یا از شهر خویش اگر این کوکب که دیس
بوی خواهد پوستن اندر برج دوم باشد ضمیر سایل از
مال باشد یا از مال دیگران و اگر اندر برج سوم باشد
ضمیر سایل از خواهران و برادران بود یا از جای گردانیدن
یا از سفر نزدیک اگر از برج چهارم باشد ضمیر سایل از مادر و پدر
و یا از زمین و خانه یا از عاقبت کار و اگر از برج پنجم
باشد ضمیر سایل از فرزند باشد یا از نوا، دل و اگر اندر ششم
باشد ضمیر سایل از برده باشد و ستور بود یا کیم کری و اگر
اندر هفتم باشد ضمیر سایل از بانوی و زناشویی بود اگر
دیس اندر طالع باشد و آن کوکب که دیس بوی متصل
شود کوکب خپس باشد و اندر نهم بود ضمیر سایل از خدمت

سدا

در سینه از انزال و عارضه و غیره

باشد اگر آن کوکب که دلیل یومی شد اندر ششم باشد
ضمیر سیاه از انزال فرزندمان باشد و اگر اندر نهم باشد ضمیر سیاه
از پیغمبر یا از علم یا از میراث ابو قحیف باشد و اگر اندر دهم باشد
ضمیر سیاه از امید باشد یا از دو سپستان و اگر اندر یازدهم
باشد ضمیر سیاه از دشمنان یا از زندان یا از شدت بیماری
و اگر دلیل طالع بان کوکب که دلیل یومی می بود در راجع باشد
ضمیر سیاه از محنت یا از بازداشتگی یا از بستگی
کس باشد و اگر دلیل انصال با افتاب باشد ضمیر
سیاه از سلطان باشد یا از بار و اگر دلیل مقیم باشد
یا از کوکب که دلیل یومی می بود مقیم باشد ضمیر سیاه
از محیری باشد و این بر تمامی و اگر دلیل طالع معابد
می بود و یا معابد از محل جمع کسب یا بستگی و کار باشد

و اگر

و اگر دلیل ثلث مرغ بود پست بود ضمیر از پیغمبر بود و اگر
دلیل ثلث زهره بود پست بود ضمیر از ان و اگر پست
باشد و اگر دلیل شتری بود پست باشد ضمیر سیاه
از مال و اگر دلیل ببطار بود پست باشد ضمیر سیاه
از ضرر و نماند باشد یا از غلام و کودک پس اگر خرد و ندر
ساعت مرغ باشد و خنجان اندر و ضمیر سیاه از در
و در دیده باشد و اگر خرد و ندر ساعت زهره باشد و سیاه
نیز زهره متصل شود از تکیه یا از تسکین ضمیر سیاه
از ترویج باشد و اگر دلیل کوکب خنک باشد زهره یومی
متصل شود از دشمنی ضمیر سیاه از دوری کردن باشد
بازمان و اگر زحل جدا بود ساعت باشد و دلیل شتری
بزرگ متصل شود ضمیر از غنی باشد یا از وفای الیهام

آنکه هر چه از آن که در آن است
 بجز آنکه در آن است که در آن است
 بقیه آنکه در آن است که در آن است
 برادران بود یا از سبب درویشان یا از سبب سفر
 نزدیک و در هر خانه بلایم برین قیاس حکم کن اگر در سبب
 را اندرین ریح شرف میانی از خداوند مسکله سلطانی بود
 یا خداوند جای شرف بود اگر در سبب اندر ریح شرف
 راجع بود یا محترق یا ساقط بود از طالع خداوند سبب
 سلطان بوده باشد و مسزول شد بود و مال از دست
 رفته اگر در سبب اندر ریح شرف نبود لکن ستاره پیوندد
 که آن ستاره اندر شرف بود خداوند سبب جاه و سلطان

آنکه هر چه از آن که در آن است
 بجز آنکه در آن است که در آن است
 بقیه آنکه در آن است که در آن است
 برادران بود یا از سبب درویشان یا از سبب سفر
 نزدیک و در هر خانه بلایم برین قیاس حکم کن اگر در سبب
 را اندرین ریح شرف میانی از خداوند مسکله سلطانی بود
 یا خداوند جای شرف بود اگر در سبب اندر ریح شرف
 راجع بود یا محترق یا ساقط بود از طالع خداوند سبب
 سلطان بوده باشد و مسزول شد بود و مال از دست
 رفته اگر در سبب اندر ریح شرف نبود لکن ستاره پیوندد
 که آن ستاره اندر شرف بود خداوند سبب جاه و سلطان

بش

خوابد یا فتن و حالش نیکو خواهد شد این کردیس اندر برج
خریب بود و ساقط بود و ارباب خداوندان اندران شهر
خریب بود و مرد را جاه و حرمت نبود اگر دیس خراب بود
اندر برج کین اندر و تنه بود و خداوند آن اندران شهر خراب بود
کین معروف بود و مرد را جاه و قدر بود اگر دیس اندر و تنه
بود و خداوندانش بوی ناطق بود خداوند مسک
مهم بود و اندران شهر و کم پتو ده بود اگر دیس
اندر و تنه بود و خداوند خانه اش با پند و خداوند مسک
مردق بود کین ناپستو ده بود میان خلق اگر دیس
اندر و تنه بود و اندر مبوط بود خداوند مسک موه و تنه بود
و با جاه بود کین جشش نبود اگر دیس اندر مبوط بود
و ساقط بود و خداوند خانه اش بوی ناطق بود و خداوند

مسک را حسب نبود و معروفه نبود و کین حال معاشش
نیکو بود اگر دیس اندر مبوط بود و اندر برج ششم بود
خداوند مسک بنده بود یا بنده زاوه بود اگر دیس اندر
مبوط بود و اندر و از دهم برج بود یا اندر چهارم خداوند
مسک را ضمیر از باز داشت بود اگر دیس اندر مبوط بود
و ساقط بود و خداوند خانه اش ناظر بود و خداوند مسک
بی چسب بود و نا معروف بود و به حال بود کین حالت
که یاد کردیم سجده نیکو بودی خداوند مسک را بودی روز
بروزه بود که بیای از دست برج اگر خسی بوی ناظر بود خداوند
مسک به حال بود و با شواری نواز این روزی بود
بروزش اگر دیس مسک بود که آن ساره اندر
بود یا اندر برج خپسند بود یا خداوند برج نهم بود آن چهار

فرزند بود اگر اندر برج ششم بود این چار بند بود
 لکن این چهار که اندر احتراق بود و سیل بوی بودند
 اندر برج ششم یا خداوندین معتم بود آن چهار نش بود
 اگر آن چهار که سیل بوی بودند و اندر احتراق
 بود و اندر برج دوم بود یا خداوندین دوم بود ضمیر
 از حال زبان شده بود و انحصار مال و اهل باید اندر
 هر کسی برسد که مراد چنان است که مراد است بگر
 بخداوند طالع و باده که نام که اندر و ندر بود آن کوکب نا
 و سیل بوی که اگر هر دو ساعت بود سیل طالع
 درست کن بران مشکل بیاب اول یاد کردیم چون سیل
 را درست کردی بکن از درجه سیل تا درجه پنجم و اگر
 اندر برج ثابت نبود و اندر و ندر بود یا اندر مایل و ندر بود

اندرو که بقدر مانع است

بود درجه را سالی حکم کن اگر در سیل اندر برج دوم پس برین بود
 درجه را مای حکم کن اگر در سیل اندر برج شصت بود درجه
 روزی حکم کن چون شمارد بدان درجه پنجم سپید چار کرد
 خداوند سداگر سعدی بدان درجه ناظر بود باز بهتر شود
 اگر سعد ناظر نبود بلکه کرد کرد سیل اندر و ندر یا اندر
 و ندر مایل بود و اگر پنجم یک بود و ماه مسعود بود در سیل
 بر درازی عمر اگر در سیل پنجم یا نهم پس تن بخت
 استخار بود یا اندر مسوط بود و ماه پنجم بود خداوند
 سداگر اندکی مانده بود آنکه از درجه سیل تا درجه پنجم
 بهتر تا با درجه احتراق است بهتر تا چند درجه بود هر پنجم را
 پای حکم کن اگر ضعیف بود در سیل تا درجه را ماهی کن
 پس اگر در سیل تحت ضعیف بود و ماه پنجم پس بود یا سیل





و ماه راسا قطب یا قیتم از انک سروج خداوند خانه مکرک است
 و اندر طالع و ماه یا قیتم است و خداوند طالع نزدیک است
 برجه احتراق کویم که خداوند سکه را بر انک مانده است
 پس از انک شتری ناظرست خداوند طالع به چن کویم که برین
 احتراق بچار کرد و کن نمیرد از انک از درجه خداوند طالع
 تا در جهات ب شش درجه چینی کویم که شش ماه دیگر
 عمر مانده بود و را ای کال احتراق اندر برج دو چینی است

بوده از طالع در چهار روزی حکم کن یا ستی **و اگر کج است**
 کمر اجنبی سال کند شیت از عمر بکرتا و سیل که کلام ستاره
 منصرف کشتت و بشتر از وجه ستاره منصرف تا در چن
 هر درجه راسا حکم کن اگر برین مثال درست زود بکنر
 تا آن ستاره منصرف اندر کلام راجع است اگر اندر روند
 بود سالها و وسطی حکم کن اگر در ایل بود پانصصی
 حکم کن اگر برین مثال درست زود بکنر تا در سیل اندر کلام
 برست چند درجه رفتت درجه سال حکم کن و اندر سیل
بسی چون کسی برسد کمر عمر چندی خواهد
 بود و در سیل طالع را ضعیف بانی و ماه را انجونیس
 بانی سیل بود بزرگوئی و ان بر بود که خداوند
 خانه هشتم بدسیل ناظر بود برین **شش**

وسطی است و لیلیت بر میان عمر و در غارب و لیلیت بر لغمر و در رابع و لیلیت بر موت
 و قیسا و طالعین از کج باشد و در لیلیت بر وسط عمر و راسا قوط از و در لیلیت
 بر اهر طالعین و در لیلیت بر اهر

زابط
کلاه

اگر اجزای اندر برج ثلثت بودی کوی کیشش سال دیگر
 بزید و اگر اندر برج ثقیب بودی یا ششمی ناظر بودی کوی کیشش
 کیشش روز دیگر پیش **باب السجده**
 چون کسی بپند که ملازم مال و زری بود و مرا حال کرداید
 میان سگز بهرج دوم از طلوع اگر اندر وی محدی بود یا محدی
 بوی ناظر بود خداوند طبع یا مادی یا خدایا و در برج دوم بدان
 سعد بود و در سبیل بود بر یا نخستن مال و آن استر بود
 که میان ایشان قبول بود اگر آن سعد که یاد کردیم سعد
 بود و سبیل کند بر بسیاری مال اگر آن سعد مابط بود یا ساقط
 بود از طلوع در سبیل کند که روز نیش روز بود و چون ای
 تا بدان که از مال از وجه فراز آید بیکر اگر آن سعد اندر طلوع
 بود یا اندر برج دوم از طلوع بود و مالش از دست رنج فراز

۴
 مای از برج افراجه

زید

آید اگر آن برج که سعد اندر وی بود یا بدی بود مال از
 بارز کانی خوار آید اگر خاکی بود از کارها و خاکی سراز
 آید اگر آن سعد اندر طلوع اندر برج سیوم بود از سبب
 خواهران و برادران یا بد یا از سبب سفر یا از روی اگر آن
 سعد اندر برج چهارم بود از طلوع مال از سبب مادر و پدر
 فراز آید یا از زمین و ضیاع و هر برج را همه برین قیاس
 کنم کن اگر اندر برج دوم ستاره بود نمود و ناظر بود کسیدی
 بوی بسس نکند از و ناظر له و باه اگر ناظر بودند هم سعادت
 یا خداوند هم سعادت یا ششمی سبیل بود بر یا نخستن
 مال و آن مال بدان وجه باید که سپهیم سعادت یا بقدر آید
 سپهیم سعادت یا ششمی اندر اندر برج بود حکم کن
 بران مثال که یاد کردیم چون خواهی بدانی که زینان مالش

زینان از سبب

از به جانب بود بگردان شد که در پستین باقی ماند
پانچمی بوی پوندد و پیاوی خنسی پوندد و زین مالش
از این برج بود که پست ایندی بود اگر آن خنسی
ایندی بود یا خداوند طلب بود و زین مالش
از کمالی بود اگر اندر برج بود بود یا خداوند برج دوم
بود آن مال است خنسی خود مال کند اگر اندر برج سوم
بود یا خداوند برج سوم بود زین مالش از سبب خواهد
و برادر بود یا از سبب خواهد و برادر یا از سبب پهن تا
اگر اندر برج چهارم بود یا خداوند برج چهارم بود زین مال
از سبب بدر و مادر بود یا خداوند برج دوازدهم بود زین
مالش از سبب در شش بود و از سبب سپه نوزدهم بود
زندان و بر هر برج با هم زین قیاس پس حکم کن و اندک

فصل در بیان مال باستان

چون خواهی تا بدانی که مالش باستان فراز آید یا بشواری بگر
اگر در سبب بود و بدیل مال که اتصال ایشان از شش بود و سبب
بود مالش باستانی سمرقند آید که اتصال ایشان از سبب مال
مستند مالش باستانی سمرقند آید دیگر بگر اگر سبب بود
پوندد مال باستانی سمرقند آید چون خواهی تا بدانی که مال جمعا
فراز آید بگر اگر در سبب مال اندر و سبب بود و مشرقی بود یا صفا
بود و اندر زین خنسی مالش بسیار فراز آید یعنی یک کرد
و اگر در سبب مال اندر برج زایل یا پهن بود یا خنسی بود سبب
کنند بر آن مال و آنکه بگر بود که سبب مال مقبول بود که چون
چنین بود روزی روز بروز یا بد و آن سبب جزو اگر در سبب
مال راجع بود یا در شش افتاب روزی روز بروز یا بد
و آن بدتر بود که خنسی بوی ناظم بود که چون چنین بود

دیسل بود بر تنگی بخش و برینا و سنی تخت و اسد اعلم
باب اگر خداوند مسدود برسد که
مرا از مال سلطان از وی بود و بیکر بدیل طالع و خداوند و وسط
السماء اگر با یکدیگر اتصال دارند و میان ایشان قبول بود و
که از سبب سلطان مال باید اگر بدیل طالع را با خداوند و
السماء اتصال نمود و نقل النور و جعل النور بنود بیکر که اندر برج
السماء ستاره سعد بود و بدیل طالع بوی اتصال دارد
مال باید از سلطان اگر ازین شایه که یاد کردیم چیزی نبود
بیکر اگر بدیل طالع با قتاب بودند از دست بی یافتاب
بوی بودند مال باید از سلطان اگر ازین بود مال نباید و بدیل طالع
باب اگر کسی بپند که از راجز یا از خواهر او میدی
و ارم بر آید یا بی بیکر بدیل طالع و خداوند برج سوم

سعد
اگر ستاره از اول
روز بر طالع

باید از اول طالع

اگر میان ایشان اتصال بود یا جمع النور بود یا نقل النور
آن امیدش براید اگر فوائده بود امیدش بر نیاید اگر
امیدش عاجز بود و خداوند برج چهارم بیکر اگر امید
بفرزند بود و خداوند برج پنجم بیکر که حکم بران مثال
که یاد کردیم اگر امید بر نی بود با زنی برسد و امید
و از دستوی بیکر طالع و خداوند برج ششم و حکم چنانکه
یاد کردیم اگر بپسینده را امید بر حکم بود بیکر طالع چنان
بدیل طالع و خداوند برج هفتم و حکم چنانکه گفتیم و اسد اعلم
باب برج الثامن و یفینن المیسائل اگر کسی برسد
که بر ارم حال چگونه است بیکر اگر اندر برج پنجم ستاره
سعد بود حال راجز شش بیکر بود و سلامت بود اگر اندر
وی ستاره عین بود و حال برادرش بد بود و زیان بوده

بیکر از اول طالع

۵

اگر اندر برج سیوم ستاره بود بجز اگر خداوند برج سیوم
 اندر وندی از او تا طلوع و مستقیم الیه بود و راجع بود
 و برین شایع استجاب بود و اندر برج مینوط بود حاشی
 یکنو بود اگر اندران راجع ششمی بود و قبول بود خداوند دوست
 بود و دستوده بود میان هر دمان اگر با این حال معدی
 بوی خاطر بود وی اندر سعادت بسیار بود با شادی بسیار
 بود اگر اندر برج شرف بود سلطان بود و ماجرا و مرتبت
 بود باز اگر خداوند برج سیوم اندر برج خیم بود یا نهیم یا اولیوم
 از طلوع برادرش اندر پیر بود اگر اندران طلوع راجع باشد
 عیترت بود یا غمی بود پیوسته بود حاشی بد بود اگر اندران
 که خداوند برج سیوم بوی پیوسته بود اندر برج ششم
 بود یا خداوند برج ششم بود برادرش بکار بود اگر اندران

خس

خس اندر برج دوازدهم بود یا خداوند برج دوازدهم بود
 از سبب و شمشیر زبان بسیده بود یا اندر زندان بود
باب چون کسی برسد که مرابا را در دو پستی
 بود یا بی سبب خداوند طلوع و ماه اگر ازین دو کوکبی را
 اتصال بود یا خداوند برج سیوم از نسلت یا از نسیس
 میان وی برادرش دوستی بود و موافقت بود اگر اتصال
 ایشان از برج یا از معیله بود میان وی برادرش دشمنی
 بود اگر میان ایشان اتصال نبود بگر خداوند برج سیوم
 بطالع نگرند و بود از نسلت و نسیس برادرش مرورا
 دوست دارد اگر برج یا معیله نگرند برادرش دشمنی دارد
 مرورا و بگر خداوند برج سیوم ستاره خس بود
 و اندر طلوع بود یا اندر برج سیوم دوم طلوع مرورا برادران

صفت

۱۰

از بیدارن زبان بود در ادرش عیال وی کرد اگر
خداوند بروج سیوم ستاره سعد بود و اما طلوع بود یا اندر
برج دوم از طلوع و راجع بنود و محترق بنوم و راجع بر ادرش
فایده بود و ثنوت بسیار بود اگر خداوند بروج سیوم
ستاره سعد بود بطلوع یا خداوند طلوع بدوستی نکر و
و راهم چنین از بیدار فایده بسیار بود یا سانی اگر
و در ایشان از ترمج بود فایده یابد از راجع کن با و شواری
اگر در ایشان از معکوب بود میسر ایشان و شعی بود
و بکل بود اگر در ایشان معکوب بود لیکن قول بود میان شبان
هم فایده یابد از راجع کن با و شواری با و اوری و الله اعلم
بسیار چون کسی برسد کمن جای خواهد کرد ایندن
تر ایی بهتر و کاشتم با ایجا که می خواهد رفتن بکند خداوند

۱۱
تفسیر

طلوع

طلوع و ماه و بخداوند سپاشت هر کد نام را که اندر وقت بیانی
و راد سیل کبر و کونیکر اگر در سیل طلوع از غیبس باز
کردند بود و مسجد بنویزد و جای کرد ایندن بهتر بود اگر طلوع
از صدی با که در نده بود و غیبسی بنویزد و نود و چاه که در آستان
بهتر بود و اگر در سیل و انصراف و انصال بود بکنر
اگر در سیل با فرج بود و در برج دیگر خواهد رفتن نگاه کن
اگر در سیل اندرین برج قوی حال تر بود یعنی که این برج
در خانه خویش بنویزد یا شرفش بنویزد اندرین برج می باشد
این برج بود و برج دیگر و با وقت بنود خداوند مسدود
جای نگاه داشته بن بهتر بود اگر برج دوم دلیل راجع قوی
تر بود و اندرین برج غیبی بود جا که در ایندن بهتر
بس اگر در سیل با اول برج بود و اندرین برج که نوا است

تقریبی تر بود جا کرد اینند هر چه بود و اگر در سیل رخ که نویسد
 ضعیف بود و آن رخ که از تو خیل کرد و را مزاج بود جا
 کند اشمن بهر بود **باب در البرج الرابع و ما فیہ**
 زمین کبھی رسد از زمین زمین بیکر حال کن زمین را از
 برج چهارم از طلوع و مر حال درختان و را از وسط السماء
 مر حال نبات و را از برج پنجم از طلوع و مر حال کوه و کان
 و همسایگان و را از وسط طلوع اگر سمدی اندر طلوع بود
 کوه و کان و همسایگان آن زمین مر دمان بصباح
 بودند و این بودند اگر اندر طلوع خیس بود و زو کان و
 همسایگان در د بودند اگر اندر طلوع پدید بود و مستقیم
 بود و همسایگانش بای از بودند اگر آن سدر راج بود
 تا بای داد بودند اگر اندر طلوع خیس راج بود تا بای از

تا

تا بای دار بود و از آن نزدیک و بیکر که اندر وسط السماء
 ستاره سحر بود مر آن زمین را درختان بسیار بودند
 اگر آن سحر مستقیم بود آن درختان بای از بودند آن ستاره
 مشرقی بود آن درختان نبودند و روز بروز زمین یادش
 بودند اگر عرض بر لبی بود آن بر نوند و آنک بودند اگر آن سحر
 راج بود از درختان بای نندارند و زود بر کند شوند و بی
 بر نوند اگر اندر وسط السماء ستاره خیس بود اندران زمین
 درخت اندکی بود اگر آن خیس راج بود از درختان بای
 در بودند و اگر اندر وسط السماء ستاره مغرب بیکر از ستاره
 وسط السماء ظاهر بود و در وسط السماء اندران زمین درختان
 بودند اگر خداوند و وسط السماء مشرقی بود یا صاعده بود آن درختان
 بر نوند و بسیار دیوه بودند اگر عرض بر لبی بود یا تا راج

بود این درختان نیز بودند بی ریشه و اگر راجح بود آن درختان
 نامی از آن که خداوند وسط السماء ناظر بود اندران زمین
 هیچ درخت نبود انگاه بجز حال نبات و در الزرع منتم
 اگر اندر هیچ منتم ستاره سعد بود اندران زمین نبات بود
 بسیار اگر آن سعد مشرقی بود یا صاعد بود آن نبات
 بسیار غله بدید اگر آن مغربی بود یا راجح بود یا باطل بود
 آن نبات بی غله بدید اگر شمس بدان سعد بگرد آن تریح
 یا صاعد یا معارضه آن نبات رافت رسد اگر آن شمس
 رطل بود آن اوقت از آب بود یا از سپهر یا از کوه اگر شمس
 مخرج بود اندران زمین نبات اندکی بود و غله اندکی دید اگر
 اندر هیچ منتم ستاره بود بجز اگر خداوند منتم بی منتم
 بگرد اندران زمین نبات بود اگر سگد اندران زمین نبات

بود

نبود انگاه بجز بی منتم چهارم اگر اندر وی سعد بود زمین نبات
 ناک بود و ابا و ان بود اگر اندر هیچ چهارم ستاره شمس بود
 آن زمین ویران بود اگر اندر هیچ چهارم ستاره نبود بجز
 اگر خداوند هیچ چهارم ناظر بود زمین انبادن بود اگر ناظر
 نبود زمین ویران بود و بیک سکر اگر هیچ چهارم انشی بود
 از زمین بیکه نزدیک یا بسکلی مکن بود و فراز و نشیب دارد
 آن زمین اگر هیچ چهارم خاک بود آن زمین هموار بود و
 یکی شریف بود اگر بادی بود آن زمین میان سه جبل
 بود و نوع بود و یک سال نباشد اگر هیچ چهارم آبی بود آن
 زمین ناب خیر بود یا آب بوی نزدیک بود و سیراب
 بود **باب** چون خوالی که تا بدانگی کسج آن زمین
 براند یا بی سکر اگر خداوند ناظر بود زمین منتم بود

بسیار از این است

خریدار حریص باشد خریدن ار خداوند بجز بیستم خداوند
 طالع بخونند و غرو شده حریص ز بود بفرم و حقن اگر خداوند
 طالع اندر بیع بنفتم بود نزنه حریص ز بود اگر خداوند بیع
 منعم اندر طالع بود نزنه شده حریص ز بود چون خداوند
 طالع را با خداوند منعم اتصال بود آن بیع بر آید اگر اتصال
 از بیع و معابد بود بیع بدشواری بر آید اگر میان ایشان
 اتصال بود بگر اگر شماره نقل کند نورایش ز را بدشواری
 بر آید اگر میان ایشان اتصال نبود بگر اگر شماره نقل
 یا جمع کند و نورایش ز را آن بیع بر آید اگر خلاف این بود
 که گوئیم آن بیع فاسد بود و برین **باب**
 چون خواهی تا بدانی که آن زمین بر نهایت یا فرو است
 بگرند آن شماره که اندر وسط السماء بود اگر اندر خانه

این بیع را در صورتی که
 در آن بیع باشد که
 در آن بیع باشد که

شماره در آن بیع باشد که

خویش

خویش بود و عدت لها صغری و بگر که چند است بجد
 هر سالی صد درهم بگیر ابرار زمین چندانی بود اگر این که یک
 که اندر وسط السماء بود اندر بیع شریف بود عدت لها
 صغری و را بگیر و بعد هر سالی دو نوبت در هر یکم آنها زمین
 چندانی بود اگر آن شماره او وسط السماء ششم بود بعد
 هر سالی اربعمه صد و شصت در هر یکم اگر آن شماره
 وسط السماء بیع مبوط بود یا بی خود بیع بود بگر
 خداوند وسط السماء و از وی حکم کن بجا تا یا که دیدم که
 خداوند وسط السماء بیع و وسط السماء بعد سال صغری
 آن شماره کن هر سالی را دوازده در **باب**
 چون اندر طالع زمین خریدار و خداوند طالع را با خداوند
 منعم اتصال بود بگر اگر عدتی بود اندر بیع بر سر و معاف

در آن بیع باشد که

با خداوند طالع بدان حد اتصال دارند آن سبب بر آید
و آن زمین بدست خداوند مسدود است و آن سبب
بود که میان ایشان قول بود اگر اندر برج چهارم کوگی
بنود بیکر که خداوند برج چهارم خیار بود که ناظر
بود به برج چهارم و در ابا خداوند طالع اتصال بود
و قول بود و آن سبب بر آید اگر ایشان اتصال بود بیکر
اگر ماه را اتصال بود قول بود آن سبب بر آید **باید**
چون کسی برسد که اندرین کار که من اندر وی ام عاقبت
جگوه بود بیکر که اندر برج چهارم ستاره سعد بود و راجع
بنود و خمر حق نمود و اندر بوط نمود عاقبت آن کارش
بایضا سیکوی بود و شادی و سعادت بود اگر اندر برج
چهارم ستاره شمس بود عاقبت این کار بود و در ادوی

بیکر که ستاره است

و دیگر

و یا ادوی و بیکر بود اندر برج چهارم ستاره بنود بیکر که
خداوند برج چهارم سبب چهارم ناظر بود و بیکر سبب
کارش سیکوی بود اگر خداوند برج چهارم ناظر بود به برج چهارم
بیکر خداوند آن سبب که خداوند طالع اندر زمین است اگر آن
ستاره قوی حال بود و ناظر بود و خداوند طالع عاقبت
کارش بود از اول کار که خداوند قوی حال بود خداوند خیار
ضعیف بود اول آن کار را بر بود و عاقبت میانه بود پس اگر
خداوند طالع ساقط بود از طالع یا خداوند برج عاقبت او
طالع اتصال ندارد و خداوند طالع که ماه اگر ماه سعد بود
و خداوند خیار ماه بود اول آن کار سبب از عاقبتش بود
و اگر ماه ضعیف بود و خداوند خیار ماه قوی بود عاقبت
آن بهتر از اول بود و الله اعلم **باید** چون

بود کسی بر برسد که با وی در بود این کار من اندر و هم بس
بکشند و نطفه و ماه و خداوند خانه حاجت اگر شایسته
و اندر بر جبارم ثابت یا بی دلیل بود برای اری این
کار اگر در اینها اندر بر منقلب بود و بیس نابای اری بود
و زود شدن از حال عالی در شتاب زده شدن از آن کار
اگر در اینها اندر بر دو چیز بود حکم کن بر میان بودن کار
باب پنجم در بیان و ما فی ذلک من الامتثال چون نیت
یا مرد از امید فرزند برسد که بار داد یا نیت دیگر اگر خداوند
نعم اندر نطفه بود یا اندر وسط السار بود با حق بود اگر
خداوند خانه ماه اندر نطفه بود یا اندر و نری از و نر بار
از و نر بار دیگر با حق بود اگر خداوند سلامت اندر و نر بود
و خداوند نطفه با ماه بوی پیوسته بود با حق بود

بسیار

۱۰

بسی

بسی انگاه بکشند و نطفه و نطفه اندر بر جبارم بود و محرق بود
و اندر و نطفه بود آن فرزند سلامت ساند اگر خداوند خانه
فرزند راجع بود یا مستحق بود یا اندر و نطفه بود انگاه دیگر
یا به خداوند سلامت اگر از این دو یکی پیوسته بود آن
بار تمام زود اگر از این سه دلیل دو صلح بود و نر
بسی سلامت **باب ششم** دیگر گونه نکرستین اندر
بسی فرزند چون ترا بر پند که فرزند باشد یا نیت دیگر
خداوند نطفه و ماه اگر پیوسته بود آن دو کوکب یکی
خداوند نطفه و نطفه یا او پیوسته و ماه یا خداوند نطفه
نصف اندر پیوسته بود فرزند پیوسته یا زود یکی بود پیوسته
انگاه دیگر بدان کوکب که نر پیوسته بوده اگر قوی عمل
بود آن تمام زود اگر پیوسته بود یا راجع بود یا مستحق بود

بسیار

۱۲

یا اندر وسط آن باز نام نرود **باب** چون بر بسند
 هر دی و زنی که مار فرزند آید یا بر سنده یک تن بود
 بین یکدیگر که سجدی اندر طالع بود یا اندر خانه نهم بود
 و ماه یا خداوند طالع بدان سجده دیدار دارد و کوی
 که فرزند بیویش از آن خداوند طالع اندر طالع بود
 یا اندر دوم از طالع یا اندر وسط السمار یا اندر چشم
 از طالع و یا ششتری دیدار دارد و ششتری یک گاه یک کوی بود
 فرزندشان نرود آید اگر خداوند طالع اندر برج چهارم
 بود یا اندر ششم و ششتری یک گاه یک کوی فرزندشان بیاید
 لکن در برتر اگر خداوند طالع از طالع ساقط بود و ماه نیز خوش
 بود و اندر طالع ششم بود یا اندر خانه نهم چشم بود
 ایشان را فرزند نباید اگر طالع برج اولی بود و سجدی اندر طالع

نیز در مباحث کوه در استواران

بود یا اندر برج چشم بود و خداوند طالع در ضعیف نرود
 و سبب کند که فرزند بسیار آید **باب** چون بر بسند
 که مار را نمی نرسد فرزند یا عیب از هر جهت یا از آن
 بیکر اگر خداوند طالع خوش بود و بر سنده مرد بود و سجده
 بود عیب از هر دو بود اگر بر سنده زن بود بیکر اگر خداوند
 طالع خوش چشم بود و ماه نیز خوش بود و اوقات و خداوند
 برج نهم مسموم چشمه از زن بود همیشه اندر سنده زن سوی
 ماه و زهره را در بسند زن دارد و اوقات را در بسند مرد
 و اگر بر سنده زن بود و خداوند طالع در بسند زن بود
 و خداوند برج ششم در بسند مرد بود و اگر بر سنده مرد
 بود و خداوند طالع در بسند مرد بود و اوقات و خداوند
 ماه و زهره در بسند زن بود و اگر بیکر را در بسند مرد و ضعیف

۲۲ **پسر و دختر بدین فرزند**

بود و غیب از مرد بود اگر دلیل زن ضعیف بود غیب از زن
بود **باب** اگر پسند که فرزند دختر خواهد بود
یا پسر بگر خداوند طالع و خداوند بر هیچ چشم اگر اندر
برج زبوند فرزند زبوند و اگر اندر برج ماده بود فرزند
بود اگر یکی اندر برج ماده و یکی اندر برج زبوند اگر ماه
اندر برج زبوند سر زبوند بود اگر اندر برج ماده فرزند
ماده بیشتر اگر عطار و مشرقی بود سر زبوند بود و اگر طالع
مغرب بود فرزند ماده و غیر بگر اگر طالع از سپهر شاد است
چو یکم بر روز از درجه خداوند خانه ماه تا درجه ماه و درجه
طالع بوی بر از زانی و طالع بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن
کم از می مانند سپهر بختا بود اگر بکم اندر برج زرافت فرزند
زبوند اگر اندر برج ماده بود فرزند ماده بود و شب از درجه

و نیز

۳۲ **کیم شاد است
را که روان است**

خداوند

۲۲

درت حمل

ماه کیم تا درجه خداوند چهار ماه و درجه طالع برافزا بود
طالع بکن بکن بکن بکن **باب** چون بر پسند
تر که بار چندگاه است بگر خداوند خانه فرزند
و ماه و خداوند ساعت و بگر نصف کشتن ایشان اگر
از مقارنه منصرف شده باشد مجلس روزه بود آن
بار در کرا پسند منصرف شده باشد سه ماه بود
اگر از برج منصرف شده باشد چهار ماه بود اگر از پیش
منصرف بود پنج ماه بود اگر از مقابله منصرف بود شصت
ماه بود و دیگر کیم از درجه برج ششم تا خداوند برج ششم
و جملا کن وی درجه را یک ماه کیم هر چه کمتر از می مانند هر چه
را روزی کیم **باب** چون خواهی تا بدانی که سرزند
که اند بگر خداوند خانه فرزند یا با آفتاب یا با سیخ

درت حمل

وقت تولد فرزند

۵۲

کله که در آن کند بدان وقت بیاورند زود اگر احتیاج
 و مریخ از خداوند خورشید دور بود بیکر ماه با خداوند
 ساعت کی قرآن کند با خداوند خورشید هر که که
 خداوند ساعت یا خداوند خورشید قرآن کند فرزند
 بیاید اگر خداوند ساعت از قرآن وی دور بود بیکر ماه
 کی قرآن کند یا وی بدان وقت بیاید و الله اعلم
بیت چون بر بر بسند که فرزند شب آید یا روز
 بیکر طالع و خداوند طالع و عباد اگر این دو بسند اندر بر چنان
 روزی بوند فرزند بروز آید اگر اندر بر چنانی بوند فرزند شب
 آید و اگر بعضی اندر بر روزی بوند فرزند بروز آید اگر اندر
 بر چنانی بوند فرزند شب آید و اگر بعضی اندر بر روزی
 بوند و بعضی اندر بر شبی بوند اگر این دو بسند تا که نام بسند

بیت زاید بروز ۵۲

سهم شهادت و فقر و دارش

قوی تر بود حکم بر آن برج کون که قوی اندران برج بود و نیز
 از این سهم شهادت جوی بیکر اندر برج خورشید تا در برج
 خداوند برج خورشید و در خط طالع زوجهی بر افرازی و از طالع
 بختی کان یکان هر یک که از این نند سهم اندران برج
 بود بیکر اگر آن سهم اندر برج شبی بود فرزند شب آید و
 دختر آید اگر اندر برج روزی بود بروز آید بسبب زاید و الله اعلم
بیت **السنه وین ما فی من المینا لیل** چون بر بسند
 از بخاری که بهتر شود یا بی بیکر خداوند طالع و ماه و در خط
 طالع اگر هر سه در بسند بوند خداوند خانه ششم تا خط
 بود خط لیسیم و آن چهار کرد و بسبب مسعود بود و بی خط
 بود بهتر شود و اگر بی خط لیسیم مسعود بود و خط مسعود
 خداوند خانه ششم اتصال دارد با خداوند خط لیل یا با

یا اندر طالع بود و بسبب آن بود و بیکر شد او در طالع و جاه
 که کلام که اندر و تد بود یا اندر مایل و تد بود و بی بسبب
 بود بیکر که در بسبب طالع بود و چاری از بسبب
 بود و اگر بسبب بود چوسته بود چاری از کرمی بود اگر
 و بسبب از صحت چوست بود و بزرگترین بود چاری از درد
 شکم بود اگر تحت الشعاع بود چاری پس بود و از بسبب
 بسبب که از بسبب اندر برج خانی بود چاری از قوت بود و اگر
 اندر برج آن بود بسبب تن بود چاری که در بسبب چوست
 بود و بسبب چاری از کرمی بود اگر بزرگترین بود یا اندر
 برج اتع بود چاری از غلبه رصف بود اگر بزرگترین بود
 یا اندر برج آن بود چاری از غلبه چون بود اگر بزرگترین
 بود چاری از غلبه سودا بود چون بزرگترین بود یا اندر برج

خانی

خانی بود اگر زحل اندر برج آبی بود یا بزرگترین چاری از طوبت
باب چون بزرگترین چاری اندر که اسم نام است
 بزرگترین است که تا ماه و تصرف کشتیت و بخداوند
 ساعت اگر با اول برج بود چاری اندر سپهر بود اگر فاجه
 میانه برج بود چاری اندر سپهر بود اگر اندر نور بود چاری
 اندر کلوا اندر جوزا بود چاری اندر سببها بود اگر اندر
 سبب طالع بود چاری اندر سینه بود و بکنس هر برج را
 قیاس پس بر چنانکه اندر ماضی بود که در نیم چون خواهی تا بدانی
 که این چار از دیر مابز چارست یا تو چارست بکنس او نند
 طالع و بدان گوید که ماه تصرف شده است اگر مشرفی
 بود تو چار شده باشد و اگر مشرفی بود چار در سینه
 بود چون خواهی تا بدانی که چار و در هر کز در یادیر مانت

بگر بافصال ماهها اگر ماه بگویم مشرقی بودند زود میگرد
 خانه که اندر برج منقلب بود اگر ماه بگویم مشرقی بودند زود
 کرد و خاصه اگر اندر برج منقلب بود اگر ماه بگویم مشرقی
 بودند در برج منقلب بود خاصه اگر ماه اندر برج منقلب بود
 اگر بر سنده که چنانچه

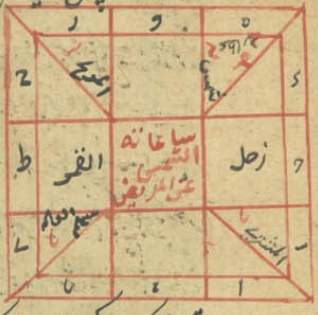


طلوع نور یا فیسیم
 و خداوندش ز ماه
 ازان سبب که در ماه
 اندر برج ماد است
 و ماه اندر ماه است و لیس که سبب پاری از
 کرنی در می بود در آن گری بود و برج آبی و لیس تری
 بود و گرم تر اندر تن مردم خون بود و بس چینی گویم

Handwritten red text on the right margin of the page.

که چاری از غلبه خنات و ازان سبب که خداوند سبب
 باول برج اندست و ماه از مشرقی با رگشتت و مشرقی اندر
 اول برج است و لیس که چاری اندر سرت و از در سید
 می نالد و ازان سبب که مشرقی منصرف است از ماه و لیس
 در زره که خداوند طلوع است و نیز از چینی است و لیس کند
 که این چاری که من است و از در یا ز می نالد از در سپر
 بس چینی چو ایستیم که بد اینیم عاقبت را حال و را نگاه داریم
 اندر برج عاقبت ماه را یا فیسیم و ماه می عطارد پیوند داره
 و لیس کند که سبار میم دایر که عطارد با احراق اندر سبت و
 خداوند طلوع میجو سبت از برج و ماه نیز میجو سبت از عطارد
 عطارد و از عطارد اقیاب و این دلیل بود در سبار یا
 بس چینی ایستیم تا بد اینیم کی میرد نگاه کردیم تا ماه

که ایسی وقت حال پارت ماعطاردی قران کند پس
 روزی باید تمامه بطارد قران کند پس چنین گویم که
 ستارده زور پیش زید طالع میزان یا فتم و خداوند
 زهره و زهره اندر شمس
 بر شمس افتد و کرم
 اندر خانه بخاری در حال اندر
 و تدبیر چنین گویم که
 ضمیر از پارت پس ایام
 تا بدویم که این بجا کت بس از آنکه خداوند طالع اندر بروج
 دوازدهم است پس گویم که این بجا ربنده است یا بنده
 رانده لکن از آنکه زهره مشرقی است و کوك مشرقی درین
 مردان بود چنین گویم که این بجا مرد است و از آن که



زهره

زهره بافت است چنین گویم که پارت سلطان است بر می شود
 سلطانیت و از آنکه زهره باطارد و معنی چنین گویم
 که این بجا در پارت است و از آن که طارد اندر شمس است
 چنین گویم که بجا پارت است و از آنکه مزاج از ما پارت
 و اندر شمس است بیاید و چنین گویم که این بجا را
 بیماری از قیام فرودست و از آنکه مزاج اندر شمس است
 و عزت را از بس عزت و از آنکه چنین گویم که از باور
 بی مال و از آنکه صاحب طالع بر شمس افتد چنین
 گویم که کت تیزت نیز مرور پس نه استیم تا بدویم
 که این بجا ربنده کرد و یا عیبه و بس که کردیم با اتصال ماه
 تابعد میوند و یا شمس من ماه را با خیر یا فتم چون
 بیج دیگر ایدیت مشرقی میوند و بسبب کند که ایست

شود و دیگر نگاه کردیم تا کی بسته کرد و بسند خداوند
 طالع را یا فیتیم متصل به طالع است این بیان زاده
 و در طالع چهار درجه مانده بود چنین گوئیم که تا چهار روز
 این بیماری بر کرده و دردی زیادت کرد و باز که کردیم
 چون از طالع اندک زد بشتی می بود و در میان زاده
 و شستی هفت درجه یا فیتیم از کی زاده چهار درجه
 و شستی باز ده درجه چهار از پانزده بر شستی هفت
 ماند چنین گوئیم که پس از هفت روز بهتر کرد و نهایت

9	8	7
ر	عطار د	ر
2	ساعات المشتریه عطره	ر
b	الف	ا
4	3	2

از آنکه طالع سینه یا فیتیم و خداوند طالع اندک بود اندر
 برج شرف دلیل کند که این چهار جدا و جدا است بس
 از آنکه ماه را اندر برج نجم یا فیتیم از اقباب اندر طالع
 خویش و ماه منصرف از اقباب دلیل کند که این چهار
 از فرزندان ملک است بس فیتیم تا بد اینیم که از
 کدام بیماری می آید نگاه کردیم خداوند طالع تا کی بود
 می فیتیم عطار در المصل و در میان عطار و در طالع چهار
 درجه است و میان ماه و سنج هفت درجه است بس
 دلیل گرفتیم و عطار دلیل بود از این مردم بس
 چنین گوئیم که این چهار را بیماری از دایه آنی است
 و از رفتن عقل بس فیتیم تا بد اینیم که بسته رود
 یا بی بس عطار و صاحب طالع است چون از طالع اندر

گذرد و مشتری بپزند و میس کنند که بزودتر بهر که رود
و از آن بسبب که ماه میخ نپزند و میخ خداوند میخ است
و میان ماه در میخ نموت در چاه است و میس کند که ماه
منه میخ میس که مک بود و در او از آن که رطل مشتری
ناظر به طالع میس که بهر سلامتی باید که شغال
باب فی الامر الملوک چون بر بند کمر اخذ و تمام
از او بندگان بیکر خداوند طالع و عا و این هر دو کوکب
و میس کنند بود و خداوند و سطر السمار میوند با نعل
النور جامع النور از ربع و مقابله و میان ایشان قبول
میوند میس کند که خداوندش بی دم بود و روحی اداد
کنند و در او و میخ این بنده ضایع شود همه امیدش
بر نیاید باز اگر میان ایشان قبول اتصال شان هم از

بزرگ

ترس و مقابله بود از او که در این بنده کنان هر او باشد
بر اید از خداوندش اما باید شواری یا که اتصال شان
از تیش بود یا از تقدیس بود و پس از کند که ان
بنده از او شود و میگوید مدد از خداوندش و در میان
ایشان قبول بود بهتر بود پس اگر بر بنده خداوند
بود که بنده من از او شود بیانی صاحب طالع را اول
بر بنده وان وان صاحب ساد پس را با تا اول
تعدیه نگاه بگر با اتصال ایشان و حکم کن جان که شیخ
کردیم و او **بزرگ** اگر مردی بر سدی این
بنده من فروخته کرد یا قبی بگر و صاحب ساد پس
کی این هر دو کوکب و میس کنند بود اگر سیاس
ایشان را اتصال به صاحب ثانی یا صاحب ثالث

بگوئی که این بنده فروخته شود دیگر اگر ماه با صاحب سادس
 خداوند راجع می شود و بگوید که می فروزد که اندر راجع میوم
 بود یا اندر راجع میوم بود یا اندر راجع میوم بود و در وقت زود
 باز اگر ماه با صاحب سادس خداوند مطلع میوند و فروخته
 زود اگر دلیل بنده بگوئی راجع بود میوند یا خور
 راجع راجع بود بنده فروخته زود اگر فروخته شود عیب
 باز اگر پیش از آنکه بنده برسد که از دست این خداوند
 فروخته روضه بیانی سکر که خداوند مطلع با ماه بستاره
 میوند که خداوند وسط السار بود آن بستاره فروخته
 رود اگر ماه با خداوند مطلع خداوند هم میوند یعنی
 وسط السار با بستاره میوند که اندر وسط السار بود
 فروخته زود و اگر ماه با خداوند مطلع خالی السیر بود در آن

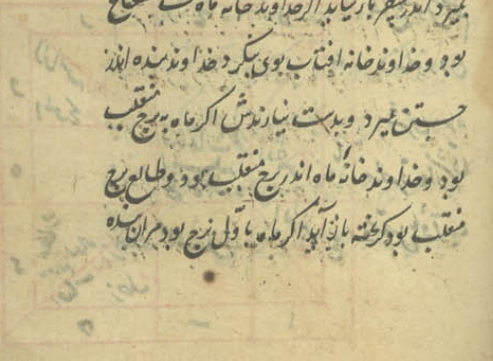
در کار

در از روز و تار با نند و فروخته زود اگر بروج دیگر اندر
 و بستاره اتصال کند ستر خداوند وسط السار فروخته
 رود از بس که در کار **باب سادس الالباقی**
 چون کسی از حال بنده گرفته برسد که گزندش باقی
 آفتاب و خداوند خانه ماه را و صاحب و بطالینما
 دلیل بر سپنده بود و صاحب مطلع با ما و دلیل بر
 بود اگر ماه با آفتاب میوند اندر آن راجع میست گرفته را
 بگزیند بر ماه خداوند خانه اش میوند یا خداوند وسط السار
 میوند و گرفته باز آید اگر ماه نصف بود از سعدی و
 متصل بود کسی گرفته را بگیرند و خداوند گزشتن از وی
 خست شود و نیاز زانندش اگر ماه با خداوند مطلع
 بستاره راجع میوند و خود باز آید اگر اندر مطلع بستاره

۴

بمقدور بود و اندر بروج ششم چنان بود که گفته را بکبرند
اگر ماه یا خداوند طالع منصرف بود از پیش و متصل بود
بعد گرفته را بدست بیارند و اگر ماه از پیش منصرف
بود و متصل بود چنانچه ذکر گرفته اند هر چه میرد و باز نیاید
اگر ماه یا خداوند طالع اندر بروج دوازدهمین بود گرفته
دو تن بودند اگر ماه اندر تحت الشعاع بود و بر جسیل
اندر بروج میرد اگر بروج بیست و نه بود اگر مشتری بود
و مشتری راجع بود باز این طبع خویشش اگر طالع پیش
نخواهندش گرفتن اگر ماه منصرف بود از سه و اتصال
ندارد و بگوئی نتوانندش گرفتن مگر آنرا منصرف
بود اگر ماه منصرف بود از پیش و اتصال ندارد بگوئی
بکبرند اگر ماه منصرف نبود از بگوئی متصل بود پیش

مهم کیم نیش و باز از اندک و وسط السهال پیش بود
یا خداوند و بیط بافتاب یا خداوند خانه ماه پیش
بود مر خداوند بنده را منصرفی برسد اگر ماه یا خداوند
طالع پیش بود حضرت مر بنده یا بسد اگر افتاب
یا خداوند خانه ماه اندر بروج ششم بود و پیش در بروج
منصرف خداوند بنده میرد اندر جسیل بنده و بنده را نیاید
اگر ماه اندر بروج ششم و پیش اندر بروج ششم بود بنده
میرد اندر بروج باز نیاید اگر خداوند خانه ماه تحت الشعاع
بود و خداوند خانه افتاب بوی سکر خداوند بنده اند
جسیل میرد و بدست نیارندش اگر ماه یا پیش
بود و خداوند خانه ماه اندر بروج منقلب بود و طالع بروج
منقلب بود گرفته باز ایذ اگر ماه یا اول بروج بود در این سده



سی و سوم بار از این بنده گرفته و در قیاسی است

طالع حوت یا قیسم	طالع جوز	طالع حوت یا قیسم
و خداوند طالع	ساعات الفجر	ساعات الفجر
شتری اندر برج	الامتن	عطاره
از آنکه ماه اندر برج	المسرح	ر ابرو سینه
زایبیت و اتصال	مقیم	الکلب
	و	و

ماه از قیاسی است بطوریکه در سی و یکم از شهر است
 شده است و در آن خداوند طالع و ماه سپاس از آنرا
 طالع در سی و یکم از این گرفته بنده است بسبب فریستم
 تا بداند نیم کی از کلام سوخته است از آنکه خداوند طالع
 از در برج آتش است و عطاره کی ماه می بوی بوند و اندر
 برج آتش است و سی و یکم بوی شترین رفته بود و نور آنکه

برج آتش لیل کوهها بود ره نماید کی گرفته سوی زمین
 رفته بود کی کوه نزدیک بود باغبان نگاه کردیم از حال
 خداوندش از برج و وسط السماء از آنکه آفتاب و عطاره
 اندر برج و وسط السماء یافتیم و قبول بیشتر و سی و یکم
 خداوند بنده پیشه سلطان بود و تو آنکه بود و مردی
 پست بود و نیکو حال بس نگاه کردیم عاقبت این حال
 از اتصال ماه و از برج چهارم و زجداوند خانه ماه اتصال
 ماه بطوریکه یافتیم و عطاره می برضل بوند و از ستاره بر و برضل
 اندر برج راجع و خداوند خانه ماه راجع ره نماید کی چون زبانه
 و برضل مستقیم بود بوند و گرفته باز آید بطبع خویش و الله اعلم
 نگاه کردیم اندر کسب گرفته طالع سلطان یافتیم و عطاره
 طالع ماه و ماه اندر برج ششم صرف نیت از کوهی و سی و یکم



و اتصال ماه ببطرد است و عطار در نیمه مشرق است
از انقباب دلیل کندگی کفیه سوی مشرق رفته است
و از آنکه عطار در ساعات المشرق و ساعات المغرب
همی میگرد و بر عاقبت دلیل کندگی این کفیه را بدست
نیارند و باز نیارند بر آن خداوند ماه نیز تا طاعت نماید خداوند
ساعت نیز اندر برج سیاه است و مستقیم است اگر خداوند
ساعت اندر وقت بودی و اراج بودی دلیل باز آمدن

بودی

بودی و از آنکه اتصال ماه از مشرق است و دلیل کندگی
که دو مرکز در آن است که کفیه است و از آنکه عطار در نور ماه را
همی میگرد و با قیاس است دلیل کندگی این کفیه است
سوی سلطان می رود و از آنکه او تا و زانی است و مرغ
بسیوی است بیوت اندر برج چهارم است و دلیل کندگی
عاقبت این کار باقیست و و باز نیارند و الله اعلم

باب در بیان و ماخذه من الیاس

چون کسی بر سپید از زن خواستن باز نیی بر رسید
از سوی خواستن طالع و خداوند طالع دلیل رسید
بود و برج مستقیم و خداوند برج مستقیم دلیل کندگی
خواستن از خداوند طالع و خداوند مستقیم بنویسد و آن را
برای و حریفی آن پوشنده بود اگر خداوند طالع اندر برج مستقیم

۱۳

بود بر سینه جریض بر بود اگر ضایع بود و تمام خداوند طالع
پونند و یا بعد از آنکه منتهی اند طالع بود جریض کسی پیش
از جریضی سینه بود و مراد بر این است که این دو
ستاره را یکی دید از نبود بگرید استاره خورشید
را یکی دیگر نفل کند یا نوبت از سینه جمع شود اگر بود
این چنین که بود و کردیم این زمانه می باید اگر از این بود
کی باید کردیم بگریدان استاره کی ماه از مضر است
کی تنه و سینه بر سینه بود و آن استاره کی ماه بود و اصل
نوبت آن و سینه باشد بود و خواهد بود پس اگر این دو
و سینه را یکی دید از نبود آن مراد بر این است که دیدارشان
بود پس افتاد و سینه در آن و زهره را و سینه زن
اگر هر دو سینه دیدار از نفل و لقا نشان بود آن مراد

برای

براید اگر چنین بود کی باید کردیم این زمانه می باید
و سینه را با دلیل دیدار بود پس کی باید دلیل واضح بود با سینه
بود یا اندر بهبوط بود آن کار تمام شود اگر خواهی تا بدانی
که زن خوب است یا زشت بگریدان و ندرت چشم اگر
ستاره سینه بود یا میوسته بود چشم زشت بود
اگر خواهی تا بدانی که زن نیکو هست یا بد خوبتر اگر
خداوند بر چشم اندر خانه خویش بود و سعد بود
نیکو بود اگر بد بگریدان در بود و خداوند خانه اش بود
و سعد بود بوی بگرد از شلیت و سپید سینه بود اگر از
معا بد بگرد زشت چون بود اگر از ترس کرد میانه چون و چون
خواهی تا بدانی کی چون آن کار بر آید بگریدان و سینه
دارند یا نی بسینه در و سینه زن اگر سینه شلیت

نیکو خوبتر

۲۳

طالع و طالع ماه را گرفتیم و از آنکه ما متصل است
 ممشته می بود شتری اندر برج ممشته است گویم که ممشته
 از زن خود پست است و از آنکه ماه و سهم السعاده و صدرا و
 طالع ممشته می اندر و تواند و ماه ممشته می بود و می
 و چون از ممشته نصف کرد و در پنج میونند چنین گویند
 تزوج بر آید و از آنکه ممشته اندر برج ممشته راجع گویم که
 اول این کاوشیا و اندر آید چنان که نویسد روند و چون
 ممشته می است که در نگاه این حاجت بر آید پس می گویم
 تا بد اینم که این زن بوده است یا بکارت نکند که در بصر
 ممشته و آن زهره است زهره را اندر برج ممشته پدید می آید
 چنین گویم که زن پخته است و از آنکه در مقابل زهره
 و وصل را یا ممشته این زن را شوی بودت پیشتر روزگار

در آنکه

وز آنکه زحل اندر برج ممشته چنین گویم که آن شوی
 ممشته خواهم تا بد اینم که این را نیز زهره بود
 یا نبوده است نگاه کردیم برج زهره و آن برج را ممشله
 یا ممشته و اندر وی ستاره بی چنین گویم که او را
 جز زهره نیست اگر اندر این برج ستاره بودی گویم که
 که او را ممشته است و اندر آنکه ممشته می



طالع پسند
 یا فیم و خداوند
 طالع عطار و اندر
 برج ممشته است
 دلیل کنده اندر
 ممشته است
 ممشته زهره است و از آنکه صاحب برج دوم زهره

وزهره اندر و تداست دیس که خداوند تعالی است که
 باز نگاه کردیم در حال زن را المذریج پنجم خداوند پنجم
 مشتری یافتیم از آنکه مشتری در خانه خویش است
 دیس است که این زن بیگونی روی است و بیگونی حال
 و بیگونی خوبی است و از آنکه مشتری اندر و تداست دیس
 کند که زن آهوق بود و مشهور از آن که مشتری بار زهره
 اندر پنجم و چو پدین است دیس کند که زن بیوه است
 خواستیم تا بدانیم که این تزویج بر آید یا بی عطار
 که صاحب طالع است منصرف یافتیم از عمل و چو پدین است
 بطل و اندر پنجم زایل است و ماه خالی السیر دیس کند که
 این تزویج بر نیاید و از آنکه زهره اندر پنجم طالعها زن
 خواستنی دیس زن دارد و زهره را بخا اندر خانه عطار

و ظاهر

عطار خانه زهره و دیس کند که زن با این مزاج خویش و تداست
 و از آنکه زهره اندر و بیطالماست و عطار و اندر پنجم است
 دیس کند که این زن کردن گش و میبگر بود و هر دو
 بغیرت رفته زود و از آنکه این مزاج و عطار رفته بودیم
 بدین عیب این کار تزویج باند و زن را این که بغیرت روی

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

The table contains handwritten astrological notes in Persian. The notes are arranged in a grid-like fashion, with some text written vertically and some horizontally. The text includes names of planets and signs, such as 'المذریج' (Mazra'ij), 'الزینب' (Zaynab), 'سما عاقر' (Sama Aqar), 'عبد الرحمن' (Abd al-Rahman), 'اوتناه و اولاد' (Utanah wa Ulad), 'بر اسماء' (Bar Asma), 'سهم السور' (Sahm al-Sur), 'المطالع' (al-Matala'), and 'سهم السور' (Sahm al-Sur). There are also some numbers and symbols scattered throughout the table.

ماه را قوی حال یافتیم از آنکه خداوند و تداست
 اندر خانه خویش است پس تا را منصرف یافتیم

از عطار و متصل هر سه عطار در ادریس در کوفیم
کی از ماه از وی منصرف شده است و زهره را در ادریس
زن گرفتیم که ماه محرم بوی بونزد و از آنکه ماه از تقاب
عطار و بازگشتت جنین کویم که این مرد و او پیش
از این زنی بود است طلاق کرده و از آنکه زهره بروی
پوسته بود است با جمیع جنین کویم که زن را
سپس از این شوی بود است و از آنکه زهره راجع بوده
کویم که این زن را پیش از این شوی بوده است و از آنکه
زهره راجع است کویم که این زن بزوجه است و از قوی
به طلاق خواست و بیرون آمده از خانه شوی بس
بگناه کردیم تا این ترویج بر آید یا بی از آنکه زهره را راجع
یا نسیم و ذنب اند طالع و او تا طالع زایل

از آنکه برج عاقبت هر طاعت تپویت الیوست
اندر و سلطان منقلب است و ایس کن کی این کار بر ما بود
و الله اعلم بالصواب و السبب المرجع و المانی
باب در دیدن بگر در حال دوزخه را
چون بر سر سندان بود است کشت و بگر لگنه است
پسند اند طالع بود یا اندر نسیم بود و هر سحر اندر این
راج هر سه بود بدانکه در مردی معروف و مشهور بود یا
خطر بود اگر اند طالع یا اندر نسیم است از جنین بود
بدان که در مردی سقط بود و بی اصل یا بنده بود اگر اندر
وی نسیم بود آن کمال که بزرگ دیده بودند شقی جسمی
بود و بی قیمت بود اگر اندر و سطل نسیم بود و ما خالی
الیه بود خداوند کشتن انبیت و ایس کن که خبر خا

شقص

سختی کشیده باشد یا غمگین نشسته بود و در وی طالع
و اگر کسی اندر غم بود و خداوند طالع یا یکی از این
بوی ناخوش بود بوی و لیس کندگی فرودیده بیدار آید
اگر اندر برج چهارم سعد بود و جاه در دیده یا لطیف
و غم اندر پنهان کرده یا بدست کسی شریف اندر بود
اگر اندر برج چهارم خیمس بود در دیده و اجناسی است
ویران افرو پنهان کرده اند یا اندر دست کسی دین
و بی اصل اندر بود و بنگر اگر ماه از کوی منصرف
بود و بوی متصل بود و کوی منصرف و لیس کند
خداوند کاله بود و کوی متصل و لیس کند اگر
این کوی کی ماه بد متصل است انصال دارد و بدان کوی
منصرف در کاله باز دهد اگر برین یکی دیگر انصال دارد

دلیل

ولیس بیدار آمدن فرود و اگر آن کوی که ما بوی
مقتت بصاحب طالع بوند و لیس کند که در کاله
باز دهد اگر خداوند منقسم از طالع بود در غم از انکست
باشد اگر آن کوی که ماه از وی منصرف است یا اصل
ماه بوی هر دو اندر یک برج بوند و از انکست بود
اگر خداوند منقسم با خداوند منقسم هر دو اندر یک برج بوند
در دار انکست بود اگر ماه اندر خانه خویش و ناظر بود
بطالع در دین از انکست بود اگر ماه یا اخت یا بند
خانه خویش بود و خداوند منقسم اندر و تدر بوان
کاله در دیده هم اندر خانه بود کی کش کرده بوند اگر ماه یا اخت
اندر شسته خویش بوند یا دلیل فرود اندر شسته
خویش بود در دین از انکست بود لیکن مانکنده

برون از خانه بود اگر کسیل در زمانه نرسد اندر خورشید
بوند در زوایا که او نکل در سستی بود و بود که میان
ایشان خورشید و نوری بود اگر کسیل اندر طلوع
بود و خداوند طلوع طلوع ناظر بود آن کال پدید
اگر ماه اندر خانه خورشید نبود و نه اندر شسته خورشید
و نه اندر شرف و نه اندر حد خورشید و کنگر افرا بود طلوع
و صاحب طلوع و سیل کند که در دیده از خانه احتیاط
دارد و در سستی دارد اگر ما طلوع ناظر بود لیکن
صاحب طلوع در این بند و سیل کند که هرگز در
بدان خانه اندر نیامده است مگر که ماه اندر شرف
برج در سپیدین بود که هرگز در بدان خانه اندر نیامده است
مگر که ماه اندر برج در سپیدین بود که در سیل کند یکبار

اندر

اندر آمده بود اگر ماه بگرد و صاحب طلوع و بطالع
ناظر بود در معرفت بود و زوایا خانه و یکس بدان خانه
اندر نیامده بود و بر آن ماب که خبردی آمده بود اگر ماه
پونندگی از ستاره اندر طلوع بود یا اندر دهم یا اندر یازدهم
کال پدید آید اگر ماه ستاره پونندگی از ستاره
اندر طلوع ساقط بود آن کال پدید نیاید مگر که آن ستاره
مگر که آن ستاره ساقط است پونندگی اندر و چنانچه
بود یا تا و می رسد بود با آن ستاره یا صاحب
طلوع پونندگی سیل پدید آمدن کال بود اگر آن ستاره
کی ماه بوی پونندگی یا خداوند برج نهم اندر نهم بوند یا
اندر برج نهم از خانه خورشید آن در خرب بود اگر اندر
بود و ننده بود اگر این سیل ماب که باید کردیم اندر شرف

بوند در زمان اشرف بود که اندر خانه خویش بود ازوف
بود بهتر اندر اگر اندر خویش بود اندر مشقه خویش
بود بکوی خویش و باز از خویش متوف بود لیکن
بشهر اندر متوف بود اگر طالع ستاره بود در آن
خداوند طالع ان پستاره دیس دزد بود اگر آن
ستاره زیب کی اندر طالع بود اندر اشرف خویش بود
یا اندر مشقه یا اندر خویش بود در زمان از امان
پیت بود اگر آن پستاره کی اندر طالع بود افتاب
بود دیس شوی بود اگر مشتری بود هم دیس
شوی بود اگر زحل بود دیس خادم بود اگر عطارد
بود دیس بسبر بود اگر آن گوکب که اندر طالع اندر اشرف
بوند ما اندر مشقه خویش دنا اندر خویش بود آن

در خادم بود از امان خانه اگر ماهس پیوند در اشرف
یا از تلیث در دیده بید آید باسانی اگر از تریج پیوند
بید آید باد شواری اگر ماه اندر تریج بود یا ماه ستاره
پیوند که اندر تریج بود یا ماه ستاره پیوند کی حسن
بود در دیده بید آید اگر سجد پیوند و آن سعد اندر و سبط
السماء بود یا اندر در طالع بود یا اندر یا زدم بود در دیده
بید آید اگر ماه سجد پیوند و آن سعد اندر در صبح بود
از طالع در دیده بید آید اگر آن سجد اندر بر جهاد بود
بید آید اگر خداوند خانه مال خند او نطالع پیوند
آن کمال در دیده باز نیاید اگر خداوند خانه ششم خداوند
طالع پیوند باز نیاید اگر خداوند خانه مال صاحب مختم
پیوند یا بصاحب ششم پیوند آن کمال باز نیاید

اگر صاحب طالع اندر طلوع بوند یا اندر وقت یا دیگر بوند بر
 خود دزد بود اگر ماه و وقت با نظر بود بطالع یا سهم
 السعاده و لب بید آمدن بود در دیده را اگر افتاب بهم
 السعاده بگرد زودتر بیداید اگر از تپید و تلبیث کرد
 با سانی بیداید اگر از تریج و معابد بگرد و شوار بیداید
 اگر بگرد و لب السعاده و ماه ناظر بود لب السعاده
 دزدیده بیداید و لیکن با دشواری اگر اندر طلوع و اندر و
 السعاده بخادی شتر ساره معدن بود اندر خانه مال نیز بود
 ستر ساره و نیزین ساقط و تدا از طلوع و اگر السعاده
 و نیزین ساقط و تدا از طلوع و اگر السعاده
 با دی بود کی انکه دلالت
 افتاب بیفت بود و هو با **اگر غای تا بدانی که زنده**

ک

کجا بهمان کرده اند بگردان برج کی خداوند ساعت اندر
 وی است و آن برج که ماه اندر وی است و برج چهارم
 از طلوع اگر این برج همیشه برج آبی بوند در دیده بجای بهمان
 کرده بوند کی اینجا سپتور دارند اگر بر جها خاکی بوند نیز
 زمین بهمان کرده اند اگر جهای با دی بود صحرا
 بهمان کرده بوند اگر صاحب ساعت بود بطالع السعاده بود
 بلند بهمان کرده بوند یا بخره اندر یا بجام اندر اگر
 اندر برج ذر چسبیدن بود بصدوق اندر بود یارق بود
 یا بد و تابی دیوار اندر بود اگر اندر سپیند بود بجای بهمان
 کرده بوند کی اینجا جو و کندم بود و طعام بود اگر صاحب ساعت
 با میخ بود یا اندر خانه مرغ بود بهمان کرده بوند که اینجا شش
 آتش کنند چون تنور و آتش دان اگر اندر خانه رحل بود

راستی که در کتابهاست

۵۳

که در دکان دیگر کسی را داد است اگر سستاره نبود و کمال
 بنزد و زد بود و چون خواهی تا بدانی که در ذراتست یا نه
 بنزد بدان گوگ که اندر طالع بود جز خداوند طالع و خداوند
 بیخ مستقیم و بدان گوگ که ماه را انضام بود بوی که این است
 گوگ و این در بود اگر در مایل را اندر برج ماده مانی
 و چهار سال ماده از هر فلک در وزن بود اگر اندر برج زنبور و چهار
 یک نر اندر بودند از فلک در زم و بود اگر کسی اندر برج زنبور
 و کسی اندر برج ماده حکم بر آن برج کن گوگ قوی تر اندوی
 بود از این سه گوگ و چهار سال ماده از فلک از درجه و سبط
 السمار تا درجه معرب و دیگر چهار یکی از طالع از درجه طالع است
 تا درجه و نه الارض آن دو چهار یکی دیگر که بر این دو چهار یکی
 رزست چون خواهی تا بدانی در دو چیست یا بر سبک نند بین

رسید رسد

۱۳

یا زحل ناظر بود بوی بجای آریک اندر پنجاه کرده بودند اگر
 اندر خانه ششمین تا طر بود بجای یکم در بهمان کرده بودند
 این که بر کان نشینند اگر اندر خانه اقیان بود یا اقیان
 ناظر بود بوی سب رای اندر بهمان کرده بودند یا جای که سلطان
 باشد اگر اندر خانه زبهر بود بوی بنطس بود بجای بهمان
 کرده بودند که زمان باشند یا جامه سازم بود اندر و
 و بار بار و در شراب بود این اگر خداوند نیست اگر
 اندر خای عطاره بود یا عطاره بوی ناظر بود بجای
 بهمان کرده بودند که این کتاب بود یا خلاصان این باشند
 یا خزینه خانه بود چون خواهی تا بدانی که در دکان در دیده
 بنزد و یکی خفا ده است یا اندر پیت او پیت بسکر
 اگر از درجه طالع تا درجه و نه الارض سستاره بود بوی

۱

سپه و بسیل زد که باید کردیم اگر پیش ایشان اندر اولی بودی
بوند یا مشرقی بوند در جوان بود اگر با خراج بوند یا کربانی
بوند در زهر بود اگر اندر میان بوند و نه مشرقی بوند و نه
مغربی در دو موی بود و کوب که نه مشرقی بود و نه مغربی
و نه بود که افتاب دور بود پیش از نو در چه از پیش بس
اگر بسیل زد در فصل بود همکار از رکن بود و کندم کون و چشمان
خرد بود و سپهر فرو نکلند زود و بسیار اندک است بود
و کران کنار بود اگر بسیل مشرقی بود م و در یک کون بود
و نیز چشم بود و بار یک ابرو بود و نیز اندام اگر بسیل
مخ بود میکان بود و خاری چشم و چون راه شتاب
زد و نیز چشم اگر بسیل ز راه بود سپید پوست
بود و شمشاد سخت سیاه بود سیور روی بود و در آن مزاج

کنده

کننده بود و بسیل خنده بود اگر بسیل عطارد بود و عطارد
مشرقی بود که در ک بود یا غلام اگر مغربی بود و محسن
بود کوب بود اگر محسن نبود کسایش بود
و در کوب و میان بالا و سپهر از ک بود و زبان او بود
اگر بسیل افتاب بود سکر تا افتاب بکدام کوب بود
بر صورت آن کوب بود اگر افتاب را اتصال بود در
سرخ موی بود و از زرق چشم بود و نموند بود و سخاوه
بود اگر بسیل ماه بود سکر تا ماه بکویستیت در زبان
صورت بود اگر ماه را اتصال بود در عجب روی بود
و سپید روی بود و دعوی سخن دارد و سکر تا ماه بکلام
مخ بود بر صورت آن مخ بود در مشاب در دیده
نگاه کرد و بطالع عطارد را از انطالع با بسیل چشم



پوستان بر جل دلیل کند که سراسر بود و از این عطار
 بپوشد است بر جل با خداوند طالع اندر طالع است و سیل
 کند که هم از این است بود و از این مشتری اندر وسط النهار
 بود و سیل کند که کار قیمتی در دیده اند خواستیم تا بداییم
 که چه چیز زده اند مشتری را و سیل مال کم شده یا قیسم
 ایراک خداوند خانه ما هست و اندر وسط النهار است و
 مشتری را بپوشد یا قیسم بافتاب و اقباب اندر سرج

دور

و سیل کند که کم شده و نیار بود ایراک مشتری و سیل مال
 و اقباب و سیل از بود و ایراک مشتری اندر وسط النهار است
 و سیل کند که نیار بسیار بود مقدار هزار و دو سبت و نیار
 و از این سبج ماه بر جل میبندد و زحل اندر سرج یا زو هم و سیل
 کند که در دیده بدید آید و از این اندر وسط النهار است
 و سیل بدید آید و از این اندر سرج دوم است
 و سیل کند که این مالی و نیار ما فراداده باشد ایراک
 زهره اندر خانه عطار دانست خواستیم تا بداییم
 در دیده بجا است نگاه کردیم خداوند ساعت و بر سرج مال
 و بر سرج چهارم زهره را اندر خانه مال یا قیسم نور خورشید
 ماه را داده بود و ماه و خداوند ساعت و اندر سرج ابلی
 چهارم سرج اله ماه سابقه آن طالع و سیل کند بر زمین

آمده بود ز اهل زنده بگفته است بستانده که خانی مال
 دلیل کند که برای زمان بود و ز اهل خداوند است اندر
 حمل است و حمل را دلیل بره و از اند دلیل کند که برای بود
 که بر سر روی و از اند و آن طاقه بود که بگوشی بر از اند
 و ز اهل صاحب خانه مال اصحاب و ربط الساکر ایشان
 دلیل بودند ساقط اند از طالع دلیل کند که گمشده چیزی است
 بی قیمت بهار و میسر و دست درم بود ز اهل خداوند
 ساعت با ذنب است و بر جل می بودند دلیل کند که
 اندر خانه تاریک بنهانت و ز اهل نیرین از طالع ساقط اند
 و لیس عاذه اندر برج سابع است و هه می بگوئی بودند
 که اندر برج نیم است دلیل کند که کالای در دیر بدید نیاید
 نگاه کردیم بطالع خداوند طالع را اندر طالع یا قسم

دافتر



دانشگاه و جمل
 باوی و کفتم که ستاره
 غریب اندر طالع دلیل
 دزد بود پس از اهل طالع
 بدر طالع نزدیکیست
 دلیل نزد طالع بود در اهل

زجل منسرب است دلیل کند که دزد مری بود پر در اهل
 دلیل نزد در برج دو سپهر است دلیل کند که این درو
 رایاری بود که دوتن کرده باشند این دردی این
 یار او جوان بود و میگون رنگ و از روق چشم و ستاور
 و این درو که برست سمرانکی بود و هر دو پسر
 بودند بر نگاه کردیم تا این حال در دیر چه چیزی است

خداوند خانه مال به ششم ماه اندر خشتی و اندر خانه
مخ و شتری اندر برج خانی بسیل کند که کال از کوه با
بود از آن زطل شمع پس بسیل کند که در ذریه لب پس
بود و از آن صاحب خانه مال و صاحب و بیط السی
هر و رسا قط اندر بسیل کند که این جامه داشته
و از آن خداوند ماه شتری است و بسیل کند که جامه
مرغ و بکوبه بوده بود و از آن کسب السعاده ساقط است
و بسیل کند که این جامه از قیمت اوقه است باز نگاه
کردیم تا این جامه بی نهادست و در سیتن این از خدا
ساعت باشد و از برج چهارم از آن خداوند ساعت
اندر برج باونی است و بسیل کند بر جای بلند بهمان کرده
باشد چون نام و سوره از آن خداوند ساعت اندر

طلح

طلح است و بسیل کند که هنوز ازین خانه که کال کم نماند است
پرو ن بده اند کال را و از آن مرغ اندر برج چهارم است
و بسیل کند که انجا کال هند است آتش دان بود یا تپه و ر
یا مطبخ و زانکه ماه می سبج می پزند و مرغ اندر روت است
و عطارد نیز می میخ پزند و بسیل کند جامه باز نگاه آوند
رسد و زانکه مرغ می تپه ماه بد و پزند در زیر زمین است
و بسیل کند که کس کاه زود ازین حال و پوشیده ماند
این سخن از خلق **باب الشکر که چون**
کسی برسد که انبازی خواهد کردن بشاید کردن یا فی
بگرد و طلح را بسیل بر سنده کند و بر پنج ششم را
و بسیل انباز و بیط السی را در بسیل نال و تجارت و سینه و زبان
و تد الارض و بسیل حاجت انبازی ایشان اگر طلح مرغ منتقلب

بود و ماه اندر برج منقلب بود آن انبازی را بای در می بود
اگر خدا و تر خانه ماهه ناطق بود جدا شدن ایشان
جست شودی بود اگر ناطق نبود جدا شدن ایشان
بجنگ و داوری بود و نیز نیک اگر صحبت طالع بطالع بود
نکرد یعنی از تنگت و تنگی نبرد جدا شدن ایشان
جست شودی بود اگر از تنگت و مضایق کرد جدا شدن ایشان
با تهمت بود و باد او ای اگر طالع و برج ماه در حسین
بود اندران انبازی ایشان سود بسیار باشد مگر که ماه
مخوف پس بود یا اندر وسط السماء ستاره خیس بود که آن
دیسل زمان بود اگر ماه اندر برج در چوبسین بود یا برج
و خدا و تر خانه ماه ناطق بود ماه دیس کنگران
انبازی ایشان بای در بود و با امانت بود اگر اندر طالع

بیش

خیس بود یا خدا و تر خانه راجع بود خجانت و برخواستی
از بسنده پدید آید اگر اندر ستاره خیس بود یا صاحب
مفعم راجع بود خجانت و برخواستی از انبارش پدید آید
اگر اندر وسط السماء سعدی بود دیس بود کردن ایشان
اگر برج وسط السماء مقرب بود و اندر وسط بود سودشان
بود لکن بای در بود انبازی ایشان اگر آن سعد شرفی
بود و صاعی بود سود بسیار بود و جاه بودشان نزد
خلق اگر آن سعد شرفی بود لکن با بط بود ایشان سود
بنود از ان شرکت لیکن برز و خلق شان جاه بود
اگر آن سعد که اندر وسط السماء بود مغربی بود و صاعی بود
سود بسیارشان بود و لیکن جاه بنودشان برز و
خلق و از مال ایشان پس خبر ندارد و کس را فایده بود

از ایشان که اندر وسط السمتاره بود بیکرند او بود
اگر بوسط السمتاره بود و مسعود بود و سیل کند که بود
بسیار بود نشان اگر صاحب و بوسط السمتاره بود اندران
انباری مال نبود اگر مال بود که تن بود پس بیکر اگر
بوسط السمتاره بود آن انباری با سوو کرد بود اگر
غیب نظر بود آن انباری زمان گشته و بیکر اگر ماه
منصرف بود از کوکی متصل بود که کوکی منصرف
و بیل رسیده بود و کوکی متصل و بیل و ماه و بیل بود
و زباین و خداوند خاندان و بیل عاقبت اگر ماه اندر برج
اقباله و دینی که اندر و تدو و یا مایل و تدو و زباین نور و زباید
الحساب بود و بیل کند پس و سید اندران انباری که
ماه منصرف بود از کوکی که کوکی متصل بود و خداوند

طالع

طالع بر برج خداوند و تمام را پندار آن انباری تمام بود
و ماه زباید التور آن بود که بیازده اول بود از ماه و چون
بیازده آخر اندر آن ناقص التور بود و زباید الحساب آن بود
که بتویم اندر جدول ماه اندر نشسته بود که زباید و چون و بیل
هر دو انباری را شناختی بیکر آن انباری که و بیلش پس
بود حیانت کننده بود و آنکه و بیلش بعد بود با امانت
بود و آنکه و بیلش ساقط بود یا اندر موقوف بود و آن انباری
خردک انکارش بود و خسته بود و آن انباری که و بیلش اندر
بود یا آن در شرف بود آن بزرگوار تر بود و آن انباری را
که و بیلش مشرقی جلال تر بود و آن انباری که مشرقی
بود پست حال تر بود و ضعیف تر بود **باب الخصومه**
چون کسی ترسد از حال خصومت گوید حال آن یا خصم

۲۶

چگونه بود بر طالع و خداوند طالع دلیل پسند بود و در
منعم و خداوند در پنج قسم دلیل فصل بود و در وسط السماء
دلیل قاضی بود و در هر چه در هر دلیل عاقبت کارشان بود
اگر ماه اندر و ندر بود یا اندر مایل و ندر بود نصف ماه دلیل
ترسیده بود و متصل ماه دلیل خصم بود و در هر چه در هر
از پنج ماه دلیل قاضی بود و خداوند خانه ماه دلیل
عاقبت بود چون خواهی تا بدانی که کف سر کرا بود اگر آن
فصاحت بگر اگر خداوند طالع اندر و ندر بود و قبول بود
و اندر هر چه ثابت بود و بر سنده را دست قوی تر بود
و ازین دو دلیل هر کدام راجع تر بود یا شسته قی بود
یا زیر شعاع بود یا ساقط بود یا اندر بیوط بود و ضعیف
تر بود اگر هر دو دلیل از تکیه یا از تکیه بیس ناطر بود

صلح افتد میان ایشان و داوری و سخن نبود اگر اتصال
هر دو دلیل از مقابل بود یا از ترجیح میان ایشان سخن بود
و داوری هر کدام دلیل که علوی تر بود وی قوی تر بود اگر
راجع نبود و خداوند و وسط السماء سوی هر کدام دلیل
که از تکیه و تکیه بگرد دلیل کند که قاضی یاری یاری
مر آن گسی را و هر کدام دلیل استرکان بوی بیشتر بگرد
از دو سببی یاری کران از خصم بیشتر بود اگر اندر وسط
السماء استاره شمس بود دلیل کند که قاضی جو کند و دیگر
تا که ام و طبیعت که از آن چنین خوب است قاضی جو
کند و دیگر تا که ام دلیل است که از آن چنین خوب است
قاضی جو را بگرد کند اگر اندر وسط السماء کوکب بود
قاضی عادلی کند و داد بگرد آن سعد راجع بود که اگر

که آنکه دلیل دروغ نبی بود و چون کردن از آن قاضی و نیز
خداوند برج دوم از طالع دلیل بر کبکد بر سنده بود
و خداوند برج ششم دلیل باز آن خشمش بود بیکار زمین
دلیل هر کدام کی اندر و تدر بود مستقیم السیر بود
و اندر خط خویش بود نادر در آن قوی تر بود تا که کام
و دلیل که مغربی بود یا غربی بود یا ساو و ط بود یا ر
دیگر آن خضم ضعیف تر بود و بیکر اگر خداوند طالع اندر
برج ششم از طالع بود یا اندر برج دوم از طالع بود
یا ساو و ط بود از طالع یا اتصال دارد خداوند طالع
یا رابع بود یا محروق بود یا اندر مویط بود یا اندر سرج
منقب بود یا مغربی بود یا غربی بود یا معمول نبود
اندر جای خویش این سه دلیل ضعیفی خضم بود و ظفر

۱۶
یا بد بر سنده خضم **سبب** مستحق النابین علی و حقی
چون مردی بر برسد آن زنی که از خان پیروی رفت
بو خوششم که باز آید یا نه و باز آشتی بود بیانی نگر
هر در از طالع و خداوند طالع و آن کوکب که ماه
از و مضرب بود و مزین را این برج ششم و خداوند برج
مستقیم و آن ستاره که ماه بوی اتصال دارد اگر لین
و بسیار بیکر بود از تسدیس و تثبیت کوی که باز
آید خوش منی اگر از برج و معانی و مقارنه پیوند باز
نیاید مگر که یکدیگر را بندیرند آنکه دلیل این بود
با دشواری و دیگر بیکر اگر زهره رابع بود و طالع حجت
با افتاب پیوند یعنی که امر تراق خواندش بودن بکوی
که این زن بیستان رود و باز آید اگر زهره مستقیم بود



و اندر اسم
نگاه کردیم بدین
طالع اندر برج
طالع اندر برج فیال
انصرف فصل اول
خداوند طالع بکر کردیم

و منصرف ماه را در سیل خداوند سلسله گرفتیم و فصل ماه
در سیل دشمن گرفتیم از آنکه اصل تدریس و تدریس است و مقول است
ماه اندر برج بسیار جزند و دلیل کند که خداوند در سیل
توت بود و سکر بسیار بود و مرورا از آنکه اصل تدریس است
یکی اندر برج مایل است و دیگر که خداوند ساعت است
و به ام و ماه را اتصال بوی است و در عطار در ا

باز آمدنش با دشواری بود و دیگر ماه اگر ماه ناقص الفجر
بود یعنی که از چهارده اندر گذشته بود زن زود
بیشمان رود و باز اشتی کند اگر ماه زاید الفجر بود یعنی
پیش از چهارده بود دلیل کند که زن بیشمان زود
و باز خواهد آمدن و دشواری اشتی کند **باب الحاق**
اگر برسد سلطان یا پسر پست سلطان که در ج خواهد
کردن حال با دشواری چون بود و طغی سر کر او بود
این سلسله را همچنان که در چون سلسله خدمت را یاد
کردیم که طالع و خداوند طالع را منصرف ماه دلیل
بر سنده بود و در ج منقسم بان شماره که ماه بوی پست
بود و دلیل بود سکر تا ازین دو دلیل کدام قوی تر است
ظفر و را بود و این دلیل کضعیف تر بود و ان شکست

که شهادت یافتیم و خداوند تعالی است و شهادت
 دیگرش نیست بس از آنکه ماه را اتصال از زهره
 زهره دلیل و تمکن بود از آنکه زهره را اندر وید یافتیم
 اندر برج شرف و اندر برج ذوق پدید است دلیل
 کند که قوت و دلاوری و سرگی کردن اندر حرب
 و خصم را پیش بود چنانکه خداوند مسد را از آن
 مرغ باز زهره است دلیل کند بهیبت و قوت دشمن
 و از آن مرغ در زهره اندر برج ذوق پدید اندر دلیل
 کند که میان ایشان دو با جنگی افتد و از آن زهره
 اندر تلیث زحل است دلیل کند که دشمن از اول صبح
 جوید و از آن زحل را جعت خداوند مسد مس خواهد
 کردن ایراک کوب راجع دلالت کند بر تکرار با خط

در آنکه

و از آن زحل قبول است اول قوت بر خداوند سپردا
 بود و از آن زحل را جعت باز به نیت بروی افتد پس
 نگاه کردیم عاقبت ایشان از خداوند خانه چهارم
 از آنکه او تاد زایل است خانه چهارم از آنکه او تاد را
 خانه چهارم است و خداوند اقطاب و اقطاب می
 زحل را بپند و نه زهره را و یکین اقطاب ناظر است مشتری
 و مشتری خانه زهره است از آنکه خداوند خانه را می
 بندد و خداوند خانه زحل را بپند طغی و دشمن را بود



و ملک بدست وی افتد نگاه کرده آمد حال این طبع
از آنکس که عمل یافته و خداوند طبع مرغ و مرغ اندر شرف
خویش برنج و پطالسماد بسیل کند بوقت خداوند
مسدود بسیل دشمن زهره یا ششم ایراک زهره خداوند
برنج مغمم است و در آنکس زهره اندر برنج زایل است و
از کوبان سفلی است و بسیل وضعی حال دشمن است
باز نگاه کردیم بانصراف و اتصال ماه را منصرف یافتیم
از زحل و متصل زهره و بسیل کند زحل پاکر خداوند
مسدود بود ایراک خداوند خانه مرغ است و مشتری
یاری کر زهره بود ایراک خداوند خانه زهره است
از آنکس فعل اندر مایل و نواست اندر برنج ثابت و مقبول
برنج و مشتری ساقط است از وند بسیل کند کربا

کران

کران خداوند مسدود قوی تر بود از یاری کران دشمن
باز نگاه کردیم عاقبت این کار برنج عاقبت سلطان مغمم
و خداوند وی ماه و یکین ما و نافر نیست به برنج عاقبت
شهادت او زایل کردیم و نگاه کردیم خداوند خانه مرغ
و خداوند خانه زهره مایه زود تر نجس کرد و بس
مشتری را یا ششم از یک ماه با حتراق و زحل قوی حال
وزهره را یا ششم از بس نیست روز قران کنند با مرغ
و مرغ قوی حال و بسیل کند عاقبت خط خداوند مسدود بود
و چون مشتری ترقی کرد و زهره بر بیع زحل آید ایران
وقت هلاکی بود دشمن را **باب الثامن و الفی**
چون کسی رسد که امرک از چه سبب بود یا فلان از چه
سبب بود بنی خداوند برنج ششم تا اندر کدام برنج بود

برنج عاقبت برنج زهره

۲۴

که با خدا و مطالع اقبال کند اگر اندر برج خنجره بود یا اندر
نجم یا سیوم از طالع بود در کشتن بخیر بود اگر خداوند
برج ششم اندر از اعجاز کعبه کعبه بود یا اندر او تا طالع
بود در کشتن اندر شهر بود اگر خداوند ششم زحل بود
اندر برج خاکی بود در کشتن اطلت سودا بود اگر اندر برج
آبی بود در کشتن از رطوبت بود و ز علمتهای بلخی اگر اندر برج
آبی بود در کشتن از صفا بود و موصوفه اگر اندر برج مادی
بود در کشتن سخن سوخته بود اگر خداوند طالع اندر سیط
السمار بود بمقام خداوند ششم بود در کشتن از بلندی
افتادن بود اگر خداوند برج ششم اندر هفتم بود در کشتن
از سبب زمان بود اگر برج ششم عقرب بود زمان
اورا زهر و همنه اگر خداوند ششم اندر برج ششم

نوشته

بود در کشتن از سبب بندگان بود اگر برج ششم شمس
بود در کشتن از ستور افتادن یا شد اگر برج ششم اسپد
بود در کشتن از خنجر بود اگر خداوند ششم مرغ بود و اندر
عقرب بود در کشتن از سبب دروان بود و از سبب
اگر اقیاب یا مرغ بود در کشتن از سبب خنجر ملوک بود
اگر مرغ اندر برج آبی بود در کشتن از سوختن بانگش بود
اگر خداوند برج ششم زهر بود و زهره هفتم بود در کشتن
از سبب زمان تا داره دهندش زمان اگر خداوند ششم
عطارد بود در کشتن از سبب بندگان بود اگر ششمی بود
در کشتن از سبب مال و زر بین بود و برتری بستن اگر خداوند
ششم اندر طالع بود در کشتن از در کس بود اگر اندر زهر
بود در کشتن از در کس بود اگر اندر جزا بود در کشتن از در

کشته و در پشته بود اگر اندر سلطان بود که بش اندر
برو سینه بود اگر اندر اسپ بود که بش اندر دشت بود اگر
اندر میزان بود اندر دیمان بود اگر اندر عجب بود اندر دریا
بود اگر اندر قوس بود اندر دزانو بود اگر اندر جری بود از
در و ساق بود اندر دلو بود اندر دای و ران بود و ساق
اگر اندر حوت بود از قدمها بود **باب المیراث**
اگر کسی بر سه از مال میراث که یا هم یا بی بنگر طالع و خزان
طالع و ماه که این دلیل بسته بود و بنگر به برج ششم
که دلیل مال میراث بود اگر خداوند گوید سعد بود با خزان
طالع یا ماه یا بان ستاره که اندر طالع بود اتصال دارد
آن میراث نیاید اگر اندر ششم ستاره سعد بود و خداوند
طالع یا ماه را با اتصال بود یا نقل النور بود یا جمع النور

۳۰۳

۳۰۲

بود بود آن میراث نیاید اگر خلاف ازین بود آن میراث
باز اگر خداوند برج ششم ستاره خپس بود و یا خداوند
طالع یا ماه اتصال دارد از برج یا مقابله یا مقارنه
مرد را بسیار خنک بود از سبب میراث و بدست و جی چینی
نیاید اگر اندر برج ششم غنیمت بود و کشتن زمین بود اگر
خداوند ششم سعد بود و خداوند برج دوم بلوند و دلیل
میراث یا غنیمت بود اگر هر دو بین از قسطنطنیه یا کشت
بود آنچه بیاید یا بیانی نیاید و اگر از برج و مقابله بود
با دستوری یا بد **باب البرج التاسع و مایهین**
چون کسی بر سپید از حال سپهر که جلوه بود حال سپهر
و بیاید کردن یا بیانی بنگر او و نطالع و ماه اگر خداوند
طالع یا ماه اندر چهار کین زاین بود از فلک دلیل کند

۵۴

که بتواند پیغمبر کردن و چهار یکی از این در طبع است
 با و تدالارض از در طبع است یا و بر طبع است اگر خداوند
 طبع اندرین جایها بود و میقول بود یا اندر طبع است
 پیغمبر کند با سانی و با حاجت روانی اگر میقول بود اندرین
 جای اتصال دارد نخست آن پیغمبر یک بنده اگر طبع است
 بود یا دلو یا میزان و زحل اندر و تدو پیغمبر نتواند کردن
 اگر طبع در کبریا بود و زحل اندر و تدو پیغمبر کند کردن
 یک بنده آن پیغمبر شایسته اگر زحل با طبع اندر طبع بود
 مرد شدت پیش آید هم اندرین که بود با وی برود
 و اهل خانه وی را از میان رسد اگر پیش اندر و بر طبع
 السماء بود مرد اندر نیمه راه بر زمین زمان رسد
 اگر نخست اندر غم بود مرد را از میان شدت بران

شهر

۴۰

بر آن شهر رسد که سخی باشد بخواند رفتن اگر پیش اندر طبع است
 بود مرد را از میان نیاید رسد **باید**
 چون خرابی نماید آنی که تواند رفتن پیغمبر یا بی بنده
 رفتن و اگر خداوند طبع راجع بود نتواند رفتن اگر ماه
 بسیار راجع میوند نتواند رفتن اگر خداوند پیغمبر
 راجع بود نتواند رفتن اگر خداوند طبع را اتصال بود
 بگویند راجع نتواند رفتن اگر ماه با خداوند طبع بگویند
 که اندر طبع بود نیز زمین یا اندر و بر طبع است یا اندر
 یا زود هم بود یا اندر و تدالارض بود یا اندر پیغمبر بود
 نتواند پیغمبر رفتن اگر دلیل طبع اتصال دارد از ترس
 و محال و آن گویند اندر و تدو پیغمبر نتواند کردن اگر
 دلیل طبع نمی خداوند طبع با ما که گویند پیغمبر و ارادت

یا از تکیس و کنگر بر تن پیغمبر و آسمان بر آمدن مراد
و معنای هر سه پیغمبر است که راه را اتصال بسجد بود آن پیغمبر
نیگو بود اگر اتصال اشخس بود آن پیغمبر بود مگر از
تثلیث و تفسیر اتصال ارد و قول بود میان ایشان
انگلیس کند که آن پیغمبر نیگو اگر پیغمبر بود اندرا و تا طلوع
اندران پیغمبر هم زبان بود اگر پیغمبر اندر برج نهم
یا سوم راه ایشان مخاطره بود و پیغمبر زبان بود مگر
خداوند طلوع یا ماه با آن تفسیر اتصال دارد یا تثلیث
یا تفسیر است که انگلیس بود که در زبان روت آینه
و باران در زبان او سپید و مرورا بیاز از نو و بگر اندر
طلوع سپید پیغمبر یا ماه اگر ماه منصرف بود از مزاج این مرد
پیغمبر از پیغمبر رود و بود که گشته رود اگر منصرف از مصلحت

بود عطار و پنج پیغمبر بود از فرزندان گشته رود اگر منصرف
از افتاب بود از پیغمبر سلطان را بود کی یا از بر یا از اوستا
جشم رود ازین دلالت آنکه بود کی منصرف از منصرف
بود یا از تریج یا از معابد از منصرف از تثلیث بود یا از
تفسیر بود پس این هر دو که پیغمبر رود با این که صاحب
بود و دیگر بگر اگر ماه را اتصال منصرف بود سوی پران رود
اگر اتصال شتری دارد سوی برزگان رود و طلب مال
رود اگر اتصال مرغ دارد و تثلیث پیوند سوی دو پستان
رود آن ساره که ماه خداوند طلوع بر پیوند پیوستی
دو پستان رود اگر صاحب ثانی بود بیازرگانی و یا بل
وزن بین اگر صاحب ثالث بود پیوند دو پستان و برادران
رود اگر صاحب رابع بود پیوند پیر یا تیر داو پیوستد

اگر صاحب خامس بود بیزد فرزند رود یا کسی که ویرا بجای نرود
بود اگر صاحب ساد پس بود عزیزان برده رود یا عزیزان
سپه تور یا نیز دیندگان فریش رود و هر خانه را بچنین
قیاس کرد و بیکر اگر آن سپتاره که ماه بوی میبوند اندر خانه
نخیش بود یا اندر خانه ماه بود این خداوند مسله خود اندر
پنجم بود و بجان خویش رود و نیز بیکر که آن سپتاره که
ماه بوی میبوند اگر اندر بیوط خویش بود یا اندر بیوط
ماه بود یا ماه اندر بیوط آن سپتاره بود آن مرد را چیزی
کم شده بود یا بکوشید بود و بطلب آن چیزی رود اگر فالی
بود خداوند مسله بطلب معاشش رود باز بیکر و آن کوکب
که ماه بوی میبوند یا صاحب طلوع بوی میبوند بدان که آن
سپتاره بود اگر خداوند آن برج بدان برج بیکر اگر از

تشت

سرخ از نسکه سفید رود
مرد بود و در بیخ او در

تشت یا از تسلیس آن مرد که خداوند آن برج بدان
برج از تسلیس کرد یا از مقابل آن مرد اندران کشته شدن
روی بود و ناسپتوده بود و دیگر آن سپتاره که ماه بوی
میبوند اندر دست بود آن مرد که مسافر میبوی وی رود
و مردی بود مسروق اگر اندر شرف بود مردی بود
با جاه بسیار یا رئیس یا سلطان اگر اندر شرف بود مردی
بود با جاه و لیکن اندر برج زایل بود و آن برج منقلب بود
آن مرد سلطان بود و باشد و مسزول شده دیگر بیکر
اگر اندر برج خشم ستاره سعد بود حال مسافر نکند و اندران
شهر که می قصد آنجا دارد و مرد را بدان شهر کار با بر بود چون
اندرین شهر که می باشد یا از اگر اندر طلوع سعد بود اندر برج
مؤمن خویش بود مسافر را حال هم بدین شهر بهتر بود که می

مایل است و میل کند بر غیر و زهره انوطع است و کوکب
 سبکی روزه پلست و کوکب سبکی روزه انوطع است

و سفرش یک نبود اگر سعد اندر و بوطع السما بود و اندر ششم
 و پنجم بود و در اندر کجا تجارت و بازرگانی میکند بود
 و بود که پیش تا بدان شهر رسید یعنی قصد رفتن دارد
 اندر راه کاشش بسازد و ما بتش بر این طالع جدی
 یا فتم و خدا و طالع
 زحل فرض اندر برج
 ششم و اندران
 چهار یک که زحل است

2	ط	3
ز	عطاره	الزهره
و	الشمس	الزهره
ه	الزهره	الزهره
1	الزهره	الزهره
4	الزهره	الزهره
5	الزهره	الزهره
6	الزهره	الزهره
7	الزهره	الزهره
8	الزهره	الزهره
9	الزهره	الزهره
10	الزهره	الزهره

و در چهار یک مایل اندر و میل کند بر ششم که بازرگانه کردیم
 بعد از آن خانه عطاره و یا ششم و زحل را در اندر و در اندر
 آن چهار یک را نیز مایل خوانند هم در میل کند بر ششم بازرگانه
 کردیم و در آن است افتاب یا فتم و می نیز اندر چهار یک

مایل است

7	ط	3
ز	عطاره	الزهره
و	الشمس	الزهره
ه	الزهره	الزهره
1	الزهره	الزهره
4	الزهره	الزهره
5	الزهره	الزهره
6	الزهره	الزهره
8	الزهره	الزهره
9	الزهره	الزهره
10	الزهره	الزهره

مایل است و میل کند بر غیر و زهره انوطع است و کوکب
 سبکی روزه پلست و کوکب سبکی روزه انوطع است

و نگاه کردیم خداوند خاندان پسر مرغ با ششم مرغ اندر پست
 اعمال اندر چهار یک زایل میسول کند و نگاه کردیم ماه و ماه نیز
 اندر چهار یک زایل پست وی نیز میسول کند و نگاه کردیم
 خداوند ساعت مشتری را با ششم اندر وسط السی از چهار ربع
 و درجه وسط السی است چنین گوی که مشتری نیز اندر ربع
 رایل است ایراک اگر مشتری را درجه پیش از درجه بودی
 اندر ربع مایل بودی چون مشتری زایل بود پس نگاه کردیم
 تا یکی دو یا ششم ماه را مشتری متصل مرغ و مرغ
 اندر ربع دوم از طلوع میل کند که چون ماه وسط السی آید
 و مرغ بیرون و از ثلث خداوند سید پسر رود و از آن
 مرغ در یک است و طلوع میسول کند که این پسرش
 نزدیک بود که مرغ اندر ربع بود که از طلوع دور بودی پسرش

مستور
 ۶۰

دور بودی و در آن مرغ راجع است و میسول کند که از این پسر
 زود باز آید بی حاجت بر آمدن طلوع عقب یا ششم و نیز
 اندر طلوع بریز زمین
 چهار یک زایل میل کند
 پسر و خداوند طلوع
 اندر وسط السی ششم
 و زایل از درجه وسط السی میل کند بر حال پسر و ماه اندر چهار یک
 نگاه کردیم که میسول کند لیکن از آن ماه نصف است از پسرین رحل و رحل
 اندر چهار یک زایل میل کند بر پسر سبک نگاه کردیم تا حال او چون
 بود اندر پسر از آن مشتری اندر مرغ ششم است و ماه بر او
 اندران مرغ شرف است و ماه پیشتر و پیش رود و میسول
 کند که این پسر پیش کن بود و حاجت پسرش بر آید و از آن که خدا

۲	۳	۴
ط	الزهره	عطارد
۵	ساعات	المريخ
۶	الشمس	۷
ما	القطري	۸
۹	۱۰	۱۱

طالع اندر برج و لم است اندر خانه آفتاب و میل کند که این
خداوند سید سلطانیت و از آن نشتر می خداوند خاندان زینت
و اندر برج ششم است و بیست است برج میل کند که
خداوند خانه فرزند پرست و خداوند سید بی بی همیشگی
کند فرزندانش را اندر فرزند را در او پس خواهد ساخت
یا سوگردن فرزند می بود و الله اعلم **باب**
چون کسی باشد که از غایب که کی آید اگر بر سپهر کی مری
غایب است بگر تا کی آید بگر تا کی خداوند طالع عا به و این
هر دو لوگ را و میل کند مدار اگر چنین برسد که سیزدهم
غایب است بگر تا کی آید بگر تا خداوند برج ششم و عا به اگر چنین
برسد که شوم غایب است کی آید بگر تا خداوند برج ششم
و عا به اگر از برسد خداوند برج ششم بگر و عا به هم

این

برین قیاس می گیر از هر که برسد آنچه بگر تا در آن
دو و میل کند که لوگ بود و بگر و بطالع و براد میل کند
چون و میل کند را بشناختی بگر آن و میل کند طالع بود یا بوسط
السماء بگویند بگر است آید نشتر اگر با برج ششم بود یا با
برج دوازدهم و با برج بود که طالع خواهد آمد آن یا بوسط
السماء همان بگوی بیاید اگر در میل کند خاتمه بنود کی
یا در دویم بگر تا اگر سواره بودند که آن ستاره اندر طالع
بود یا بوسط السماء بگوی که بیاید اگر در میل کند خداوند خانه شش
پونزد و خداوند خانه شش اندر طالع بود یا بوسط السماء
یا بوسط دوازدهم غایب بیاید اگر در میل کند غایب اندر ششم
بود یا اندر چهارم بود و غایب هنوز اندر آن شهر نبود و هر
نیاده بود اگر در میل سواره بودند کی اندر ششم بود غایب

برقش اندر بود پسوی آن شهر یا شهر دیگر و سیل آمدن بود
اگر سیل تا راه پیوندد که اندر چهارم بود یا ستاره
ساعتی بود و در سیل دریا آمدن بود غیب را اگر خود در
و سیل را که یاد کردیم ساعتی بود از طالع یا کواکب یا طالع
اتصال از اندر سیل نامان بود اگر سیل راجع و اندر راجع
دو هم بود از طالع و محال است بطالع خواهد آمدن غیب
اندر آمدن بود و چون آن کواکب بطالع آید سیل از سیل
اندر راجع یا در اضم بود و راجع بود و حال صحبت بود محیط
السماء خواهد آمدن غیب نامان اندر بود و چون بود محیط
السماء آید از کواکب غیب چون خواص نامانی که غیب است
آید پس تا بدان ستاره کی اتصال دارد کی پیوندد آن
وقت که پیوندد و سیل آمدن بود دیگر که بنشیند او نند

ساعت

ساعت و باه ازین دو کواکب هر که ایستد در چهار کواکب
بیشتر از وی تا در طالع یا از وی بیشتر تا بدان کواکب کی باقی
اتصال دارد تا چند درجه بود درجه را ساعتی بگیرد و هر ساعت
و چهار درجه را سیست هزار روزی که هر چند این مدت بگذرد غیب
بیاید و این آنکه بود که خداوند ساعت و سیل بود باز چون
و سیل ماه بود و اندرین دو چهار کواکب از این دو بیشتر از درجه
ماه تا درجه طالع یا بیشتر از درجه ماه تا درجه آن ستاره
کی باقی اتصال بودند آن وقت بیاید که بدو پیوندد
و هر هر سیست درجه را یک ستاره در هر کجی چون این مدت
بگذرد و سیل آمدن غیب بود و دیگر که آمدن غیب آنست
که بگری بسین صانع یاد کردیم چون سیل را شناختی بگری
تا از سیل که آید بوی طالع یا بوی خداوند طالع بدان

بسیار از این
بسیار از این

وقت دلیل آن غایب بود که از دوز و زود بگردید
 السامی که آید تا به برج چهارم که تا دلیل بود خاندان
 که آید بدان وقت دلیل آن غایب بود او تا طلوع
 معروف است داشتن وی بگردید تا در طلوع
 آن بود که دلیل با خدا و طلوع بنویسد لایق و مقایسه
 اثر او تا در خوانند و اندر علم **باب**
 چون در کسند عجز است غایب یا تن در سبقت بگردید
 پس دلیل غایب چنانکه یاد کردیم اگر ساکت بود و اندر برج
 بهبوط بود یا زبر شجاع آفتاب بود یا راجع بود بکوی
 غایب را حال بدست و عجز است اگر بچشم بود در دست
 بود حکم عاری غایب باز اگر دلیل سبقت بود یا بویسته
 بود پس خدا یا اندر مزاجه خویش بود و مزاجه آن بود

که کوکب در خانه خویش بود در میان شرف یا اندر حد خویش
 اندر شسته خویش با وجه خویش و مرکب را دلیل وقت
 بود چون اندران جایسا بود و الله اعلم **باب**
 چون بر پند که غایب زنده است یا مرده بگردید
 غایب اگر حالی دلیل را اندر زبر زمین و خداوند ششم
 بوی ناظر دلیل کند بر ک غایب چون ماهه نجس بود اگر
 دلیل زبر زمین نبود بگردید را اگر اندر اجتراق و ماهه چپه
 بود نجس یا خداوند ششم بکوی که مرده است اگر دلیل
 اندر اجتراق بود یا زبر زمین شجاع شمس باشد و نجس
 نیز بوی بگردید و ماهه نجس بود دلیل مرک بود باز اگر دلیل
 اندر زبر شجاع آفتاب بود یا زبر زمین بود بوی بگردید
 یا ماهه نجس بود دلیل کند که عجز بود تحت که او مید

ال
 در هر چه بود
 که در هر چه بود
 که در هر چه بود

ک

ندارند از وی باز نیکن شود و اگر در سیل اندر مویط بود یا اندر
میشتم بود یا پنجویس بود خداوند میشتیم و ماه کبکی
میوند که نیز زمین در سیل که بود اگر ماه اندر مویط بود
و اتصال اردخس و لین غایب اندر میشتیم میخور بود
یا نیز شمس غیب بود بظاره غیب غایب مرده بود
اگر در سیل ساقط بود و پنجویس بود خداوند میشتیم
نیز بود نیز زمین و اتصال ندارد و کبکی که نیز زمین بود غایب
مرده بود اگر ماه زمین بود و کبکی میوند که نیز زمین بود
در سیل اندر احراق بود یا اندر میشتیم میخور بود و سیل
کند که غایب چار بود و یکین زنده بود و بر سر بود و الله اعلم
باب سلطان چون کسی بر سر آمد از جمعی که از
سلطان خواستند کردن که یا بدیاری بگرند او نوط لع

و خداوند مویط السهار اگر یکدیگر اتصال در ایام و ماه میخور بود
بود آن عسل که از سلطان طلب کند یا بدیاری که از میشت
و تسلسین بود یا باستانی باید اگر اتصال از شمس و میخور بود
بود بد شواری یا بد اگر خداوند و مویط السها خداوند نوط لع
میوند و بر سر بود و حاجت آسمان تر بر آید اگر در سیل یا اندر
برج منقلب بود و طالع برج منقلب بود از حاجت و شوار
براید و چون بر آید پای دار نبود و باز نگاه شود چون
خداوند نوط لع را با خداوند و مویط السها اتصال بود و یکین
هر دو از طالع ساقط بود آن حاجت بر نیاید اگر خداوند نوط السها
ناظر بود و یکین یکین خداوند و مویط السها و مویط السها را بیند
آن حاجت بر نیاید اگر خداوند نوط لع را با خداوند و مویط السها
اتصال بود و یکین برج طالع و برج و مویط السها منقلب بود

اندری وزیره را خداوند وسط الهایا ششم وزیره و عطارد
 و ماه هر سه ستاره می بسنج میبندد و مرغ اندر برج ی
 دیل کند که این کار نزدیک آمد در ابدون و باز تابه شود و استیلا

ط	ه	ر
طالع و ششم	صالح السعید	و
و دیل میبندد	سیا تا سیاه المنطقه السلطان	ه
ایرا که هم خداوند	المشترک	ر
طالع است و هم	و	ط

خداوند طالع است و هم خداوند سواد است و هم
 خداوند ساعت و هم اندر و تاسیت و زانک اندر خانه
 عطارد است دیل کند که این در هیت و اما و حکم و با اوب
 بس نگاه کردیم که جانش بر اید از سلطانی و میاکنیم
 خداوند وسط الهایا عطارد و اندر شرف و پیش و یک عطارد

می بزل میبندد و وز جل ساقط است و ماه نیز اندر برج ز الیت
 دیل کند بر ما اعدان کار و حاجت و زانک مشتری قوی حالت
 دیل کند از بس بر سال سلطان کرد و خداوند مسلک را یک
 مشتری میبندد آید بخانه سلطان بر برج و وسط الهایا دیل
 کند مشتری بر یاقین سلطان قوت عمل و دولت میبندد و استیلا

ر	و	ه
کناه کردیم میبندد	حزب	ط
طالع زیره را با هم	المسرح	ه
زیره اندر برج استم	ساقط	ر
زایل یاقین و اندر	الذنب	ط
مسلطان چون دیل	و	ه

اندر برج زایل بود و ضعیف بود و لا شرف
 طالع کناه کردیم یاقین زحل را خداوند شرف طالع و خداوند

حد طالع محمد خداوند محمد و بنو محمد و بنو محمد و بنو محمد است
 دلیل که فرستیم بس نظر اندرین طالع بس پدکشت کی
 خیر است سلطان است بس نگاه کردیم تا براید حاجت
 وی یانی بس خداوند و بیط السماء را یا بیستم و ماه خانه
 خویش را بپند و بر طالع و بر برج عاقبت نمک یا بیستم
 و خداوند طالع زایل دلیل کند بر مالون حاجت و الله اعلم
 طالع جوت یا بیستم
 به درجه و زبانه
 اندر وی بیست و پنج
 و زبانه را خداوند
 شرف طالع یا بیستم
 از آنکه محمد خداوند شرف طالع است محمد از طالع و در طالع

ط	ط	ط
ط	ط	ط
ط	ط	ط

طالع جوت یا بیستم
 به درجه و زبانه
 اندر وی بیست و پنج
 و زبانه را خداوند
 شرف طالع یا بیستم

بزر

بنور روشن است و از آنکه دلیل طالع را منصف یا بیستم
 از مشتری دلیل کند که ضمیر از سلطان است و از آنکه زبانه
 اندر شرف است دلیل کند که خداوند ضمیر وی شرف است
 و بسوده و بیگو حال و باقره خانه و لیکن از آنکه سرخ
 خداوند خانه طالع است و در اجبت دلیل کند که مالش بر
 برانگه شده بود و زبانه کسبیده بود و از آنکه سرخ اندر
 برج بن مکان است دلیل کند که زیانش سبب بر مکان
 آمده است که علامت کسبیده اند و مال برده بس بر نگاه
 کردیم تا این حاجت از سلطان بر آید خداوند وسط السماء
 هم اندر خانه خویش یا بیستم و ماه اندر برج عاقبت منصف است
 از مشتری که خداوند و بیط السماء و متصل بر زبانه که دلیل
 خداوند ضمیر است دلیل کند بر او آن حاجت سبب تا بیست و پنج

و از آن مشرقی اندر وسط السما است و خداوند بروج عاقبت
وسط السما است و مناظر است بروج عاقبت و سیل کند بر
بوی دارگی سیل و یاغش جابه و مرتبت لیکن از آن خداوند
بخانه مالش را بجهت بای آری بودم مال را و الله اعلم
باب سیم فی التولید امر التجارده چون کسی برسد
که چیزی نمی خواهد خریدن یا بی اگر طوطی هم سود کند یا زبان
بسیار باده اگر ماه را بر زمین یا بی و مسجود بود و در ایام النور
بود یا زاده الحباب باشد شامی صاف بود و انصاف ندارد
بلوکی که اندر بروج زایل بود و سیل بود که آن چیزی که
بخرد بر وی سود کند و سیل بود خریدن آن چیز باز اگر
ماه بزرگ بود و نهم پس او و ناقص النور بود یا ناقص
الحساب و جنونی یا بطل بود یا اتصال دارد بلوکی که اندر بروج

زایل

زایل بود و سیل بود که آن چیزی که بخرد زایل کند و باز
بشمان رود بر خریدن آن چیز و نیز بگر ندان گوگب که
اندر بروج وسط السما بود اگر اجناس تازه بنود بکنند او
وسط السما و سیل آن چیز که خواهد خریدن وی بود اگر آن گوگب
که سیل بود بروج زایل بود رفتن یا شمس خواهد بود بوقت
یا بی ناهبوط یا بروج و نال خواهد رفتن آن چیز یا خریدن
اگر خورد زایل کند بلیه که سیل بروج شرف خواهد رفتن
یا از بروج زایل بروج و خواهد رفتن یا گوگب بعد اتصال
خواهد کرد آن چیز که بخرد سود بسیار کند **باب سیم**
ببر و بیع النما ذی شرف و بیع من البیاض چون کسی برسد
که او میدی هارمته براید یا بی و پیدا کند که حیث او بی
بکنند او نطالع و باده اگر اتصال دارد با خداوند بروج تمام

از طالع یا خداوند برج یا زود هم خداوند طالع خواهد بود
آن امید بر این دیگر اندر برج یا زود هم شده بود و خداوند
طالع را یا ماه را با این مصلحتان بود آن امید بر این اگر اقصان
از سیدین و تیشک بود او امید با سانی بر این اگر اقصان
از برج بود یا از مقابله و شوار بر این که اندر میان ایشان
قبول بود که آنکه آسان کرد در اینس و شوار یا از اگر این
و ایستار با یکدیگر اقصان بود یا اندر برج یا زود هم کوکب
بود یا در ایستار راجع بود یا زود هم در ایستار بود این
همه دلیل کند که امید خداوند سید بر این **باب**
چون کسی بر برج که مراد دوستی است که من و بر دوست
دارم ما در هر دو یکی کردد یا بی بکر خداوند طالع و یا ه
و خداوند برج یا زود هم ایشان را با یکدیگر اقصان بود اند

ن

تثلیث و تیسین دلیل کند که ایشان را با یکدیگر بود پس کسی
بود و هر دو بر این از دوست اگر اقصان ایشان بود یکدیگر
از برج بود یا از مقابله دیدار ایشان بود یکدیگر جای یکدیگر
میان ایشان غایت بود و نزدیک نبود و حاجت بر خایه
بر سنده را زوی و الله اعلم **سبب البروج الشانی**
چون کسی را سلطان بر ندان کند و خواهی بدانی که باز
داشت از زندان بیرون آید طالع سینه به آن وقت
کی و را باز دارن و اگر از آن وقت خبر نداری طالع سینه
بدان وقت که بر رسید از نو که بیرون آید و بگر اگر ماه
اندر برج منتقب بود و دیدهای یا بد از زندان بگر که ماه
اندر سلطان بود که چنین ماه بر سلطان بود و دیگر مانند
لیکن حالش نیکو بود بر ندان اندر اگر ماه غدی بود هم دلیل

دیر ماندن بودش بزندان ایراک خانه رحلت و دیس کند
که خواجگه که سر ساز دارد در چون ماه بولو بود دیس
کند که سخت دیر ماندن بیاز داشت اندر و مردی بی
باز داشته بود مرد را و چون ماه اندر ثابت یابی
دیس دیر ماندن بود و ماه اندر زو چسپدین بود دیس
کنده چون پرون آید باز دیگر بار و اس شود و نه
تحت دیر ماندن بیاز داشت و نه نیز زود پرون آید
انگاه بگره را اتصال یا کذا ام ستار است اگر ماه را
اتصال به مشتری بود دیس کند بر زودی رنایستن
اگر بزهره چون و چنین دیس کند بر زودی رنایستن
و شادمان شدن اگر ماه بوطار و چون دیس کند کی
حال وی اندر زندان حب بود زود و یا یا با اگر ماه بر صل

این کتاب در بیان
اصول نجوم است
و در بیان
اصول طب است

پیوند و یا بسج چون دیس کند که باز داشته را حال
به بود اندر زندان زخم بودش و دیر ماندن زندان چون
ماه جنبی و یا بط یابی دیس کند که زود رنایی با اگر ماه
شمالی و صامت بود دیس دیر ماندنش بود و شمالی و صامت
انگاه بود که ماه جنب از درجه راس اندر گذرد تا نمود درجه
شمالی صامت بود باز چون ماه از درجه ذنب اندر گذرد
جنبی مانع گردد تا نمود درجه اندر اگر ماه بعد پیوند
یکصد و پنجاه را اندر آینه یابی بر شمع آفتاب
و زحل اندر رابع بود از طالع دیس کند که باز داشته
زود رنایی با از زندان لیکن چون رنایافت زود میرد
اگر مریخ یابی اندر برج چهارم از طالع دیس کند که زود پرون
آید از زندان چون پرون اندر گشته شود یا چهارم صامت

فایده

اگر خداوند طالع از درجه احرار که گشته بود و بختین پس
 بود اندر برج چهارم از طالع میل کند برود آنگاه لیکن
 چهار شود اگر پس بر وجه آنگاه چون ماه را انصاف سود
 بود و غنیمت بود اندر او تا طالع و خداوند طالع بر شرف
 بود دلیل و در هر آن آنگاه بود لیکن چهار شود از آن پس
 اگر خداوند از درجه احرار که گشته بود پس بود
 از چهاری و سلامت یا بد بود اگر از درجه احرار
 اندر که گشته بود و خواهد سوختن دلیل هر که بود هر
 باز داشته را از آن پس را با یافتن رود اگر ماه با طالع
 بخوبی پس بودند دلیل کند بر بری حالش از زنوان اگر ماه
 بدتری بودند و طالع را با پس بود دلیل کند که زود
 آید شدت و عداوت و عذاب دید بود اندر زنوان اگر

ماه

ماه اندر برجها زایل بود و میل کند بر زود بی هر آن آنگاه
 در برجها زایل از درجه و طالع است ما درجه هر طالع
 درجه و تا الاض یا درجه طالع اگر ماه منصرف بود از
 غنیمت و متصل بود بعد و میل کند که باز داشته گزند
 از زنوان اگر ماه منصرف بود از سعد و متصل بود و غنیمت
 دلیل کند که ضعیفه دل بود باز داشته و نتواند آنرا گزند
 اگر ماه پس بخوبی بود و چون از آن پس اندر که زود با برسد
 بودند دلیل کند که باز داشته هر آن آنگاه پس آنرا
 نرسیده شده باشد اگر ماه منصرف بود و چون از آنرا کند زود
 با غنیمت بودند باز داشته زود هر آن آنگاه لیکن چون
 هر آن آنگاه شدت و غمیش آید بخش و بکلیطالع و خداوند
 طالع اگر سعد بودند و دلیل کند بر سکوی حالتش و بزود بی او

فایده

آمدنش اگر چنین بود بطالع باطله و نطفه در لیس
دلایل کند بر پیشانی حالش و در ماه شش اگر ماه باشد او
طالع شش بود و آن شش زیر شمع آفتاب بود
دلایل کند که آن بخت شدت از باز داشته بود
بگذرد ای که شش چون زیر شمع بود خوش نبود
چون طلا و نقره ماه ناظر بود ماه دلایل کند که باز داشته
حال نیکو بود اندر زمان و چون شعی اندر وقت الارض بود
و ماه بان شش بود و مقارنه دلایل کند که باز داشته
بیمه و اندر زمان **باب** چون خواهی تا بدانی
که باز داشته که هر وقت آید از زمان بگذرد او طلوع
و ماه اگر هر دو اندر چهار یک زایل بودند و کف کج بودند
که اندر چهار یکهای زایل بود و دلایل هر دو با آفتاب بود

و اسد

۴۵

ش

بسیر تا که ام زد و بود انصافش در آن زود پروان
آید و دیگر بیکر ماه و خداوند طلوع هر کدام که ازین دو اندر
برج دوازدهم بود ما اندر برج ششم با اندر برج هفتم
الارض بود آن کوکب دین بود بکنز هر گاه که دلایل
از آن برج هر دو آید یا هم اندر آن برج مکن بسجدی بودند
و آن سعد اندر چهار یکهای زایل بود و دلایل هر دو آن بود
بود باز اگر سیل طلوع بسته بود که اندر چهار یکهای
مایل بود دلایل در زمان بود اندر زمان و اندر اسد
باب کسی را نامه آمده باشد خواهی تا بدانی
که اندر آن نامه چه نوشته است و از بزرگی است بی آن
آن نامه را خواند و طلوع مینه و دیگر ماه لکه ماه را اندر هر دو
یابی یا ماه را اتصال و انصراف بر شمع بود یا بجهت دلایل کند

۵۵

که اندران نام کادی بر کسب و نسیج هم است و بیکر
تا ماه از کد ام ستاره منصف است اگر ماه از منصف
بود و آن سعد اندر برج شرف بود آن نام از سلطانی
آمده باشد یا از مردی زرگوار آمده بود اگر ماه از پیش
منصف بود از کسب مقدار آمده بود اگر ماه منصف بود
از آفتاب از سلطان آمده بود نام اگر از عطارد منصف
بود نام از دهری یا از ستاره آمده بود اگر ماه عطارد
اندر خانه خویش بود یا اندر طبع بود اندران نام در
سلامت بود و بنگوی و سلاح حال بنگرگاه و عطارد
که دلیل نام و خبر این دو ستاره بود همیشه در این
دو ستاره هر که آمد که اندر وقت بود یا ناظر بود بطالع
بود و دلیل آن نام بود انگاه بنگر دلیل اگر اندر برج

دوم بود از طالع چهارم اندر برج و سوم از خانه خویش اندران
نام حدیث مال بود بیکر اندر برج سیم و سوم بود از طالع یوم
از خانه خویش اندران نام حدیث از دو پستی از دولت بود
یا از برادری و اندران نام حدیث بفر و حدیث و پستان
و برادران اگر دلیل اندر برج چهارم بود یا اندر برج چهارم
از خانه خویش اندران نام حدیث مادر و پدر بود و زمین
و خانه و نام از کسب آمده بود که کسب بزرگ تر بود از بوی
اگر دلیل اندر برج بود از طالع یا از خانه خویش اندران نام
از فرزندان آمده بود یا از کسی که در ایامی فرزند بود و اندران
نام حدیث ستاره بود و حدیث عطارد آن اگر
دلیل اندر برج ششم بود نام از بنده بود اگر دلیل
اندر برج ششم بود نام از چهار بود یا اندران

نامه حدیث چهارمی بود اگر دلیل اندر شرح مستقیم بود نامه ازین
بود بسوی شوی یا از شوی بوی بوی زن اندر نامه حدیث
زمان بود اگر اندر ششم بود اندر نامه حدیث زمان میراث
بود یا سخن مال بطلال شده بود اگر دلیل نهم بود نامه از
دوستان بود اندر نامه نهمه بود و سخن دین بود
و حدیث سهم بود اگر دلیل اندر دهم بود نامه از برسا
بود یا از بدر بود و اندران نامه سخن کار کردن بود و
سخن سلطان بود اگر دلیل اندر یازدهم بود نامه از
دو پستی بود ما بجاه و قدر و اندر نامه سخن بود که بدو
شا کردد ما لعیندی بود اندران نامه اگر دلیل اندر
برج دو از دهم بود نامه از نهمه بود یا از سخن بل اندران
نامه سخن از دشمنی بود و سخن خوردن و بیکر بران پیستاره

بیکر

که ماه از وی منصرف است و آن ستاره که ماه با وی متصل است
اگر این دو پیستاره بیکدیگر نگرند از تلیثت یا از تسکین
آن نامه از دوستی آمده باشد و اندر وی سخنان نیکو بود
و حدیث آرزو مندی بود اگر از تریج بگردند اندران نامه
سخنان نیکو بود و آنچه نیک باشد و عقاب کردن بود
اندران نامه اگر از مقابله بگردند اندران نامه سخن بود از سخن
خصومت و داوری کردن و عوارض بیکر بجه و اظهار
اگر نهمین نهند و اندران نامه سخن بود که چون بخاک
شود دلش اگر ماه با خطر و پیچود بپونند اندران نامه
سخنان نیکو بود که بدان ستاره که در دیش شرط بر سلطان
یا قیتم و خداوندی و ما منصرف اینها کتاب تصنیف
مشتری کسب کند که نامه از مردی بود سلطان بپسوی

مردی بود بازاری
 ایراک ششتر ضعیف است
 بزیشی آفتاب
 اگر شتری قوی
 حال بودی کفتمی

۵	۶	۱
۰	۳	۲
۰	۳	۲

زنگار
 زهره
 عطارد
 المله
 عین
 ط
 ط
 ط

که نامه بسوی مردی شریف است و از آن ماه دیست
 و اندر خانه ایست و اندر خانه دو کس است و دیس
 کند که نامه از دو پستی است بسوی پستی و اندران
 امید است و طبعی است که می دارد و از آن شتری ضعیف است
 دلیل کند که این مردی که نامه بسوی وی آمده است توان
 آن نواز که امید را وفا کند و از آن ماه مضاف است از اقسا
 و متصل است ششتری دلیل کند که هر دو را یکی می دیدارند

ایرک

زیرا که هر دو در یک برج اند و از آن عطارد در مضاف است
 و شتری بسوی سوز و طالع برج مغرب است دلیل کند بر آن حالت
 آسان بر نیاید از یکدیگر بر چون کسی برسد
 از خبری که راست است یا دروغ طالع کبیر و کبیر طالع بر عین
 بود یا خالی السیر بود ماهه ماطالع محاسب بود خبر دروغ
 بود اگر ماه از عطارد مضاف بود عطارد و مضاف بود یا
 راجح بود خبر دروغ بود اگر ماه چندی بودند و آن پس
 خداوند خانه ماه بود خبر دروغ بود اگر ماه بسوی بودند
 و آن سعد راجح بود یا ساقط بود از طالع یا اندر بسوی بود
 خبر دروغ بود اگر طالع برج ثابت بود یا در حیدرین
 و ماه خداوند خانه اش بودند خبر راست بود اگر طالع
 ثابت بود یا در حیدرین و ماه بعد بودند و آن

ناظر بود بطالع خیر راست بود اگر ماه پستاره پیوندد که اندر
طالع بود یا اندر وسط السما بود یا عادی عشر بود و آن ستاره
سعد بود و راجع بود خیر راست بود و آن خیر مشهور
کرد و بداید و از آن قبل نعت یابد اگر ماه پستاره
پیوندد که اندر ریح نهم بود از طالع آن خیر طبعی درستی
وارد و لیکن بار بار رود و پدید آید اگر ماه پستاره
پیوندد که ساقط بود از طالع یا اندر و توالا در حق بود آن
خیر هیچ اثر نکند و طالع هر شود و الله اعلم الکرامه
اندر ریح مغرب الطالع بود و طالع تیز ریح مغرب الطالع بود
خیر دروغ بود الله عند الله **ب** اگر
برسد از خیری ناخوش که در دست مست معنی چاری
غایبی یا هر که غایب بود اگر خداوند طالع اندر ریح ساقط

Handwritten notes at the top of the page, including the word "بطلان" (annulment) and other illegible text.

بود از طالع و پنجس نبود و ماه نیز پنجس بود خیر غایب
درست بود یا زبانی رسیده باشدش چهار بود اگر خداوند
طالع اندر احراق بود و ماه اندر ششم بود و پنجس
یا پوسه ماه خداوند ششم خیر مرکب زرت بود و الله
ب حکام موالید از قول و معشر اول نگاه مید
کردن طالع موالود را تا برورشش یابد یا بی و چون درستی
که برورشش خواند یا نشنید سکر تا زنگانی در از یا بدین
و در شش تن روز برش طالع نکند و خداوند طالع و ماه
اگر اندر پنجس بود و خداوند طالع نیز پنجس بود و ما
ساقط بود آن بود برورشش نباید مگر کی بعد سکر
بطلان که از شش تن آن نیست را و بیکر با و با شش
طالع اگر بیای این تن از اندر و تا قبل و تا ناظر بود بیکر

بج

فان اول در طلوع فاند رابع و فاند الارض فاند عاشر و فاند الحاق فاند سابع و فاند عاشر

مولود و سعادت طالع با اول عشر و دیگر سعادت
مولود نسبت که طالع بدر چهار ابرج بود اگر که ابی
خمس است و طالع نیمی اول بود قوی تر بود و لا شس
و دیگر که طالع ابرج معتدل بود و برج معوج بود اگر که این
برجها و این نسبت کنند و دیگر جان با دیگر صاحب طالع
راجح نبود و ساقط بود و هم خط بود و اندر و بال نبود
و در شش است و این طالع با اول عشر
و این شش حال مولود بود و دیگر و این سعادت
بود و آن بود که خداوند طالع اندر و توت بود و اندر هر آنکه
خبرش بود یعنی که اندر ضایع و این شش بود یا اندر شش
خبرش بود یا اندر شش و این شش و یکی از اینها
ناظر بود و طالع این طالع بود و سلامت حال مولود و و اما

طالع

در تعیین موت این بیت را خوانند

صفت سنج اده مهد جردس حیا یطیل غار زین
مهر گل غلظت غار زین غار زین غار زین
غار زین غار زین غار زین غار زین

از برادر فاند رابع و فاند الارض

بیتکه سواد فاند رابع و فاند الارض
و دیگر که در این طالع

طالعی را که ماه اندر و توت بود یا اندر طالع توت و ناظر بود و خدا
خانه اش بوی و سیل بود و بر سبکی حال مولود و نیکی حال در
و دیگرش و خداوند طالع را اقبال بود یا صاحب سانس
یا صاحب شش و سیل کند که مولود بیمار نکند بود چون
خداوند طالع اندر برج شش و سیل بود و ماه نیز خوش
بود و مولود بیندگی افتد یا کار سیدگان کند اگر خداوند
طالع اندر برج دوازدهم بود یا صاحب ساقط بود یا خوش
بود و سیل کند که مولود اسیر افتد بدست دشمن یا زینان
افتد و روزگار در از نمایند چون ماه اندر برج ششم بود
و یا دوازدهم و خوش بود مولود بیمار نکند بود یا ضعیف
بود بدین و ما در شش حساب بود و کتاب ساقط بود اندر
طالع مولود روزی بود مولود بی حساب بود اگر که این طالع

بستاره پیوند که اندر وسط السما بود و خداوند طالع
سلطان اندر افتاد و بنزد سلطان و راجاه بود اگر آن
ستاره که اندر وسط السما بود خداوند طالع پیوند بود
سلطان را حاجت بود و سلطان مر و اطلب کند و بنواورد
اگر خداوند طالع اندر طالع بود مولود که طبع بود
نیکی بود اگر خداوند طالع اندر برج دوم بود اطلب بود
مشرف بود و پهلای کشد مالش بود اگر اندران برج مقبول
بود مولود سبب روزی بود و حریص بود و بورزیدن مال
اگر صاحب طالع اندر برج سیوم بود مولود را دو بار
بود اگر اندران برج مقبول بود و در آن دو ستاره
بود اگر مقبول بود از برادران چنانچه در غیبت او افتد
اگر خداوند برج سیوم شد از طالع پیوند از لث و تسبیح

دو در

مولود را با برادران موافقت بود اگر یک پسر است
از ترسیع بود یا از مقابله مولود را با برادران خدا و بیت
بود اگر خداوند طالع اندر چهارم بود مولود از زود
و پدید آمدن بود و نیکی یا بد از مادر و پدر و لیکن اگر سلطان
بوی رخ رسد مگر که خداوند وسط السما بوی مظهر بود و ایش
و یا از تب پس اگر خداوند طالع اندر پنجم بود مولود را
جستیم بفرزند روشن بود و فرزندان فرزندان خویش
را نیند و در دستمالش بسیار بود اگر اندرین خانم پنجم
بود حکم بر خلاف این بود اگر خداوند طالع اندر ششم
بود مولود در حجر بود و طبعش مستور آن کند یا خدمت
مخدومان کند اگر اندرین خانم پنجم بود مولود بلند که
افتد اگر اندر برج ششم بود مولود را خصومت بسیار

پیش آید بود که دادی غرض بود و یکس متابع بودم زمان
و ایندازان عزیزش را اگر خداوند طالع اندر دستم بود
مبولود ضعیف دل بود اگر اندران بخوبی پس بود کونه زنگی
بود و اگر اندران بود و پیغمبر بود خداوندین بود عالم
بود و عالم بود و اگر ششمی نوی بگرد مولود و پیغمبر
کرد و اگر خطا بود بگرد می بجز بود یا شایع یا خواب
کند اگر اندران بچ تمام بود و خوب پس بود مولود بی این باشد
و هم کش اندر غربت بود اگر کسی اندر بوج نهم بود مولود
ناپیدا بود اگر خداوند بچ نهم بود مولود و انا و بار سب
بود اگر خداوند طالع اندر دستم بود و مولود در اعیان سلطان
بود اگر اندران صبی قول بود کارش بزرگ کرد اگر خوب
بود کار سلطان کند لیکن بسی فایده نبود اورا

اند

از ان کار اگر اندر بچ یازدهم بود مولود سیکو خوب بود
و بسیار دوست بود اگر مقبول بود و یکسخت بود اگر
اندر بچ دوازدهم بود مولود رنجور آید و بسیار دشمن
بود اگر اندران جای قبول بود یا اتصال دارد بگوئی که اندر
و نه بود مولود بر دشمن برهن بود اگر اندران چلی سها
بود دشمنان بر وی بزور کند **باب القول بیعت**
امال اگر صاحب ثانی اتصال کند او و طالع مولود
فراخ روزی بود آسان روزی بود اگر صاحب طالع اندر
بچ دوم اتصال دارد مولود رنجور بود اگر خداوند بچ دوم
از بچ دوم مولود خداوند طالع مولود مال از کار سلطان
جمع کند اگر صاحب ثانی اندر بچ نهم مولود خداوند
طالع مولود از نسیب بجز کرد کند و از نسیب زمان اگر خدا

برج دوم اندر تحت الارض خداوند طالع پیوندد مولود مال از
سبب مادر و پدر باید و از سبب زمین و جنس الارض او
برج دوم خداوند طالع را بنهد مولود و شکل روزی بود مگر که
خداوند طالع و برج دوم اندازد و بود که آنجا و بسکتی
مولود فراخ روزی بود اگر صاحب ثانی اندر ایل و تد بود
مولود و سبکی روزی بود اگر صاحب ثانی اندر مایل بود مولود
حاشا مالش میان بود اگر صاحب طالع یا صاحب ثانی
میشتری اتصال دارد و مشتری بیکدیگر بود و مولود تو آنکه
بود اگر صاحب ثانی با سبب هم السی در اندر خانه رطل بود
مولود مال از سبب بنا تا و جوی با کرد کند و از سبب
خاک و آب اگر برج دوم از طالع خانه رطل بود و حکم همین بود
اگر این کیفیت اندر برج مشتری بود مال از روی سلم کرد

خداوند ۳

کند

کند یا از روی عاقل پطانی اگر پطعم سعادده یا صاحب
بود و برج مال خانه مرغ بود مولود از کار خریدن و فروختن
بیخ کرد کند یا از کار آتشش اگر این برج خانه افتاب
بود مالش از سبب سلطان بود اگر خانه زهره بود مال از بارگنا
کرد کند یا عطاری یا عطری خاصه چون زهره اندر برجهما
خانه عطارد بود مال از سبب قلم و نقاشی و کتاب و علمها
باریک کرد کند و از صاحب رعی یا از سبب سفر با اگر ماه
اندرین برجها چهار بایان بود مال از خریدن کرد کند یا
از خریدن و فروختن استوران اگر صاحب برج دوم
اندر طالع بود مولود روزی مند بود و صاحبها استن
اسان بر آید اگر قبول بود تو آنکه بود و صاحب برج دوم چون
اندر خانه خویش بود معاشن مولود از کار پشود بود

خود

با صاحب طالع دیدار دارد مولود تو آنکه بود صاحب
برج و درم چون اندر سیوم بود مولود را از سبب برادران
کار میانه بود و برادران مال او طمع کند و از ایشان زمین
رسد در اگر صاحب ثانی اندر و متوالارض بود مولود را
از مادر و پدر نیکوی رسد و مادر و پدرش را از مال
و بی فایده بود اگر صاحب ثانی اندر برج خنجر سیوم بود مولود را
از فرزند نیکوی بود و فرزندش را بنزد سلطان جاه و مرتبت
بود اگر صاحب ثانی اندر برج ششم بود بتول بود از برج
و شتر استور و رده روزی شکر بود اگر اندر این جایها
مقبول بود مولود از کار دهن و رز و اگر صاحب ثانی
اندر برج ششم باشد مولود مال از خصومت فراز آید یا
از سبب ابناء آن اگر صاحب ثانی اندر ششم بود مقبول

بود مولود را از میراث روزی بود اگر مقبول نبود و مولود
بی پاک بود و خوسر و هم بود اگر صاحب ثانی اندر برج ششم
بود بهر گون باز ششم خویش بود و مال از سفر با فرزند
ارد اگر صاحب ثانی اندر و هم بود مولود را از سلطان
روزی بود اگر اندر یا زده هم بود مولود را از تجارت روزی
بود اگر اندر و از دهم بود مولود را معاش از کار بود
و از کار حقیر بود **باب** القول فی نزل الاحرفه
اگر اندر برج سیوم ششم بود و میل کند که مولود را برادر نبود
اگر بود زندگانی نیاید اگر اندر برج سیوم بود و میل
کند که برادران و خواهان بسیار بود اگر کسی نامزد
بود برج سیوم از مقابله یا از تریج میل کند از اندکی هم
و برادرش اگر یکی از نوزاد ناظر بود برج سیوم بی ماه

حدظ

اندر برج سیوم و مقبول بود دلیل کند بسیاری را در
و خواهر اگر صاحب ثالث اندر زیر شمع افتاد بود
و دلیل کند مولود را خواهد و برادر بسیار بودند اگر صاحب
ثالث دطالع بود مولود را برادر بسیار بود و اگر کوچک
پسند بود و اندر طالع بود مولود را از برادران سگویی
اگر صاحب ثالث کوچک شپس بود و اندر طالع بود
مولود را از برادران جنسیا بود اگر صاحب ثالث اندر
برج دو حرم بود و مولود را از برادران روزی نبود برادران
بر مال بروی هتم کند اگر صاحب ثالث اندر برج ثالث
بود مولود را از برادران هر مان بودند با صح بودند بروی اگر
صاحب ثالث اندر رابع بود و برادرانی بر مولود بستند
کند از قبل میراث را اگر صاحب ثالث اندر برج هتم

بود برادران بروی هر مان بودند و یک بسیار سفر بودند اگر
صاحب ثالث اندر ششم بود مولود را برادران دشمن
بود بروی پس کند اگر صاحب ثالث اندر ششم
بود برادران خیانت کنند و زن مولود را این بر برادر
اگر صاحب ثالث اندر برج ششم بود برادران مولود را
ستم کنند از قبل میراث اگر صاحب ثالث اندر ششم بود
برادران مولود بغبت او قند اگر صاحب ثالث اندر
السا بود برادران مولود پیش از مولود نکاح شوند و
یکدیگر بیرون آیند اگر اندر برج یازدهم بود برادران مولود
بر کوه را روند و با کس بودند و هر مان بودند بر مولود اگر اندر برج
دوازدهم بود مولود را برادران دشمن بودند و از سبب ایشان
بسطانی افتد **ببرب القول فی بیت**

الابا اگر طالع مولود بر روز پنجشنبه چهارم و باقیاب
و خداوند پنجشنبه چهارم اگر اقیاب خداوند پنجشنبه
یا خداوند شرف آن پنجشنبه بود یا خداوند شرف بود
دلیل بود بر حال پدر مولود اگر اقیاب را شهادت بنویسد اندر
پنجشنبه چهارم که یاد کردیم بنویسد او پنجشنبه چهارم و بدان
کوکب که اندر پنجشنبه چهارم بود که دلیل بود بر حال پدر
مولود اگر مولود شش بود بجز آن که اصل را شهادت مانی
اندر پنجشنبه چهارم وی دلیل بود مولود بود اگر اصل را اندر وی
شهادت بنویسد بنویسد او پنجشنبه چهارم و آن کوکب که اندر
پنجشنبه چهارم بود که ایشان دلیل بود مولود بود اگر دلیل
پدر اندر پنجشنبه چهارم با اتصال دارد بکوکبی که اندر پنجشنبه شرف بود
دلیل کند بر مولود بزرگوار بود و بزرگ تارده بود اگر دلیل

پدر مولود اندر خانه نویسد پنجشنبه مولود را چندی بود و از
خانه روان هم وقت بود و شهور بود اندر میان خلق اگر پدر
مولود اندر وقت بود یا اندر بایده بود مسعود حال پدر مولود
سنگو بود و روز بروز حالتش بهتر شود اگر دلیل بود قط
بود از طالع یا اندر مویط بود یا راجع بود یا بر شجاع
اقتاب بود مولود را پدرش حال بد بود و در پیش
بود و کوتاه رنگانی بود اگر ماه را از مهر را نهم پس
یا دلیل کند که حال مادر مولود نه بود اگر اقیاب و
زحل را ضعیف بمانی و بنویسد دلیل کند بر میان حال مولود
اگر اندر پنجشنبه چهارم شمس بود پنجشنبه چهارم ماده بود حال
مادر مولود بد بود اگر اندر پنجشنبه چهارم شمس بود در پنجشنبه
ماده بود و رنگانی کوتا بود اگر پنجشنبه چهارم شمس بود و اندر وی

خپس بود حال بد مولود میانه بود و عیونش کوفت بود
مگر که سعدی نظر بود بوی که در سینه کن حال بد مولود
باز خوب شود و بس شدت بسیار اگر صاحب رابع
رج رابع را بپند و صاحب ربح افتاب مر افتاب
پنند و صاحب سهم در آن سهم را می کند که مولود را
نسبت از طلال بود و بدش نامعروف بود اگر
صاحب رابع اندر طالع بود مولود امش سکو بود
و بد ابا او موافقت بود اگر صاحب رابع اندر طالع پست
اعمال بود مولود بر مادر و بدش منبرک بود و از مال مولود
فایده یابند اگر صاحب رابع اندر ربح سیوم بود بد مولود
از برادران شدت رسد و با بدش دشمنی کند اگر
صاحب طالع رابع اندر رابع بود مولود را از سبب بد

باه و تربیت بود و حال بد مولود سکو بود و آن سبب
بود که سعاد بود اگر صاحب رابع اندر ربح پشم بود
مولود را از سبب نامی و شادگانی بود اگر صاحب رابع
اندر ربح ششم بود بد مولود جاکر بود و ماسک بود
و مولود را از سبب بدش پشش بود اگر صاحب رابع
اندر و تدعرب بود بدش از پشم معروف بود لیکن
مولود را دوست ندارد و با وی چنانکه اگر اندر ششم
بود مولود را از بدش هم هلاک بود اگر صاحب رابع پند
بود و اندر ششم بود مولود را از میراث بد و مادر
روزی بود اگر صاحب رابع اندر نیم بود مادر مولود کوفت
زندگانی بود اگر اندر دهم بود بد مولود را بنزد سلطان
مربت بود اگر اندر یازدهم بود حال بدش بد بود

و یا زینکو رود و اگر اندر دوازدهم بود بر مولود محمول بود
 و اگر ششم و نهم و دهم و یازدهم و هجدهم و بیست و یکم
باب بیست و نهم **تولید بیت الولد** **بسیار**
 اگر اندر وی ستاره سعد بود و آن سعد قوی حال بود مولود
 را فرزند بسیار بود و حال فرزندانش نیکو بود اگر اندر
 وی ستاره نحس بود مولود را فرزند نبود و اگر بود
 نیاید زیکر که صاحب بیخ چشم راجع بنود اتصال
 دارد بیکویک سعد و اندر و تولد بود دلیل کند که مولود را
 فرزند بسیار بود و حال ایشان نیکو بود اگر خداوند بیخ
 چشم راجع بود یا اندر بیخ بود یا محرق بود یا اندر محرق
 نحس بود مولود را اندر زین بود مگر که سعدی نیکو
 بیخ خامس اگر راجع آبی بود و اندر نظر سعد بود مولود

این کتاب در بیان
 تولد فرزندان
 است و در هر باب
 از بیخ و ستاره
 سخن گفته است
 و در هر باب
 از بیخ و ستاره
 سخن گفته است

که ششم از بیخ فرزندان است
 که ششم از بیخ فرزندان است
 که ششم از بیخ فرزندان است

صاحب خامس ۲

بسیار فرزند بود اگر بیخ خامس از بیخ بیخ بود مولود را
 فرزند خاصه چون اندک باشد بود مولود را از فرزندان
 روزی بود مگر که صاحب خامس کوکب غیب بود اگر آنکه از
 فرزند آن غیب نماند اگر صاحب خامس اندر بیخ دوم
 باشد از بیخ مولود یار باشد بود مگر در یکبار و آن حال
 بدتر مولود را روزی بود اگر صاحب خامس اندر بیخ سوم
 بود مولود را از فرزندان زمین رسد و حضرت اگر صاحب
 خامس اندر خامس بود مولود فرزند بود مولود را آن
 بود و مطیع بود و مهاد و بد را اگر صاحب خامس اندر بیخ
 ششم بود فرزند مولود مکارمان بود اگر اندر بیخ
 بود فرزند مولود مکر مولود را دشمن بود اگر صاحب خامس
 اندر ششم بود حال مولود بد دست فرزندش بود اگر اندر بیخ

بودند و خداوندین بود و بارها بود و یکس سفر تا
اوقتی که اندر دهم بود و موله و عمارت بود اگر
اندر بار دهم بود و موله و مبارک بود و طبع
بود و پیش را اگر اندر دوازدهم بود و پنجس
بود و موله و آنست و موله و اگر اندر بیج مبعود بود
فرزند و سخن بود **باب** و پسته المرض اگر
صاحب ریح ششم اندر او تا و طالع بود و موله
بودند و طالع بود و عمارت بود اگر صاحب دهم
اندر طالع بود و عمارت بود و صاحب سادس
توسط السمان بود موله و بیماری وقت جوانی نشسته بود
اگر بود و موله بود و عمارت نشسته افز از موله
بود اگر بود و المرض بود و عمارت نشسته بود اگر

صیر

صاحب سادس ساقط بود و طالع بیماری که موله بود
اگر صاحب سادس ز صلی بود و اندر او تا و طالع بود
و ماه را با خدا و طالع انقبالی بود و موله و عمارت
و مقعدی و بیماری کران اگر صاحب سادس بر رخ
بود و ماه با خدا و طالع بود و پنجس بود و موله در ا
پشم بود که اندر بیج مبعود بود و موله و عمارت
اگر صاحب طالع سادس مستانه موله و بیماری موله
سلیم بود اگر صاحب سادس سنین اندر و جز اول بود
از بیج موله در بیماری اندر سنین بود یا اندر سنین اگر صاحب
سادس در وجه تقارن بود موله و بیماری اندر ششم
بود اگر صاحب سادس اندر وجه سیم بود و از
بیج بیماری موله اندر پایا بود اگر صاحب سادس

اندر برج دوم بود آن طالع مولود در امان از قنارت زنگنه
 و پستوران بود اگر صاحب سادس اندر برج دوم
 بود برابر مولود دیوانه باشد یا بیمار ناک بود اگر صاحب
 برج چهارم بود بر مولود خدمت می کند اگر
 اندر پنجم بود فرزند مولود تن در دست بود اگر اندر ششم
 سادس بود مولود تن در دست بود اگر اندر هشتم
 بود مولود بام درمان نامیر نیده اگر اندر نهم بود مولود
 تن در دست بود مگر خداوند طالع را با وی دیدار بود
 که آنکه مولود را بیماری بود اگر اندر نهم بود مولود در اندر
 پنجم بیماری بسیار بود اگر اندر دهم بود مولود در اگر سلطان
 نصرت رسد اگر اندر یازدهم بود مولود در دشمنان بسیار
 مولود **باب القول فی بیت النب بکرم صاحب**

در این کتاب
 در بیان طوایف
 در بیان طوایف
 در بیان طوایف

و صاحب طالع اگر با یکدیگر اتصال دارند و صاحب طالع
 اندر و تدوید و اندر خانه خویش بود یا اندر شرف خویش
 یا اندر حد خویش یا اندر شکر خویش یا آنکه که مولود
 از زنان روزی بود اگر دیدار ایشان از نسیب بود
 یا از نیش با یکدیگر موافقت بود نشان اگر دیدار ایشان
 از نسیب بود بگناه سار واری بود و گناه سار واری اگر
 اندر مقابل یکدیگر بودند قهواره با یکدیگر شکل بود اگر صاحب
 سابع زحل بود اندر حد زحل بود و اندر قمر مغرب بود
 یا قمر الارض بود مولود در از سال یافت بود اگر صاحب
 سابع زهره بود یا عطارد و اندر حد سعد بود و وزیر برین
 بود یا اندر زنجیر چشم بود از طالع زن مولود تا زاینده
 بود اگر صاحب سابع اندر حد سعد بود و اندر نظر سابع بود

یا اندر مقابل خداوند تبارک و تعالی استاده سعد مولود از زبان
دولت بود و اگر آن سعد خداوند و بیطالما بود زن
مولود بهتر زاده بود اگر آن سعد خداوند بروج یازدهم
بود زن مولود مبارک بود اگر آن سعد خداوند بروج
نهم بود زن مولود غنیمت بود اگر آن سعد صاحب ثروت
بود یا صاحب راجع بود زن مولود و هم از خویش و امانت
وی بود اگر آن سعد صاحب خامس بود زن مولود
کسی نبود که اورا بجای نرسد نشاید اگر آن سعد صاحب
سابع باشد زن مولود بنده بود یا بنده زاده بود
اگر آن سعد صاحب سابع بود زن مولود هم کفو وی بود
اگر آن سعد صاحب ثامن بود مولود را از وی بیارود
دادن بود و مالک کردن اگر آن سعد صاحب نانی بود

عشر

خمس بود زن مولود مولود در او سخن دار و اگر آن سعد
صاحب ثانی بود زن مولود بار دیگر بود مولود را اگر
آن سعد راجع بود یا اندر بیوط بود یا از بروج اقباب
بود زن مولود ضعیف و ناتوانا اگر اندر بروج ششم بود
مخمس بود یا اندر حجاب طالع کوبک خنفس بود زن مولود
زشت خوب بود و ناسزاواری کمتر بود اندر میان ایشان
مگر که سعدی ناظر بود بدان خنفس که یکسنگ در قیاس در را
اگر صاحب سابع اندر طالع بود مولود در زبان عاقبت
سزاوارت یکتا یا بد اگر صاحب سابع اندر بروج دوم بود
مولود را مال از دست زن مالک شود و درش هم در شب
از وی اگر صاحب سابع اندر سیوم بود سزاوار مولود
اندر زن مولود طالع کند و با وی دشمنی کند اگر اندر بروج چهارم

بود مولود از این طایفه خویش بن کند اگر اندر پنجم
 بود مولود از زن خرد بود و از روی دوستداری و اگر
 یابد اگر اندر ششم بود مولود از زن دیوانه بود یا سینه
 چهارم بود اگر صاحب سابع اندر سابع بود زن مولود
 از طایفه معروف و مهم کوفی دی بود اگر اندر هشتم
 بود مولود از زن میراث بود اگر اندر نهم بود زنی
 برنی کند اگر اندر دهم بود زن مولود سلطان بود اگر اندر
 یازدهم باشد و با مولود نعت بود و مبارک هر بیان
 بود اگر اندر دوازدهم بود زن مولود بی حساب بود و نوا
 کمتر بود میان شان **باب القول فی بیت الموات**
 اگر صاحب ثامن اندر طالع بود دیدار دارد یا خداوند
 طالع و بیس کند که مولود را عمر کوتاهی بود اگر با یکدیگر

از شاه

ایشان را اتصال و یک صاحب ثامن اندر طالع بود و
 صاحب طالع اندر احتراق بود مولود آنست که کوتاهی
 اگر صاحب ثامن اندر سرج دوم بود از طالع مولود را
 از میراث روزی بود اگر صاحب ثامن اندر سرج دوم نام
 طالع مولود را برادری بود و بر اندام عیب دارد اگر اندر
 سرج چهارم بود بر مولود خدمت کسی دهن کند اگر اندر
 پنجم بود فرزند مولود نعت میرد یا خود مرگی بنویسد
 اگر اندر ششم بود مولود از زننده و بستود دولت
 بنویسد اگر اندر هفتم بود مولود از زن میراث یابد یکین
 مرگ آن زن اندر نعت بود و با من زنده شنی کند اگر اندر نهم
 بود و مسعود بود مولود کوتاهی فرزندش بود اگر اندر دهم
 بود مولود کورکن بود و از سلطان پنجم بود مولود را اگر

اگر صاحب ثامن اندر سرج دوم بود
 از طالع مولود را برادری بود و بر اندام عیب دارد اگر اندر

ولیکن با پسا بود اگر ششم بود مولود درین بود
بال درین اگر صاحب تابع اندر تابع بود مولود را پنج
کتر بود اگر اندر دهم بود پیش مولود کاری بود چون معلی
و مقری کردی اگر صاحب تابع پنجم بود اندر پنج دهم
مولود را پیشه با فرزندکی بود یا پیشی و جا پیشی و پرا در مولود
و بن مولود در رازی کند اگر صاحب تابع اندر یازدهم بود
مولود را دو پیشی با اول دینت بود و ازین نیکوی پاد
اگر اندر دوازدهم بود دشمنان مولود را در خراب بودند
باب التوالیة بیت العن و السیطان اگر صاحب
طالع بصاحب و بیط السما پیونند مولود خدمت سلطان
طلب کند و معاشش از اجای بود اگر صاحب و بیط السما صاحب
طالع پیونند مولود را سلطان طلب کند و مولود از آن سلطان

لها

را نیا بد اگر بوقت اتصالش کسی صاحب طالع اندر بود
بود و صاحب عاشر اندر پنج ز این بود مولود حضرت
فر و مایه کند اگر هر دو کوب مابوط پیونند مولود را فایده بود
از ان کار که می کند اگر صاحب طالع اندر پنج دهم بود و
صاحب عاشر اندر پنج دوازدهم بود مولود را غسل
در ان بانی بود اگر صاحب طالع اتصال کند بافتاب و افتاب
اندر و تار بود مولود خدمت سلطان کند اگر صاحب عاشر
اندر شرف بود و با صاحب طالع اتصال دارد مولود خدمت
مردی بزرگ کند اگر اندر خانه دهم تاره سجد بود یا او را
خانه دهم مستقیم بود و جای بود که ناطق بود که پنج دهم
مولود از وی پیشه نیکوی بود و نیاز آن مال از ان عملی که
کند اگر اندر پنج دهم کوب پنجم بود و آن شش ایران

برج خوست بود یا خداوند برج و ستم راجع بود یا
 بود یا اندر مبوط بود یا ستم بود مولود پیش کار حق بود
 و کم فایده بود اگر صاحب عاشر اندر طالع بود و توی حال بود
 مولود سراج روزی بود پیش عمل سلطان بود اگر صاحب
 عاشر اندر طالع نسبی بود یا راجع بود یا ستم بود
 یا اندر مبوط بود مولود از ان عمل کند فایده نبود اگر
 صاحب عاشر اندر برج آتش بود مولود اگر کارش کار آتش
 بود اگر اندر برج خاکی بود کار خاکی بود یا خریدن و فروش
 چیز با نیاتی بود اگر اندر برج باوی بود کار مولود را با رزقانی
 بود اگر اندر برج آبی بود کار مولود کار آب بود اگر صاحب
 عاشر عطارد بود و اندر برج باوی بود مولود در اصناف
 دیگری بود اگر عطارد اندر آتش بود صناعت از کارها

است

آتش بود چون زرگری و نقاشی اگر صاحب عاشر شمشیری
 بود و اندر برج باوی بود صناعت مولود بازرگانی بود اگر
 شمشیری اندر طالع بود یا اندر مبوط السامولود را عاشر
 از عمل سلطان بود اگر صاحب عاشر زحل بود و اندر برج خاکی
 بود صناعت مولود کشت و رزی بود اگر زحل اندر برج آبی
 بود صناعت مولود آهنگری بود اگر زحل اندر برج باوی بود
 صناعت مولود بافندگی بود اگر صاحب عاشر مریخ بود و صناعت
 مولود سراج بود یا بازیگری یا راضی یا عازی اگر صاحب
 عاشر اندر برج دوشم بود از طالع مولود احمال اگر سلطان
 بود اگر اندر برج سیوم بود مولود را برادر نبود و اگر نبود
 اندر برج مالک شود اگر صاحب عاشر اندر برج چهارم بود از طالع
 مولود سرف و مشهور بود از سلطان اسم زبانش بود

و اگر صاحب عاشر مریخ بود
 و اگر صاحب عاشر زحل بود
 و اگر صاحب عاشر آبی بود
 و اگر صاحب عاشر باوی بود
 و اگر صاحب عاشر آتش بود
 و اگر صاحب عاشر خاکی بود
 و اگر صاحب عاشر آب بود
 و اگر صاحب عاشر عطارد بود
 و اگر صاحب عاشر سرف بود

اگر اندر چشم بود فرزند مولود چهار نام بود از سلطان خرد
باید کردن اگر اندر چشم بود مولود را سه مال اندکی بود
و نیش خاسی درازد یا فرزند کی اگر اندر چشم بود مولود
بزرگوار بود با نسب اگر اندر چشم بود مولود را از میرانش
روزی بود اگر اندر چشم بود مولود اندر چشم بزرگی باید
و سخن روان اگر اندر چشم خویش بود مولود را اگر سلطان
سازد او بود نیکی باید از سلطان اگر اندر یازدهم بود مولود
را در بستان مردمان بزرگوار بود و در بستان نیکی باید
اگر اندر دوازدهم بود مولود را اگر شکر کردن بود
و اگر سلطان بر وی ستم رسد و مالش انگی بود و الله اعلم
باب التوفیقیت اگر صاحب طالع را با صاحب
یازدهم دیدار بود مولود را در بستان بسیار تویر اگر اتصال

السن

ایشان از شمش بود یا از تسدیسین مولود را از دوازدهم بستان
فایده بود و در چشم فایده بود اما باید از نمود اگر صاحب طالع
اندر و تد بود و صاحب یازدهم ساقط بود و چشمی بود
با مردمان فرومایه بود اگر صاحب طالع ساقط بود و صاحب
یازدهم نیز ساقط بود مولود را دوستی با بزرگان بود
اگر صاحب طالع اندر چ ثابت بود و صاحب یازدهم
اندر چ متعب بود مولود اندر دوستی استوار بود
و در بستانش بد آمد بود اگر صاحب طالع اندر چ متعب
بود و صاحب یازدهم اندر ثابت بود و چشمی در بستان
مولود و خدایونند و مولود بی وفا و پدید آمد اگر صاحب یازدهم
اندر طالع بود مولود سبخت بود و امید داشت آسان بر آید
و در بستان موافق بود اگر صاحب یازدهم اندر چ دوم

بود از طابع مولود اما تقاضا بود و بیکت مالش بای ندارد
و اگر صاحب یازدهم اندر حج ذومستقیم بود مولود
از دهمستان روزی نهد بود اگر اندر چهارم بود مولود را
از مادرو بدر روزی نهد بود اگر اندر ششم بود فرزندان
مولود در کواز بود اگر اندر ششم بود مولود را مرد با شوهر
بر آید و دولتش افسان بود اگر اندر نهم بود زن مولود
بر کار بود و بزرگ آید و بیکو خرد و بیکو حال اگر اندر ششم
بود مولود مسروف نبود از کازی بکری بسیار کرد
اگر اندر نهم بود مولود سپه نسیار کند و بنفش سوار بود
اگر اندر وسط الس بود مولود از سلطان حاجت پاید و
نواخت یا بد از سلطان اگر اندر خاند چویش بود مولود
بانت بسیار بود و با دوستان بسیار اگر اندر ثانی عشر

باشد

باشد و سیل کند که مولود را دوست اندر بیست و دومین است
مالش لنگ بود و از خلق روزی بود **باب ثانی عشر**
فی احوال الاعداء اما بداند اگر صاحب دوازدهم دیل دارد
با صاحب طابع دیل کند که بملود را دشمن قصد بسیار کند
و زنجور باشد و اگر صاحب طابع مقبول باشد مولود زنجور باشد
یکس روزی منته لغز و اگر صاحب طابع اندر و بد باشد و صاحب
ثانی عشر ساقط دیل کند که بملود را دشمن نظر باشد و اگر
صاحب طابع ساقط باشد و صاحب ثانی عشر اندر و بد
دیسل بود که دشمن چهره کرد و در مولود و اگر هر دو اندر و بد
باشند یا هر دو ناقط بیک تا ازین دو کلام مقبول است
اگر صاحب طابع مقبول باشد ظم اعدا را بود و بیکر اگر صاحب
ثانی عشر از طابع ساقط بود مولود را از دشمن گزند برسد

و اگر صاحب ثانی عشر با خدا و تطایع و پیرا در اولیت
 یا تسبیح دلیل بود که مولود را از دشمن کند نباشد و اگر
 صاحب ثانی عشر اندر وظیفه الهی باشد و دلیل بود که مولود
 را از دشمن سلطان باشد و اگر صاحب ثانی عشر از بیاد
 باشد دلیل بود که مولود را دشمن بندهکان باشند
 و مردود و اگر صاحب ثانی عشر اندر ثبات باشد دلیل
 بود که مولود را دشمن برادران باشند و جویتن نزدیک
 و اگر صاحب ثانی عشر اندر رایج باشد دلیل بود که مولود را
 دشمن مادر و پدر باشند و اسپتاد و مردمان نیز اگر صاحب
 ثانی عشر اندر رج خابس باشد دلیل بود که سبزه بر آن
 مولود دشمن مولود باشند یا سنگردان و کودکان و اگر
 صاحب ثانی عشر اندر رایج بود دلیل بود که مولود را

دشمن

دشمنان زمان و اینان زمان و گمان زن و اگر صاحب ثانی
 عشر رخص باشد دلیل بود که دشمنان مولود و هر آن باشند
 و اگر صاحب ثانی عشر مشربی باشد دلیل بود که دشمنان مولود
 دشمنان باشند و مردمان بر یکبار و اگر صاحب ثانی
 عشر مرغ باشد دلیل بود که دشمنان مولود خداوند صلاح باشد
 یا قصمان یا صغان یا اسکران و اگر نیز صاحب ثانی
 عشر افتاب باشد دلیل بود که دشمنان مولود یا گنهان سلطان
 باشند و اگر صاحب ثانی عشر زهره بود دلیل بود که دشمنان
 مولود زمان باشند یا مارزکان و برکن زمان و عطاران
 و اگر صاحب ثانی عشر عطارد باشد دشمنان مولود و مسافران
 بودند یا کمان یا جابوسان اما اگر صاحب ثانی عشر اندر شمشیر
 اندر طالع باشد دلیل بود که مولود بسیار دشمن بود

اگر صاحب ثانی عشر
 در وقت تولد مولود
 در وقت تولد مولود
 در وقت تولد مولود

و اگر صاحب ثانی عشر اندر ثانی باشد و سیل دهد که مولود
بوجال باشد و مال از جا آید و او کار حقیر حاصل کند ریخ
و اگر صاحب ثانی عشر اندر ثالث بود و سیل دهد که مولود را
دشمن برادران باشد و اگر صاحب ثانی عشر اندر رابع باشند
مولود با مادر و پدر داوری کند بسیار و اگر صاحب ثانی
عشر اندر رابع بود مولود در از زمانت روزی نبود و با ایشان
بسیار آوست کند و اگر صاحب ثانی عشر اندر ثامن باشد
دلیل کند که مولود در احال نیاید باشد و با برادران دشمنی کند
و اگر صاحب ثانی عشر اندر ناسع باشد دلیل کند که مولود
سفرهای ناساز کند و اعتقاد او اندر دین سست باشد و اگر
صاحب ثانی عشر اندر عاشر باشد دلیل کند که مولود را
از دوستان هیچ فایده نباشد و اگر صاحب ثانی عشر

سبع

اندر

اندر عاشر باشد دلیل کند که مولود را حاجی شکر باشد
دلیل کند که مولود در از دوستان نیکی نباشد و اگر
صاحب ثانی عشر در ثانی عشر باشد دلیل کند که مولود را
از دشمن یعنی باشد **سبب القولی الطیبه و اللطیبه**
اما بدانکه چون زحل اندر طالع باشد و طالع مولود روزی
بود و زحل نیز روزی بود و اندر مزاجه لونه پیش دلیل دهد
که مولود در از دوستان جای بلند روزی شود و نیز خاوند
زمین و حیوان گردد و از حیوان روزی مند باشد و مولود
فرزند خستین بود و در مادرش را اگر برادر باشد از نوک است
بود و در ترزید اگر مولود شیخی و زحل اندر طالع باشد دلیل کند که
مولود در بجز او بود و بیخت باشد و دشمنان او را بسیار بود
و بیماری باشد مولود را از علت سردی و رطوبت و چون

اندر طلوع باشد و اندر صبح زود طلوع کند که مولود
نامدار باشد و شریف بود و خوشتر از این نیست و بسیار که اینست
مادر و پدر را پس اگر مشتری اندر طلوع باشد و یکین حساب
باشد و میل کند که مولود فرزند خستین بود و پدرش نکو
اورا برورش نماید و اگر مولود را از پدران کلان تر باشد
در نرید و از مادر و پدر نکوی چند و چون مرغ اندر طلوع باشد
و طلوع شش باشد و اندر صبح زود طلوع باشد آن مولود صاحب
سکندر بود و پدر و مادر بود اگر مرغ اندر طلوع باشد
و میل کند که مولود در چشم بود و به همه با باشد و
خلاف کننده بود و کار این کند یا کارش و فساد
کننده باشد و بر اندامش حاجت باشد از این یاز
آتش و چهار ما که بود خاصه چون طلوع روزی بود و افتاب

اندر

اندر طلوع ولادت بود و میل کند که امیری شود و بزرگوار
کرد و اگر مرغ یا افتاب نظر باشد از وند مولود ملکی باشد
هر گشته حیر و مبارز و اگر طلوع شش باشد و میل کند
که مادر و پدر مولود در پیش باشد و اگر صبح کرد و افتاب طلا
و افتاب اندر طلوع باشد و سبیل در آن کلان تر
مولود پهلای کرد و زیاده مالش نیست کرد و زود و اگر
افتاب اندر طلوع باشد بی نطفه که اولک غیبش پس
کند که مولود عقل و حکیم بود و در کار و در سبب قوی حکم آن
اندر بازار و چون افتاب در طلوع برسد تا زوکی یا بریم
آن باشد که مولود فرزند خستین باشد و چون زهره اندر
طلوع و اندر زهره زود و میل کند که مولود باصفاست
باشد و چون زهره اندر دین و بوی سبب ملوک و امین باشد

بزرگ برنگان و اگر طالع بر صورت مردم میل کند
که حال بود آفت خیر بود بکین پوسته ملوک باشد و اگر زهره
اند طالع در مزاج خویش نباشد و میل در که مولود دیگر
بود یا در کس خوش یا بارنگان و محبت وی هم خوردن طعام
بود و شراب و چون زهره اند طالع بود و طالع برج ماده
باشد و میل کند که مادر مولود با هم باشد و اگر طالع
ذو چپسین باشد آن مولود را بد نام خوانند و چون
طالع روزی باشد و اند طالع غیب نباشد و میل در که
مولود ضعیف باشد و حکیم نصیح زبان بود و با خود
باشد و مکر و خلیب باشد یا تجسم و این را که آفتاب
و اینست اگر عطارد اند طالع باشد و متصل بود بیشتر
و یا خود طالع خانه مشتری بود و میل کند که مولود بسامند

و انشتم بود و بود که منبر باشد و اگر عطارد اند طالع
باشد و میل در که مولود و تجسم باشد اگر عطارد در خانه
برخ بود یا اتصال دارد و میسب کند که مولود شش
باشد یا هر درم زنده و اگر عطارد اند طالع زهره باشد
یا متصل باشد زهره و میل در که مولود با رنگان باشد
اگر با عطارد ستاره در برج شرف بود و میل کند که مولود
دیگر عیب دارد و بزرگ کرده و اگر عطارد اند بر موط بود
یا راجع باشد یا تجسم باشد بر جاعل در که مولود
دولایه بود و اگر طالع سپهر طالع باشد و ما و اند طالع
باشد و شش طالع باشد و میل در که مولود صعب بین
باشد و بزرگوار و عالم و خالی السیه و میل کند که مولود
نقود بود و احوال شش باشد بود و اگر ماه اند طالع و زحل

مخ باوی باشد یا اندر تریج یا در مقابل او نود و سیس
که بدگونی می شود و اگر در کفانی باشد یا بیانی باشد
در معرفت کرانی و اثرانی اما بدان
این حال از کرانی و ارزانی آنرا بسیارست بدانکه در طلوع
کرانی طالع دارد و مشتری میل اندانی بکر طلوع سال
و از طالع های اجتماع و استقبال هر ماهی که در قوی باشد
و مشتری ضعیف حال باشد و سیس کند بر کرانی زخمها
ترتیب تمام و بکنند او در طلوع و ماه هر کدام که اندر و تر
یا ناظر باشد طلوع وی در این باشد بگراند سیس
اند طلوع باشد و یا در بیط السما اندر تریج یا زویم و زاید
باشد چنانچه سیس در هر روز یا دینی نفع اگر در سیس اندر
خانها باشد که یا در دیدم بکن ناقص باشد و سیس

که نفع یکسان باشد اگر در سیس در این خانها باشد و
دارد و بگوئی ناقص یا بگوئی که اندر چهار ایل باشد و سیس
که بر یکی زخمها نقصان و اگر در سیس اندر تریج زایل باشد و
ناقص باشد و سیس در بر نقصانی نفع خاصه که بر اتصال
دارد و بگوئی که اندر تریج زایل باشد یا صاعد باشد و سیس
و در بر بلندی زخمها خاصه چون بادب باشد و سیس
قطاعت دهد اگر در زحل اند طلوع باشد یا اندر بیط السما و زاید
باشد یا صاعد و سیس کند بر کرانی زخمها خاصه اگر طلوع
یا زحل باشد بدتر بود و اگر زحل خود در طلوع باشد و سیس
طلوع زحل باشد و اندر طلوع و بیط السما یا حادی مشتری
باشد و زاید باشد یا صاعد و سیس کرانی تمام کند و بدتر
انگاه باشد که مشتری زحل میزند و چون زحل اندر بر چهار

ثابت باشد یا بر جبهه متقی و میل کرانی طعم کند مگر شش
برخی چنانست که بسکتند و محنت فصل اما فصل در
بر جبهه و پس بدین ضعیف تر باشد و میل ندهد بر کرانی
مگر بر جبهه و پس اندر میل کند بر کرانی طعم زیرا که در آن
قوت است و چون فصل اندر و پس باشد و شش می
بفصل نماند و میل کند بر کرانی طعم زیرا که شش می در ولایت
زحل باشد و چون شش می را در میل نماند و طبع و قوی
حال باشد و از چنان باک باشد و میل دهد بر از آن
ز جبهه و چون میل طبع میانه را اتصال باشد بگویند
که اندر طبع باشد یا اندر وسط است و آن گویند زاید
باشد و میل کند بر روی و می ز جبهه اگر آن گویند که در میل
بوی متصل شود اندر و بر منسرب باشد یا اندر و تالارض

بود و این در هر که رخ یکسان بود از و میل طبع بگویند که اتصال کند
اندر بر جبهه می که زایل باشد و میل کند بر فرو و آمدن ز جبهه و چون
ماه اندر طبع اجتماع از افتاب باز کرد و در فصل متصل شود
و فصل صای باشد و میل کند بر کرانی طعم و اگر در میل
طبع اندر شرف باشد یا اتصال دارد بگویند که اندر شرف
باشد و میل دهد بر بلند می ز جبهه اگر در میل اندر وسط باشد
یا اتصال دارد بگویند که اندر شرف باشد و اندر وسط باشد
و میل دهد بر فرو و آمدن ز جبهه اگر در میل طبع اندر بر جبهه خالی
باشد و میلش بر جبهه می بود که از خاک روید و اگر در میل
اندر بر جبهه می بود و میلش بر جبهه می بود که بر شش کلانند
و اگر اندر بر جبهه می بود و میلش بر جبهه می بود که چون
جانوران باشد و برینو بود و اگر اندر بر جبهه می باشد

و پیشتر هر چه زانی آبی باشد و اندک **باز** در وقت
نم و باران اما اگر جوای که بدانی که باران کی آید بگر بطالع
سال و بطالعها اجتماع و استقبال از همه آن در طالع سال بی
یابی یا تحت الشعاع یابی ماه با عطاره اندر برج تر باشد
دلیل دهد که اندران سال باران بسیار آید باز اگر ز ماه
مشرقی باشد و ماه با عطاره اندر برج خشک باشد
دلیل دهد که اندران سبار باران کم آید و بارانها پس از خزان
آید متصل تر ماه و اما بر چهار باران سلطان نیست و حضرت
و حوت و اسد و دلو و اول حمل و آخر جدی و بر چهار خاکی
فوق سراسر و نیمه آخر حمل و بر چهار خشک و از نو و بر چهار بادی
مستدل دارند که در برج دلو و اما اگر کواکب ماه و زمره باران دارند
و عطاره در ادریس باران دارند مگر عطاره اندر برج باران

باشد

باشد بکواکب که افتد و اما مرغ و آفتاب و زحل را در ادریس
خشکی دارند مگر که زحل با عطارد باشد یا اندر برج تر باشد پس
چون جنبین بود و نیز زحل در ادریس باران بود و بیشتر بیست
بره و ای ساقی مگر که مشتری نیز اندر برج آبی باشد و تا با عط
باشد و متصل باشد بکواکب زسیس چون مشتری زخمین
باشد و ادریس باران نهیم اما هر که که عطاره باز زهره سوزن
باشد و ماه با ایشان متصل شود از مقابله یا از تریج و قاه
اندر برج نم باشد و دلیل دهد که اندران بارانها و چون ماه اول
اجتماع یا استقبال از آفتاب ماه کرده زهره متصل شود
یا زحل با عطارد و ایشان اندر برج نم باشند و دلیل دهد
که اندران بارانها زهره باران آید و اول باران باران زهره
باشد که ماه با آن کواکب قران کند یا مقابله یا تریج آید

و اگر ماه از افتاب باز کرد و اندر طلوع اجتماع یا استقبال
 و بر تیره متصل شود یا بر طلوع بطارد و بدان گوگب که متصل
 شود اندر برج با دی باشد و لیل که اندر باز نرود یا و کند و آن
 با و بدان روز نیا باشد که ماه با آن گوگب اتصال کرده باشد
 قران کند یا با مقابل در برج وی آید و چون ماه از افتاب
 باز کرد و در برج متصل شود و یا بر طلوع یا بر شمس و ایشان
 اندر برج تر باشد اندر آن باز نرود و لیلی باشد
 بر شمسکی و مواضیاف بود مگر که ماه بر طلوع شود و بطارد
 و ایشان اندر برج تر باشد که انگاه در لیلی تاریکی بود کند
 اما باران نباشد و الله اعلم **باب**
در موعده فتح اباب اما چون از افتاب باز کرد و
 و بر طلوع متصل شود یا از طلوع باز کرد و با افتاب متصل شود

باز

این فتح باب باشد و یک چون ماه از مشتری باز کرد و در عطارد
 متصل شود این فتح باب باشد و یک چون از مریخ باز کرد و
 و بر تیره متصل شود این فتح باب باشد یا از زهره باز کرد و
 و بر مریخ متصل شود این فتح باب باشد اگر ماه مابین گوگب
 که ماه بوی متصل شود یا اندر مریخ غم باشد این فتح باب باشد
 با بدان نارانی اگر ماه با گوگب که ماه بوی متصل شود اندر
 برج با دی باشد یا با سد باشد و لیل که آن فتح باب باشد
 با بدان با و تا و هر یک که زهره را قران باشد یا بر طلوع یا بر مقابل
 باشد یا اندر مریخ باشد و این دو یکی اندر برج آب باشد
 و لیلی باران باشد و اگر برج با دی باشد و لیلی با و بود و عطارد
 یا بر طلوع قران کند یا فست اندر برج آبی باشد و لیلی در هر
 باران و اگر اندر برج با دی سمران کند تا بود و الله اعلم

اما اول سهم قطره و سگی از نطالع و سبب الجمع و الاستقبال
بسم الله الرحمن الرحيم و ما فی از نطالع مشتملی
از مشتملی تازه از نطالع ناطق **دیگر** از اوقات ناطق
از اوقات ناطق از نطالع ناطق از نطالع مشتملی **دیگر**
از نطالع ناطق از نطالع ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
دیگر از نطالع مشتملی از مشتملی ناطق از نطالع ناطق ناطق
ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
از اوقات ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
از نطالع ناطق از نطالع ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
دیگر از نطالع ناطق از نطالع ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
از نطالع مشتملی از اوقات ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
دیگر از نطالع مشتملی را تا در وجه ناطق **دیگر** اوقات

ماه

از سپهر ما و کرمان آن چیز که اندک به فضلها پدید کند و سپهر
کار را تا آنکه از سود و جویس اگر سعادت بدو پستی
این همه کم باشد و اگر چنان بدو پستی نکرند که باشد که
بعد از آن نکرند آفت رسد و نبود پس اگر خداوند سپهر
و سپهر نطالع باشد هم بسیار باشد و فلاح بود اما
چون سپهر ناطق باشد نطالع سال تا بدین چهار
فصل سبک با خدا و نطالع ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
اگر سعادت بود و مسی که کند که آن چیز اندک کم بود و پستی
و در دست هم کم بود آخر چهار زاویه ناقص سبک ناطق
سپهر اندر چهار زاویه ناطق ناطق ناطق ناطق ناطق
اما چون زهره و عطارد مشتملی باشند ناقص باشند
و چون عطارد باشد ناقص اما چون عطارد کم کردی که خداوند

از

پنجم اندر چهار زاید مطلع است یا ناقص مطلع اگر در
برج و سیل نفع نقصان بود و اگر در زلال باشد نزع زیاد بود
اما چون برجا، زاید بر طمان و اسد و سنبله و میزان
و عقرب و قوس است و بر چهار ناقص جدی و دلو و جوز
و حمل است و ثور و جوزا و کرانی و ارزانی از قول افق است
باب ششم در کرانی و ارزانی زینها هر گاه که انقباض
تجلی کند از برج به برج دیگر بگردان برج در کدام وقت
بس گرفته اند از برج ناقص باشد و سیل کند که آن چیز تا که
جمع جنس که هر آن برج باشد از زمان کرده و اگر است از برج
زاید باشد آن چیز که جمع جنس که هر آن برج است کرانی و
پانجمت کرده و اندر اعجاز حکم بالاضواب **باب السابع و ۳**
الاستقبال اما این حال را بیکر آن اجتماع و استسلا

ماه و انقباض مطلع چه باشد اگر خداوند مطلع زاید باشد
بنو ذیسل که نزع عسستیز باشد و اگر ناقص باشد
نزع از آن نقصان گیرد و اگر خداوند مطلع اندر و نوز باشد
و سیل که نزع نقصان کند و استقبال نیز بجهت باشد و این
ضعیف تر بود از اجتماع و اندر علم **باب الثامن** اما این
حال را بیکر از درجه اجتماع تا خانه قمر و شب مخالف
و پنجم مطلع هر یک که حکم نزعی مانند سیم یا نوا بود و اگر اندر
خانه کواکب سفلی بود این سیم چون قمر بدان که سیم
آن روز باران آید از یک از درجه انقباض تا درجه نخل و
پنجم از درجه قمر هر یک که نفع سیم یا نوا باشد اگر این سیم
نخل به نوز باران باشد و اگر بطارد یا نخل به نوز و حکم
باران بود و اندر علم **باب نهم** در نوبت **الکواکب**

پس از خواجه تالیفی عشرت بیست بهر کواکب بدان مکر تا چند فرست
 باشد اندر آن برج که گشت آنرا زرد و از ده ضرب کن
 آنجا که از آن برج که آن کواکب باشد می افکن می گمان طالع
 اینجا که تمام شود و کج کرد و از این عشرت بیست این باشد
 اندر آن برج همان درجه که باشد مشال این چنینست
 که گشت آن درجه که بود باشد آن ده درجه را از ده درجه
 ضرب کردیم و بیست شد آنجا که بی نور آده و بی جز را
 وی سلطان وی اندر بیست عشرت بیست کرد آنرا پیدا افتد
 همه برین ترتیب بی بی در ده کواکب که خوان و با اوقات عشرت
 فاضلترین همه چیزها که اندر سیل و موالیست معلوم کن
 آنرا آن عشرت بیست طالع برین طالع پس اما اگر خواجه تالیفی
 عشرت بیست و بی طالع را مکر تا چند بیست پس از هر طالع

بابی

هر برج را دو نیم میوه هر کجا که کج از دو نیم ماند آن عشرت بیست
 این باشد پس اگر در طالع از دو نیم نماند بود و از نیم
 که بود و از درجه دوم باشد بیست هم برین ترتیب مکن
باب فی معرفه الاجتماع و الاستیعاب و انوار الیوم
عن الکواکب اما چون ماه از اعتاب باز کرد و برین بود
 بقام سیل و بار بر سختی و بیخ و فساد حال مردمان و رسیدن
 عمل و بار داشت بلا و آفت لشکرها و ویرانی شهرها و دلاها
 و هماری مرد و خشکی و نقصان آبها و بارانها از هر یک
 قرین از سیل و سیل و سیل و سیل و سیل و سیل و سیل و سیل
 و بارهای و ویرانی و فساد و ویرانی و برف و سپر و بار
 زیستان و بار و ویرانی و سیل و سیل و سیل و سیل و سیل
 با یکدیگر از هر یک سیل و سیل و سیل و سیل و سیل و سیل

بر خواهاست. فرخنگی چارها از سپیدی و مرد و اول و سبب
حال پنجسپان اندر زندان و دل غمت و آفت از ملوک
و اندر جانان از کار نام و هر چه بدین مانند آخر کسب است
بظلال نعمت و بسین در بر منارت و خلافت اندر میان
دین و جهان و غنی و فانی و دور رفتن نظر توئی کی دهرها و جور
و سپید و چار کی و سنجی آخر کسب است نزر جلال و هر چه
و بسین کسب خودت و منارت بین ملوک و غایت و جوهر
و با کشتن کارهای عامه بد شواری و بسنجی و بی طاعتی و
بسیاری تشویشها و آنچه بدین مانند **بسیار انصاف التیامی**
چون از انصاف باز کرد و بی حقاقت مشتری پویند
دلیل نماند صلاح حال عامه و دست بر کارها خیز و توفه
حال شریفان و فقه همان و پارسایان و نگاه داشتن شریفان

و غیره

و حجت چستین با اهل علم و فضل و تقوی علم و خوبی حال از کسان
و مسافران و آنچه بدین مانند آخر کسب است نزر کسب است
و نیش و دلیل در بر قوت حال همان و اهل شرف
و موافقت علما با العامة و بر آمدن حاجت و مرد و اول و مردمان
و هر بانی و جوی در میان کسب و فساد و با و با و با و با و با
بودن حرام حق تعالی جلاله آخر از تزیین و بسین کسب است
اندر دین و رسیدن علم عامه و موافقت عامه بر اشراف
و علما و بر آمدن حاجت عامه و مان بد شواری آخر از معادله
کن بر کرانه کوفت عامه به اشراف و خلاف و موافقت عامه بر
اشراف آخر اتصال قریب شریفی از دست نماید بر قوت حاصل
قاضیان و اشراف عامه و جوی حال معاش از زمان
و بارز کلمات و کوفت کسب حال بارز کلمات و جوی آمدن کلمات

باب اتصال التوابع اما چون ماه از اقیانوس بگذرد
و بعد از آن پنج پونزد و دیسل در برپا و حال عام و جنگها
و اراجیف و چیزها دروغ و گزند و تحسیران و بسیار گشتی
در فتن از وطنها خویش و عیاری از کفری خشکی و تنگی
دل در دمان انبیب کار و حرفتها آنرا از تسلیت
و دیسل و هر که بر جاده شمر عله را در وقت بحد و بسیار
بود و بارزگانان و پستی کردن اندک کارها دیر و دوان
شدن از فرمان و رضای حق تعالی و سپیدی در دوان و راه
و از آن آخر توابع در برپا و حال عام و جنگها و بسیار
و چور و ستم از عیاران و قوه کردن دشمنان و دزدان
و ترس و بچم و ناامنی و مسلط گشتن اهل شهر امان
آخر از مفتح و دیسل کند بصورت و ملاکت و دوگر و بی

نیز در کتب

اندر میان چرخ و پیران و زنا خویدا و انباران و
رسیدن شتت بدین طبقه مردم و بچم و ترس و ناامنی آنها
و جنگ و ترس و برخاستن اندر میان مردمان **باب اتصال**
التوابع اما چون ماه از اقیانوس بگذرد و بعد از آن
زاده بودند و دیسل که در صلاح حال عام مردم و زمان
و کینه نجان و خداوندین و قوت حال خاتونان و بسیار
شادی و لهو و طرب اندر ایشان و رغبت کارهای
ثواب و کمی منق و فخر و خویش من داری از ناپسند
آخر از تسلیت و تنگت بود و دیسل در برپا و
و نشاط و زدیگی کردن باران و دشمنان و تنگ و پستی
حال دمان و فراخی و گشتن و کینه نجان و ناامنی آنها
آخر از مفتح و دیسل در برپا و خلاف بودن عام مردم

با یکدیگر دوست قوی کردن زبان بر مردان و بر اندون
حاجتها به خواری و نیکنوی اعمال و اختلاف هوا و ایرتاد
غم ناکل آخر و اگر مستم بود آن دلیل کند بر عدالت
و خصومت اندر میان مردم و اختلاف اندرز و جهل و انانیت
و ظلم کردن بر یکدیگر و خرد و نارسایی اندر میان مردم
و دای بد و تنبیر تا بحال دروغ و اینست و قوه آهن
و غیر وری بر نایب بسیاری باران آخر و اگر اتصال
تراز و هم بود و دلیل کند بر قوت حال مردمان و مردان
بر زمان و ستم بی دای و ستم کردن بر زمانها و
اشکبار شدن کار زمان و پیم در تسلط سلطان و مجتبی
حال کثرت در دود و تغییر هوا و اندک است با الصواب
بسم الاتصال القوی المطارد اما چون ماه از افسان

یا کرده

با یکدیگر دوست قوی کردن زبان بر مردان و بر اندون
حاجتها به خواری و نیکنوی اعمال و اختلاف هوا و ایرتاد
غم ناکل آخر و اگر مستم بود آن دلیل کند بر عدالت
و خصومت اندر میان مردم و اختلاف اندرز و جهل و انانیت
و ظلم کردن بر یکدیگر و خرد و نارسایی اندر میان مردم
و دای بد و تنبیر تا بحال دروغ و اینست و قوه آهن
و غیر وری بر نایب بسیاری باران آخر و اگر اتصال
تراز و هم بود و دلیل کند بر قوت حال مردمان و مردان
بر زمان و ستم بی دای و ستم کردن بر زمانها و
اشکبار شدن کار زمان و پیم در تسلط سلطان و مجتبی
حال کثرت در دود و تغییر هوا و اندک است با الصواب
بسم الاتصال القوی المطارد اما چون ماه از افسان

بطریق السیر باشد **باب شرف گوکب** اول
شرف افتاب در محل است بین **بط** و شرف
اندو ربع نور بدین درجه **۳۰** و شرف راس اندو ربع است
بدین درجه و شرف مشرقی اندو ربع است بدین درجه
۹۰ و شرف زحل اندو ربع است بدین درجه **۱۸۰** و شرف
ذنب اندو ربع است بدین درجه **۲۷۰** و شرف
خطی است بدین درجه **۳۶۰** **اندر فتح الباب**
اما اگر کشمیری یا حصاری را بسجاده کرد گرفته
بود و اگر بستاند که چهل کداهم کرده باشد بسجده چهار کداهم
شهر را با حصار شش کن و آنچه که بکند که چهل کداهم شش است
اگر چنانچه اندو طالع باشد چنانچه شرفی افتد و اگر اندو ربع
بود و جانب غرب چنانچه افتد و او تا در این بین مثال حکم

میکن

میکن بس اگر مرغ اندر او تاد نباشد بکند که اگر و تاد نباشد
مرتب بدو که در چنان است و افتد که چنان باشد که
در چنان گویند و اگر باشد بود چهار کداهم چرب کرده شود و چنان
چون سعاقی نشسته دارد در چنانچه سعاقی باشد از زلف
جانب چنان نباشد و هر یک که چسی باشد اندر آن جانب
چنان بود و چنانچه چسبیدن بس که شده شدن بکند که بس که
از کداهم جانب می کرد و از این جانب گشته شود اگر چنانچه
غرب رفتن بود اگر کسی به پرسد که چنانچه بس و در هر یک
خصوصاً بس که چنانچه بس که بس که بس که بس که بس که
را اگر چنانچه بس که چنانچه مرغ و زحل باشد از چنانچه چنانچه
شود میان ایشان و نیز بس که چنانچه و غذا و در طالع و بدان
گوکب که مرغ از وی تصرف است و غیره ازین لایحه

تر باشد بسیار یکی روشن کرد و با باشد چنگ کردن و خصوصیت
کردن و اگر آنرا خواند ششم سعوی باشد و ایام باشد
چشم کردن و اگر گوگوب مرغ بوی فصل است قوی تر باشد
نمایند چنگ روشن با خصوصیت کردن و اندر اعصاب
باب اندرز زنگی و مرغ و کبک غایب اما اگر کسی
پر سپید غایب در هم سبک که زنده است یا مرده تو سبک و
طلعت و ماه که اندرز خانه چهارم باشد یا اندرز خانه ششم
چشم است یا اندرز مویط یا خداوند خانه م که باشد و سعوی
نظر دارد و با ایشان سبک دل کند بر مرغی غایب و اتصال
ترتیب گوگوب که اندرز زمین باشد حکم کن همین باشد و بود
فرا از نظر نام اندرز دارد و هم و کسی نظر دارد بوی
بوی نژاد و طلعت و نیز آفتاب و ماه خوب پس باشد هم

دلیل

دلیل بلانگن باشد و نیز نو بودن ماه و با مرغ اندرز سعوی
بام و مرغ نظر دارد و هم دلیل بر مهر و چون ماه با آفتاب
اندر و نیز باشد و کسی با ایشان بقیابله باشد و سعوی نظر دارد
ندارد این نیز هم به باشد و اگر خداوند طلعت و قمر است
باشند و نیز زمین باشد دلیل یکی در بر پس است
باب اندرز تیز اگر کسی بر سپید که سعوی است
حال این سپهر من گوگوب که چگونه باشد بزرگ تمام تا کدام
گوگوب یا بی اندرز وی پس اگر اندرز هم گوگوبی باشد
سبک خداوند و نیز در این برج همانی که به تمام می ترند اگر گوگوب
باشند و نیز بوسیله مکرر و دلیل بر بودن سپهر و سبک است
بمقصود و همه را نیز و بیاد است اندرز هم بر و اگر کسی
این و خلاف این باشد آخر اگر کسی بر سپید که قصه است

نیکتر این به شود یانی حال چگونه باشد پس در طبع
 خضه و غذا و نه خانه پفر اگر با یکدیگر اتصال دارند و نظر
 یا خداوند خانه پفر اندر طبع باشد یا جدا و نظر اندر
 خانه پفر باشد و دلیل در هر کشتن پفر و میخیز اندر طبع
 دلیل پفر کند و نیز رفتن خداوند طبع از خانه پفر
 هم هم دلیل پفر کند خاصه که از وقت با یلی رود یا زیاد
 و نیز اگر نقل وضع نور باشد هم دلیل در بودن پفر
 و اتصال کوکی اندر بین طبع است با کوکی بسیار
 طبع است هم دلیل هم کند و چون دلیل آن ترا
 اتصال باشد اگر اندر طبع پس باشد بر سنده اندر سفر
 و سواری باشد و هم بین نیز خداوند طبع پفر و
 خداوند هم چون پس باشد دلیل در سواری دهند

دلیلی

و پس بی بدید آید که آن پفر را میخیزند و پفر نامند
 آخر اندر سکوئی و بدی پفر اما بدانکه بودن خداوند
 طبع اندر طبع و اندر خانه خیزش و اندر اندر طبع
 و در سواری پفر خاصه چون بر ثابت باشد و چون
 خداوند طبع و هم سیر ساو طبع باشد و اسپه خویش
 پفر باشد که این بار بسیار اما کوکب پفر یاری در
 بر پفر اما کوکب راجع و هم سیر که اندر راجع ثابت باشند
 دلیل و در پفر پفر راجع مقاب و دلیل پفر که اما
 کوکی که شمع از طبع پفر با هم با هم سیرم افکنده بودند
 خاصه بهرام و زهره راجع میباشند و هم سیرم فی دلیل
 و در پفر آسانی و بودن خداوند طبع و هم سیر
 و خداوند خانه اندر راجع مقاب باشند هم دلیل

باشد و نفس خوش از تریغ باه خاصه ترطل بودن زمین
اندر او تاد و سیل شدن و دشواری که خاصه چون راجع
بود اما گوگ و هر دو و نفس خوش بقر و در ج طالع دلیل
باز داشت کند از سفر و بودن مرغ اندر مغرب و اندر با
نجم و تریغ آفتاب و قمر با همی دلیل در هر سفر و چون
قر با عطارد یا مریخ نظر دارد از میاید دلیل و هر که بر سنده
را اندر سفر خیار سهند و بلانا و پماری و نیز دلیل که
ماست از دست برود اندر راه و بودن ماه با طار و
یا ز راه یا بظایر است و تلیت دلیل و هر که بر سنده زود
بار گردد از سفر خوبی و هر سفری که بود و ماه با رطل باشد
دلیل و هر که بر سنده اندر سفر در مابند و اتصال بقدر سیس
و تلیت را دلیل در هر سفر و تریغ دلیل معاف کند چون یکی

دیر

دلیل سفر باشند و چون راجع باشد دلیل و هر بار آمدن
سفر و هر گاه که خداوند طالع مرغ بود با خداوند ساعت مرغ
باشد دلیل و هر که اگر زحل باشد بیای مرغ دلیل معاف کند
و دشواری سفر کند و اگر خداوند طالع اندر و تاد بود و خداوند
سفر ساقط باشد اندر ریح ثابت دلیل هر که آن سفر نشود
و چون خداوند طالع و خداوند تاد اندر تاد باشد
دلیل کند که سفر با شواری باشد و چون قسم حضور باشد
میان دو پس دلیل کند که بر سنده در اندر مرغ مرغ و بیاری
رسید و بودن مرغ اندر طالع سفر و ماه و تلیت دلیل
مال مال شود و تن مجسم و در سینه بود که مال که در اند
وماه و ذنب ترس غیر با مختلف افتد آخر اگر که بر سنده
که سفر سبب باشد این سفر سبب خداوند طالع و بیایه

۵۶

اگر اتصال در بند بگو که بر سنده نیز یکی ملوک و سپهسالار
می رود و اگر ما اتصال بر صل دارد بگو بر سنده نیز یکی در هین
میرود و پیران و مردان سفید و دون و اگر ماه اتصال شهر
دارد بگو که نیز یکی شراف و علما و پادشاه می رود و اگر
اتصال زهره دارد بگو که بیارزگانی می رود یا نیز یکی در
و اگر عطارد و زهره بگو که بر سنده نیز یکی در پیران و حکما
و ادبانی رود و اگر ماه اتصال دارد بر خ کند و لیس که
بر سنده نیز یکی شده رفته است و سالاران و سپهسالاران
و اگر ماه خالی السیر باشد بگو که بر سنده سبب طاعت
کننده گمان رفته است یا از و ام دار کشیده و اگر ماه
از هر چه مضاف است از رسس یا از پسر سلطان می رود آخر
اگر بر سنده که کی از سفر باز آید و چه چیز بازمانده بگوید بدان

۶۶

چشم

چشم
خسک بازمی آید و اگر چشم خن او بنگام خانه است
و از که از خانه می نگرود و باز آمدن بدان وجه باشد اما
چون عین چشم خنهای خویش نگرفته باشد از جایش
و از نگرفته نباشد از آن روح که اندر وی است هر گاه که
چشم اندر روح صورتی می باشد از زنان خرد یا بید
کردن و اگر اندر روح چشم باشد اندر که شستن آنها
خرد باید کرد و اگر اندر عین چشم در روح چهار بایان باشد
از سیتوران خرد باید کرد و اگر اندر روح کپا و درخت باشد
هم از این خرد باید کرد و که خرمی از این بدید باید آخر اگر
بر سنده که پنهان بگدام حاجت است بنگار طبع و خداوند
طالع و قابل تنبیر که اندر کدام بر جهانند از دستش و یا نهایی
هر گاه که شاد است پیشتر بدان حاجت باشد یا اگر بر سنده

۷۶

۶۶

که این سفر بسوی آب بود یا کسی بنماید و ندانند
و بقابل تهر در ج سفر اگرین دیها اندر خانهای باشد طبع
بر جهانت ازاب چشمی حکم کن آخر اگر پرسند که
سفر درست یا زردی کن بگرداند طبع و بدوری وی
از خانه خویش سفر رسیده ایمان قدر باشد و چون دهن
بمقابل یکدیگر باشد و یک کند که بدوری سفر آخر پرسند
که حال من اندرین سفر چون باشد بگرداند طبع خود او ندانند
طبع اگر اندر طبع سعوی باشد و خداوند طبع مسعود
بود و میل به که بر سعادت حال آن پرسنده خاصه چون
ماه مسعود باشد و اگر در میل مسعود بود و دست خالی
سفر باشد آخر اگر پرسند که دست غایب بگو که در کدام
جانب است بگرداند طبع که کدام برج است و وقت اندر

یکبار

کجاست و کدام برج است اگر اندر به جهای سفر است
غایب مشرق باشد و اگر این دلیل اندر به جهای سفر
بود دلیل این غایب مغرب بود و جنوب و شمال
همین است آخر اگر پرسند که حال همیشه این غایب
چگونه است بگرداند و ندانند حال اگر اندر مشرق باشد
یا اندر منگنه خویش باشد یا اندر خانه مال سعوی بود
خوبی همیشه غایب بود و اگر خداوند مال مسعود بود
و خانهای بد بود و در میان بودن حال غایب بود
آخر اگر پرسند که مردی اندر راه است اینجا آید یا نه
یا باز کرد و بنماید او ندانند طبع اگر راجع باشد یا بگوید
راجع نظر دارد و یا ترس که کسی راجع دارد یا متصل
باشد بگوید راجع و پس باز گشت کند و اگر جز این باشد

نظر

باز نمودد آخر اگر پسندد که این شهر بهتر است یا آنکه خواهم
 رفتن بیکرطابع و بپوشم بدان کوکب که ماه از وی
 و بدان کوکب که ماه بوی فصل است از طالع پس اگر آن
 کوکب که ماه از وی فصل است مسعودتر از موفقی باشد
 و از آن کوکب که ماه بوی فصل است دلیل بر آنکه پسنداده
 را همین شهر بهتر است که در وی است و اگر گزیند شهر
 و آن کوکب که ماه از وی فصل است دلیل کند که برگزیده
 را آن شهر که در او بهتر است آخر اگر پسندد که بدو جای
 سه میست دارم بگو که کدام جای را بهتر است بگو
 بانصال اول و بانصال دوم و هر کدام که بگویی باشد
 آن شهر بگویی باشد کردن آخر اگر پسندد که بیرون فرام
 رفت بیکر که بگویی یا نه بگویی طالع اگر فصل

باشد

باشد نشاید رفت آخر اگر پسندد که حال باز داشته
 بگوید است حال وی بدانند اندرین باب و اندرین
 یکی است حکم آنکه در دور از جای جای گشتن است اما
 بدانکه بودن طالع بوج ثابت و تو اندر بوج ثابت
 خداوند او داد اندر او داد بودین بعضی اندر بعضی دلیل
 و از مانع کند اندر زندان پس بگویی او در طالع دلیل
 بوقت باز یا بوقت سوال اگر سالی زیر زمین بخرید یا
 اندر و تو دلیل بود که پیش از زندان تمام نماید و هم
 چنین نیز چون اندر موقوف باشد یا اندر خانه که در فصل
 از او داد و مشرق دلیل بگردد باشد هم اندر زندان و اگر
 خداوند و سبط الحما پس باشد و خدا و تطلب بودی
 بخرید کند دلیل کند که آن محسوس را سلطان بود است

نویسند اما بانه ترین او تا د اندز بانیست
خانه چهارم است اما چون که خداوند و از نظم
دارد خداوند طبع جوپس را بجهانی قوی رسد
در جس و چون خداوند طبع زیر شعاع آید و محرق
شود و در خانه چهارم پس باشد جوپس بلاک شود
بس اگر خداوند طبع از احتراق گذشته باشد
جوپس سوار شود قوی و چون قمر زاید باشد
جوپس در زمانه و اگر قمر ناقص باشد زودتر
بهرون آید آنچه بیکبار اقبال و از طرف ماه اگر از
جنس باز گردد و بسعد میزند جوپس بگریزد و اسیر
باب دیگر که در انوار اگر رسد که حال این ابنی است
چگونه باشد طبع را دست کن و طبع و خداوند

ط

ط

طبع مبرسند زاده و خانه سوّم و خداوندش را
و در و این میان ایشان خواهد بود از خانه و خداوند
او بیکر اما چون خداوند طبع و ماه اندر رخ مقلب باشد
دلیل در که بقا باشد اینانی است ترا و اگر مخرج ثابت باشد
پایدار بود و اگر مخرج و در پس دین بود دلیل در که اینانی
شان یا سود دلیل در وفا یوه بیا بند و امانت و چون
غریب اندر طبع باشد دلیل در که از بر پسند در مخرج
و خلاف آید و اگر آنکس جوپس اندر مونس باشد از انبار
در مخرج و خلاف پدید آید و اگر اقبال ماه خداوند خانه خود
بود دلیل در که بماند شودی از یکدیگر بر سر و صواب
شوند و اگر ماه خداوند خانه خود نظر دارد دلیل در
کشتم و بنا بر وقت جدا شوند و اگر ماه خداوند خانه خود

نظر دارد و پس در آن گشتم و منارت جدا شود همچون
بینه اتصال جدا و بر طالع جدا و در آن گشتم و جدا و در آن گشتم
طالع اگر طرش از تثلیث و تپس باشد خشنودی
جدا شوند اگر بعد از تپس بود و بنا نشود و
بود و اگر اتصال پس باشد هم خوشی جدا شوند و چون
کوکب بعد از خانه دوم باشد و میل در هر کواکبات
بود باشد و چون المذاهم کوکبی باشد پس بگو
خداوند خانه دوم و حال وی و سعد و خپس وی از
اینجا حکم و هر کواکم که در اینجاست باشد یا سبب برین
وی ناطر باشد یا بوی باشد و قس چون جداوند
خانه اش اتصال دارد و میل کند که تمام جدا شوند
و یکی با یکی وضوت باشد و از یکدیگرشان نفع باشد

مرا

مگر که سعدی نظر دارد یا سعدی این باشد که خوش است را بکنند
و چون سعد از این بیرون رود با یکی وضوت کنند
آخر اگر کسی برسد که میان با یکی است صد شود یعنی
بگذرد او بر طالع و جداوند قس که اتصال دارند
پس پس تثلیث و با آن قبول باشد و میل در هر
بر صبح و شب و خشنودشان از یکدیگر و همچنین
چون ایشان را اتصال باشد بگو یکی نفع کند و پس در سبب
میانی صبح افتد که اتصال از تپس و مقابله باشد
و پس در هر که در منارت و با خوشی باشد و اگر اتصال
سعد باشد و پس رضای تمام دهد و اگر اتصال پس باشد
و این شش و مگر باشد آخر اگر کسی برسد که در منارت
بی روم چگونه بود طالع و اراست کن و وجه طالع بر سبب

۶۷

۷۷

چنگاه و سپاسی از کوب زمان کار پس اگر هر دو
کار را با یکدیگر اتصال در نظر باشد بتدیس باقیست
و یکی از ایشان دیگری را قبول میکند دلیل که صحیح
افتد میان ایشان پس یکی از آنها صحیح از آن باشد
دلیل می اتصال کند و چون اتصال ترمیم و مقابله بود
یکی از ایشان بس منتهی است پس اگر یکی دلیل راجع
باشد یا اندر بیوط یا اندر خانه ششم یا ششم و
دوم و دوازدهم کند و مگر بایستش و اگر اندر خانه
دوم باشد بفریبند و مالش بستند و اگر در خانه ششم
و دوازدهم باشد دلیل هر که این کند شش نگاه باز
و از شش و اگر اندر ششم باشد هلاک کند شش
و اگر در خانه ششم بود و راجع بود که از بعد امان بگریزید

در هر جایگاه که دو کوب اتصال از یکدیگر بکوی سحرشان
دفع کند پس بر پسند رخ بند خاصه چون نظر
مقابل و ترمیم بود و چون قبول باشد از خصم افتد
و اگر یکی تحت است افتد و چون خداوند طالع اندر ششم
باشد قوت بر پسند زنا باشد و چون خداوند طالع
اندر ششم باشد قوت بر خصم را بود و چون خداوند طالع
اندر ششم بود اتصال دارد خداوند ششم هلاک
کوب که خداوند ششم است نجاست پس اینها نیز دلیل
هلاک خصم باشد و آنچه بدتر باشد که خداوند آن
اینها پیش باشند و قبول کنند و چون طالع خداوند
مستم باشند از هر دو سبب پس کن نازد و نیا ترا نماید
بود که روز جزب انکار کند و چون هر دو انور و توبی

خداوند

که آن روز میل کند که جبهه محضوت بسیار مانده و
 و هر که آمد که بزور تر است قوه ویراست و چون آفتاب
 باقر اندر خانه دهم باشد قوت مرزونه و آغاز کند
 حرب بود و چون سعدی اندر چهارم و نهم
 قوت مرضی را باشد اما بودن شش
 زیر شمع و میل را بر قوتش بدوستان و مکر
 پس اگر سعد باشد بر شمع و میل کند بر دادن
 حق و راستی و بودن ماه اندر آغاز حرب اندر دوازدهم
 و ششم و میل کند بر رسیدن سپاه و جنبش
 و بچین خداوند خانه ماه و خداوند خانه اعتبار چون
 اندرین دو خانه افتد عین باشد و بچین بودن آفتاب
 و ماه در آخر برج بر بودن خداوند طالع اندر بیوط و

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مخترق و میل نهیمت کند و هر یک که خوش دیدار و
 اجتماع و استقبال که پیش از سوالست و میل نشویش
 و ترس و فرح باشد اندر شکر سبب نگاه کن بگوایب
 هر که آمد که برتر کرد قوه ویرا باشد پس اگر هر دو
 اندر هم برابر باشد بر یکدیگر کفر نیاید و نیز بنگارند
 هر که آمد که اندر برج عقب بود وی ستم باشد و اگر در
 جسدین باشد بر یکدیگر بودن نباشد و اگر در جسدین
 باشد قوی تر باشد بچین آنرا که در میل وی اندر شرف
 باشد قوی تر باشد از آن که در میلش از خانه خویش
 باشد و از آنکه اندر حد خویش است قوی تر از آنست
 که اندر وجه خویش و آنکه اندر وجه خویش است قوی
 تر از آنست که اندر شکسته خویش اما بعض حکما

مثلثه را قوی تر از وجه و در شش اندوز بهترین دلیل است
 باشد که خداوند جایش بود نظر دارد و ضعیفتر از آن
 باشد که لوکب اندر مویط باشد و خداوند همانا شوی
 نظر ندارد و چون طالع و قوس هر دو فاسد باشند
 دلیل دید که آن حرب آغاز کنند تا سرب رونده
 به نیت شود و قوه هر خصم را باشد و اگر خداوند
 در هم اندر محتم باشد قوه هر خصم را باشد و اگر خداوند
 اندر دهم باشد قوه هر خصم را باشد و در دهم را
 اما هر که ام دلیل را که نظر دارد و با وی باشد دلیل
 و در بر قوت و هر که ام دلیل را که نظر دارد و در
 مردی را ضعیف باشد و نسبت رسد و اگر خداوند
 طالع با خداوند تقسیم هر دو اندر یکی بیج باشد اندازد

بیج هر که ام را بره باشد آن قوی تر باشد اما بودن
 مرغ و زحل اندران طالع دلیل در بر ضعیف حال بر بسته
 و آغاز کنند و چون طالع دلیل حرب باشد آغاز حرب
 بگر و دریب باشد و عطارد و زهره بجزین دلیل حرب شتری
 باشد و شرف بود و اگر اقیاب دلیل حرب باشد کردن
 کشی و جیاری باشد و اگر دلیل حرب زهره بود کوه و جیات
 بود و چون دلیل حرب قر باشد بیکو ترین و جی شین
 رود اما هر یکی حکم کن باندازه جایگاه وی و چون مرغ
 و عطارد اندر وسط السماء باشد پاک از مویط است مظم
 هر آغاز کنند حرب را بود اگر مرغ تنها بود محتمه باشد
 و اندر محتم دلیل دید که هر دو خصم بر یکدیگر ترسند اما قوه
 ترین در مسلمانان بود که اندر طالع بود و باز دهم آنجا هم

انگاه در سیم باشد و خانه سیم ماه را یکی است که خانه
فرج و سیم اما دهم و دوازدهم و ششم و ششم است
و ششم و دوازدهم ضعف ترین خانه است و پیش
برین خانه آید اندرین دو خانه قوت زحل و مریخ دارد
و زحل اندر دوازدهم و مریخ اندر ششم اما پیش از
قوت انچه باشد که ز این سیلاب باشد سیم اندر که
خوشتر است چون دلیل برین حال باشد قوت کند اما هر گاه سیم
باشد اندر برج زوری و اندر طلوع زوری قوی باشد
و چون مریخ سیم باشد و اندر برج پیشی قوی باشد
اما همه اسباب حرب مریخ بار بسته است بگر
بحال دی و جایگاه وی اندر طلوع و ضد او طلوع و ضد او
هفتم و برج سیم اما کین حرب دشمن وی

بسیار

بسیار از ماه و حال باید که پیش از آن کوکب که ماه
از و نصف است که دلیل انهار گفته حرب و برست است
و نیز بدان کوکب مگر که ماه از و نصف شده است و اتصال
دارد و چون قوت با اتصال باشد نگاه بکنند او طلوع
و خداوند تعالی و جایگاه نظارتش با یکدیگر و باره سنده
کان مرایش از اجناس باید کرده شده و انچه حکم کن که مریخ اندر
شرف خود بود یا اندر شرف آفتاب دلیل بر آنکه جنگ
قوی باشد و خاصه که اندر وسط السماء باشد خبر این مریخ
و مریخ بر سپید و چون اندر طلوع باشد مریخ کمتر ازین باشد
و اندرین خانه مریخ کمتر و چهارم خود بر سنده باشد
اما چون برج ثابت بود و چنانکه قوی باشد و اگر در حین
باشد جز با حرب باشد و اگر برج مثبت باشد و قوی بود

ولیکن برینادی اما بودن مرغ اندر میزان و سلطان
دلیل دیگر که اراجیف اندر میان سگر بود و چون مرغ
یا اندر حرب باشد دلیل بر که زود مانده آید و چون مرغ
بزیز شجاع باشد بگر و فرب باشد و بودن مرغ جایگاه بد
باغ حرب و انجام حرب دلیل بر بحالت برید آید
اندر لشکر اما چون مرغ نجیب بر باشد و معدی بوی ناظر
باشد از جایگاه حرب دلیل بر در فضیلت سپاه را
و چون مرغ اندر طالع باشد یا بعدی بخارنه یا نظر در دلیل
دیگر که بر سپنده و در زنده حرب ممالک شود و بودن مرغ اندر
وسط الهام دلیل بر قوت مرغ حرب را و چون ماه اندر
طالع باشد و مرغ اندر نهم یا مرغ اندر طالع باشد و ماه
اندر نهم نگاه آغاز کند حرب یا حرب در فته باشد بشیخ

مورد دیگر

شود و نیز بسبب موعظ در ماه و بطالع آید و خدا و طالع
سین بسیار نکند یک طالع یا نهم هر یک از دیگر باشد
و دیگر بیشتر از اندر دیگر و حیدر اندر آن کرده بیشتر باشد
و نظر مرغ عباد و قوت آغاز حرب دلیل از طوق سخنان مرغ
و هر دو نظر مرغ با افتاب دلیل کند بر قوت سپاه
و بودن مرغ اندر طالع دلیل بر آغاز کننده حرب را اگر
کسی رسد که خارج را اینم که بر سلطان برین آمده است
حال وی چگونه باشد سلطان طالع و ماه و مرغ خارج با
باشد و افتاب و خانه نهم بر سلطان را بنگر بر دلیل
هر که ام که قوی تر باشد حکم جان کن که یاد کرده شد
و بود خداوند طالع در نهم دلیل بر بار بسببکی تمام
شان حرب و همچنین افتاب ماه نهم دلیل بر دیر شدن

حرب بود آخر اگر از جنوب پرسد اما بدانکه مرغ از ده درجه
نور یا نوره درجه باشد بود و از ده درجه نور شمالی بود اما
بسی مرغ را نگاه کن بر وقت حرب که کدام ربع است
ازین درجه که یا ده کرده شد پس اگر مشرقی باشد بیان
روی باید بودن و اگر جنوبی بود بجهنم و مغرب شمالی
بجهنم تا طرف و غلبه تر باشد این احکام سپیده است
آخر اندر حصار گرفتن امامین حال را جانن باید که زحل را
اندر طالع معتاد کنی و مرغ را بتسدیس مگر نه بزحل تیر
ماه را بتسدیس مرغ نگاه دار و سهل السعاده خانه عمل کن
تا نیکو باشد آخر طالع بنه درت و مرغ اندر معتاد
کن و ماه را نکرده مرغ بتسدیس یا بتلیث اما اگر ربع
مربع باشد و سیل یا برد شوری حرب و خون و کزولک

قول

قول آخرین الهوا بس اما چون حرب خواهی افست
باید که مثبت نظر سوی بهرام کنی که اگر روی بهرام کنی
بس بر دشمن طغنی را بی اصل نسبت که نسبت مشرقی
و مغربی و جنوبی و شمالی بدانند آنکه یا در کوهیم اما جهد
باید کردن تا بویست جنگی طالع جهنم ساری که خداوند
خانه منعم اندر طالع بود تا خصم بدست تو آید و اگر بهرام
بد حال باشد تیر همین فعل کند و خانه جهنم جار حریست
یا جای بهرام اما چون پرسنده خداوند حصار باشد پس
حصار او تا طالع بدانند استواری حصار باشد اما آباد
و ویرانی حصار ازین چهار آواز بود بدید آید از سعدی
دخسی که درین چهار آواز باشد اما چون خصم می
خداوند منعم شود و وسط الساران چیز که اندر دست سپید

اگر پیش از طلوع باشد یا اندر دوام یا اندر و از دم
 باشد و میل نه که این حصار کش ده شود و اما اگر اندرین
 او تا چهار و تا پنجم باشد و میل بر دوشوی کرده
 شدن آن حصار و در پس از پس اندر حصار کش
 یا یا زده و میل نه که برمود آن دشمن و اگر پیش از
 و هم بود هر حصار در را پدید آید و اگر بعد از آن چهارم
 باشد یا از حد او نماند و بطالع بر افروزی و از طلوع بکن
 هر یک که برسد این باشد **سهم الغنم** بگیر روز از
 سهم الغنم تا سهم السعاده و در ج طالع بروی افروزی
 و از طلوع بکن هر یک که برسد این بود و نسبت مخافت
سهم الغنم بگیر و روز از مشتری تا زحل و در ج طالع
 بروی افروزی و از طلوع بکن و نسبت مخافت **سهم المصالح**

الحمد لله

بگیر

بگیر روز از در ج اجتماع تا در ج قمر و در ج طالع بروی
 اگر مولود و اجتماع بود و اگر استقبال از در ج استقبال
 تا در ج قمر و در ج طالع بروی افروزی و از طلوع بکن
 و نسبت مخافت **سهم المال** بگیر روز از هم شب از
 صاحب بیت المال و در ج طالع بروی افروزی و از طلوع بکن
سهم التزویج بگیر از قول امین از اوقات تازه
 و در ج طالع بروی افروزی و از طلوع بکن آخر قولی هر
 بگیر از قمر تا مرغ و در ج طالع بروی افروزی و از طلوع
 بکن **سهم زمین** بگیر از زحل تا زهره و در ج طالع
 بروی افروزی و از طلوع بکن و نسبت مخافت **سهم الموت**
 بگیر از ماه تا در ج بیت الموت و در ج طالع بروی استیاری
 و از در ج بکن بکن در ج زحل **سهم سانی** اگر بپسند

از خط و سنگی و افشام حایت مولود را یکبار از درجه زحل
 تا درجه خداوند اجتماع پس اگر مولود اجتماع است از
 اجتماع و اگر استیصال است از استیصال و درجه طالع اول
 انزای و از طالع پنجم **پنجم ماری** بگیر بر روز از درجه
 زحل تا درجه مریخ و درجه طالع بروی انزای و از طالع پنجم
پنجم بگیر از خداوند برجه تا درجه پست ایسفر
 و درجه طالع بروی انزای و از طالع پنجم **پنجم** سفر
 بگیر از درجه زحل بر روز تا پاره درجه سرطان و درجه
 طالع بروی انزای و از طالع پنجم و شب خائف **پنجم**
 که بشنوی و نایم که راست یا دروغ بگیر مودن از طالع
 تا درجه طالع بروی انزای و از طالع پنجم
پنجم عثمان بگیر از درجه زحل تا درجه مریخ و درجه

طالع

طالع بروی انزای و از طالع پنجم **پنجم** بگیر از روز از
 خداوند خانه و شمش تا درجه خانه عثمان و درجه طالع
 بروی انزای و شب از طالع پنجم **پنجم** و **پنجم** بگیر
 و شب از درجه زحل تا درجه عطارد و درجه طالع بروی
 انزای و پنجم **پنجم** درخت نشانه و کشت و زری
 بگیر بر روز شب از درجه خداوند ان خانه چهارم تا درجه
 زحل و درجه طالع بروی انزای و از طالع پنجم
پنجم بنده خریدن و فروش **پنجم** بگیر بر روز از درجه
 سم السعاده تا درجه خانه نندکان و درجه طالع
 بروی انزای و از طالع پنجم **پنجم** **پنجم** دست
 بگیر بر روز و شب از درجه ماه تا درجه عطارد و درجه
 طالع بر انزای و از طالع پنجم **پنجم** این بود **پنجم** دست

بگیرد و از درجه **سپه** **المعاد** تا درجه **سهم** **الغیب** **المکار**
 خداوند چهارم نکرده بود یا اندر چهارم باشد و سیل
 دهد بزرگد شخی بدید آید و آن حصار را بکشید یا حصار
 دیگر کند و انجا پیستند و باز بگر با اتصال **تس** **اکراه**
 به **ترسیع** **زحل** باشد **دیل** **ده** از **هر دو** **کره** **اسیر**
بسیار باشد و اگر **ماه** **ترسیع** **میخ** **بود** **دیل** **ده** از **هر دو**
کره **اسیر** **بسیار** باشد و اگر **ماه** **ترسیع** **میخ** **بود** **دیل**
ده **بر** **بسیار** **کشتن** **در** **خمد** **دن** **اما** **اگر** **بدان** **وقت**
که **ترسیع** **میخ** **و** **زحل** **باشد** **یا** **تس** **ان** **عقاید** **باشد**
این **دو** **کوکب** **را** **دیس** **کند** **بطرقت** **و** **ضیاک** **و** **یا** **قوت**
و **اگر** **خفا** **باشد** **که** **اندر** **حصار** **باشی** **و** **ناگاه** **ضعی** **بدید** **آید**
بسیار **بدان** **وقت** **که** **خشم** **را** **پنی** **از** **بقای** **بگیر** **و** **صورة**

طالع

طالع راست کن و در **ج** **طالع** **در** **س** **کن** **و** **بگو** **تو** **اگر**
قر **قوی** **باشد** **و** **اندر** **س** **زل** **داخل** **باشد** **دیس** **ده** **بر**
نصره **دقیق** **و** **زی** **مرا** **سیده** **را** **اگر** **تس** **میخ** **بود** **طغر**
در **حصاری** **دا** **باشد** **خاصه** **بدان** **وقت** **که** **تس** **را** **اندر** **س**
خارج **باشد** **پس** **اگر** **خدا** **و** **طالع** **یا** **خدا** **و** **تس** **میخ**
بود **سختی** **نکرده** **باشد** **دیل** **ده** **بر** **ص** **و** **اشی** **اگر**
خدا **و** **تس** **میخ** **بود** **دیل** **ده** **بر** **ص** **اگر**
در **مخ** **تس** **میخ** **کند** **اگر** **خواهی** **که** **بطلی** **که** **کند** **از** **س** **پس**
بگیر **سال** **بزرگ** **و** **تمام** **شده** **و** **بینه** **بخت** **و** **بود**
از **وی** **کن** **سپس** **انجا** **مانند** **بوجانبه** **و** **یکی** **جاری** **را**
کن **و** **یکی** **را** **بصیغ** **کن** **و** **انگاه** **هر** **دو** **را** **محل** **سپس**
انجا **شود** **از** **س** **حوت** **باز** **گونه** **بشهر** **هر** **سج** **رای** **کان** **جی**

در جریه هر جا که کم از پی باشد بدان طرح و بدان درجه
 کید اینجا باشد **باب در زدیة** اما بدان از زدیة
 یا کم شده صورت طالع بنه الحانه روی سوی مشرق کن
 و کافکن که ماه را یکی یا بیس زدیة یا کم شده را بدان
 روی طالع کردن که قمر باشد و صورت اینست مثل
 اما باید که بدان که ماه از بیسی باز کرده و سیدی اتصال
 کند دیگر کند بر سنده را کم شده باز یا بیس اگر ماه
 باز یا بیس اگر ماه از سیدی باز کرده و خنسی بوند
 و میل دهد که آن زدیة یا کم شده یا کثیره و شوار بیست
 اید و اگر بیست آید در جمل طالع بیس یا بد و هم پدیدار
باب در صاعدی و رابطی اولک اما بدان
 هر کوی اند طالع باشد یا بو بط الحاصد بود و طبع

و طبع او گرم خشک بود و اندر ربع نر بود و قوی حال
 و باز از وسط السماطالع تا بنقش یا طبع او گرم
 و تر بود و باز از معتم تا جرم طالع رابط بود و در نده
 باشد تا یکی و طبع او سرد و خشک و باز از چهارم طالع
 صاعد باشد و طبع او سرد و تر باشد و در نده باشد
 از تاریکی و روشنایی **باب** در معرفت طالع اما به اوقات
 طالع و میل فریده باشد و معتم و میل فریده باشد
 و چهارم میل آن چیز باشد که بود و شنید و در نیم میل
 به آن چیز باشد **باب در معرفت قوس النهار**
 اما طالع در جفتار با از کم کن آنجا باشد قوس النهار
 باشد و هر قوس النهار را از سیده کم کن باقی وی
 قوس السیل باشد بیس را دور احاطه و تصنیف کن

نیم اول قوس النهار را بر طالع آن روز بر افزای قوس
مطلع بخو طالع نصف النهار بیرون **آخر** در معرفت
قوس النهار عمل اما درجه دقیقه مطلع اقباب را با وی
باز از نظیرش کم کن سبب آنجی بماند قوس النهار بود
سپس قوس النهار را از سید و شپت کم کن آنجی
بماند قوس النهار بود باز نصف قوس الیس را بر قوس
النهار افزای طالع نصف الیس بیرون آید مطلع اقباب
با وی یا کم تا نیز در پست شود باز آن نصف دیگر را
بر جملة حساب افزای طالع اقباب بود باز اگر
حساب از سید و شصت افزون شود دورا
از وی کم کن و باقی را در مطلع الجوی مطلع آن روز
کو خدای در نصف النهار افزای طالع نصف النهار

پروند آید یا از نیمه دیگر را بر قوس النهار برین حساب
طالع غروب اقباب بیرون آید **باب در شستن**
نجم بدانکه این عمل مانند دستا پست و شستن
وی حیانت که در سه درجه و پست دقیقه یک نیمه بود
اما پست درجه و شش زهر بود وی درجه نه نیمه بود
اما رسم وی آنست که از هر یک یکم نهد تا در طالع
مر هر برجی را نه نیمه آنجی جمله شود و در زده کمان بی افق
آنجی باقی ماند از سه حمل سخن هر برجی را یک نیمه هر برجی که
شمار تمام شود نهیم انداز آن برج باشد و خداوند برج خداوند
نهیم نیمه بود مثل وی حیانت که طالع حمل است
باز زده درجه و ده سه نیمه باشد و پنج درجه یک نیمه
نجم بود و جملة چهار نیمه باشد پس از هر حمل یک نیمه

در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است

نویسند اندر اسد باشد **باب** اسپاسم اول السعده
بگیر روز از دره آفتاب تا درجه ماه در درجه طالع بروی
افزاینی و از طالع سخن تا برج را یکی یکی کان ایجا که
برسد و شماره قام شود سپاسم سعاده ایجا باشد و شب
خالی **باب** الغیب بگیر از درجه ماه تا درجه آفتاب
در درجه طالع بروی افزاینی و از طالع سخن تا یکی یکی کان
هر یکی که برسد الغیب ایجا باشد **باب** التمثال
والباقی بگیر هم روز و نیم شب از درجه ماه تا درجه طالع
بر روی افزاینی و از طالع سخن ایجا که برسد ایجا بود **باب**
تشریح الکواکب و تفریها اعیان این چون اختر کیوان
پیش از خورشید بر آید شرقی بود و چون پس
از خورشید بر آید غربی بود و چون میان خورشید

در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است

و کوه

در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است

و کیوان نیست درجه مانند کیوان نام پذیر شود و چون
از کیوان صد و بیست درجه بگذرد کیوان مستقیم شود
و چون میان خورشید و کیوان صد و بیست درجه باشد
راجح **اورز** چون میان خورشید و اورز درجه پانزده درجه
ماند نام پذیر شود و چون مشتری و خورشید از اورز در
صد و بیست درجه در گذرد مستقیم شود و چون خورشید
بصد و بیست درجه اورمز و پس در راجح شود **باب** ام
اما چون خورشید بیست درجه بهرام رسد نام پذیر شود
و چون خورشید بیست درجه از بگذرد راجح نشود
و باز میان خورشید و بهرام نود درجه مانند مستقیم
شود و چون خورشید نود درجه را در ماند و میان ایشان
مشت درجه باشد نام پذیر نشود و چون مشت درجه از بگذرد

فوق الحوت
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است
در ماه اول از هر ماهی که در این کتاب مذکور است

در گذر راج شود باز میان خورشید و ماهی چنان
 و نه درجه باشد مستقیم شود و چون تیرم خورشید را
 در یاد و میان ایشان یک درجه مانده ناپدید شود
 و چون تیر از خورشید بیست و هشت درجه دور شود
 نیز راج شود و باز که چون میان خورشید و تیر بیست و نه
 و هشت درجه مانده تیر مستقیم شود **باب معرفت البلدان**
 چون آفتاب سیر کند از ارض را از نو در رود
 و آنچه بماند عرض آن بلد بود و چون آفتاب پلکان
 بود بیست و چهارم کم کن و چون بیست و چهار بود بیست و چهار
 پنجاهی عرض آن شهر بود و از تقاطع بیست و چهار است
 و نسبت میزان هم بازده **باب درجه استقامت**
و رجعت کواکب اما چون راج شود بیست درجه

باز کرد

باز کرد و یعنی بیست درجه رجعت وی باشد و این چهار ماه
 دهم بود و ششمی چون راج شود ده درجه باز کرد
 و این چهار ماه صد و بیست روز بود و منتهی چون راج
 بیست درجه باز کرد و این سه ماه و پنجم صد و پنجاه
 بود و چون ز نهاره راج شود چهارده درجه باز کرد
 و رجعت وی چهل روز بود و طارده چون راج شود
 بیست درجه باز کرد و رجعت وی بیست و سه روز
 باشد **مثال** عرض تیر در وسطی و در شش
 کواکب اما طارده بر ششمی باصل در شش آید و آفتاب
 و زحل باصل در شش و تقریباً باصل در شش اند اما طارده
 و ششمی باصل در شش اند و ششمی باصل در شش در دست
 اند و هم در شش اند اما نوازه اتصال ایشان مثل این دو

در چهار رکن و دو از ده قاعده بنا و **رکن اول**
در میان عمدهات نقطه آنست که قابل تمس نباشد نه
در طول و نه در عرض و نه در عمق و او نهایت خط باشد
و خط آنست که قابل تمس باشد در طول بس او نهایت
بسط باشد و بسط آنست که قابل تمس نباشد نه در طول
و نه در عرض نه در عمق و او نهایت جسم بود و خط مستقیم
آنست که نقطه مفروضه و عمده بر نقاط یکدیگر باشند
چنانکه اگر در امتداد شعاع بصیر واقع شود حرف او
میانهای او را بیوشتند و بسط استوی آنست که
در مجموع جهات او خط مستقیم توان فرض کردن و
چون دو خط مستقیم در یک سطح جان باشند که
اگر از یک زاویه در جهت مخالف آنها به اجزای کشند یکدیگر

مستقامتی شوند برین صورت **قاعده**
خط را استوار این خوانند و چون دو خط همبند یکدیگر
شوند بر استقامت همه یکدیگر که گوشه سطح را در میان
گیرند از زاویه سطح تا میسر و هر یکی را از آن دو خط
ضلع آن زاویه گویند برین صورت **قاعده**
و اگر احد الخطین جان دیگر جان مستقامتی شوند که این
زاویه که بران دو خط او حاصل شود یکدیگر است و بی
باشند هر یکی از آن دو زاویه را قائمه خوانند و هر یکی
از آن دو خط بران دو زاویه باشد برین صورت **قاعده**
و اگر آن دو زاویه یکدیگر است و بی باشند بر یکدیگر موازی
و اگر یکدیگر را حاده خوانند برین صورت **قاعده**
و شکل آنست که او را یک خط یا زاویه احاطه کرده باشند مثل

دایره و قطعه دایره و مثلث و مربع و غیر این قبیل
 تعارضت و تضاد ایشان در ارکان بنامین بیاید
 مثلث الله تعالی خود **رکن دوم** در بیان مساحت
 مثلثات یعنی اشکال که از اضلاع مستقیم محیط باشد
 بود یکی هر یکی را از آن به خطی ضلعی خوانند و هر ضلعی را
 بنسبت زاویه که در مقابل او است و زاویه که در مقابل
 هر کدام از آن زاویه که در مقابل او است بر وی خود اترجیح
 کند آنرا قاعده می نامند و چون احد الاضلاع مثلث
 را قاعده می شمارند در ضلع باقی را ساق می خوانند پس
 مثلث با اعتبار الاضلاع یا متساوی الاضلاع باشد
 یا متساوی الساقین یا مختلف الاضلاع و باعتبار الزوایا
 حاده الزوایا یا قائمه الزاویه یا منفرجه الزاویه باشد



قاعده

قاعده در مساحت مثلث متساوی الاضلاع هر یک
 که از نصف احد الاضلاع او محیطی مستقیم اخرج کنند
 آنرا زاویه که مقابل او باشد و آن خط را در نصف احد الاضلاع
 او ضرب کنند هر دو حاصل شود مساحت آن مثلث باشد
 مثلث در مثلث است و هر که متساوی الاضلاع است
 از نصف ضلع هر دو که نقطه است خطی اخرج کنند تا زاویه
 همچون خط انیسوی آن خط را در نصف احد الاضلاع ضرب
 کنند آنچه حاصل شود مساحت مثلث است و بیاید
قاعده به اکثر مثلث متساوی الاضلاع است به حاده الزوایا
 میباشد **قاعده** در مساحت مثلث متساوی الساقین هر یک
 او است که از نصف ضلع مختلف خواهد در برابر اترجیح
 الساقین خواهد نویسد هر خطی اخرج کنند تا زاویه



که مقابل آن ضلع است و آن نظار در نصف آن ضلع ضرب
 کند هر چه حاصل آن مساحت آن مثلث باشد مثلثش
 در مثلث است که دو سابق است از یکدیگر بر این چون
 در نصف ضلع است که در از ترست چنانکه در شکل اول
 یا که تا به ترست چنانکه در شکل دوم تا در اینجا خطی خارج
 کنند بجز آن خطی و از آن نصف ضلع به ضرب کنند
 در هر دو صورت مساحت مطلوب حاصل شود **قاعده**
 در مساحت مثلث مختلف الاضلاع سابقه است که مجموع
 ضلعین اقصرین را در نصف اضلاع باقی ضرب کنند و
 حاصل ضرب را بر ضلع ثالث اطول تحت کند و خارج
 قسمت را همان ضلع ثالث که کنند و نصف باقی بگیرند
 پس بعد از آن اطراف اقصرین اقصرین بر ضلع


ثالث

ثالث اطول بر نمایند هر جا که است که اینجا بر او بر مقتضای
 معادله خطی خارج کند و آن خط را در نصف آن ضلع اطول ضرب
 کنند آنچه حاصل شود مساحت آن مثلث باشد مثلثش در
 مثلث است که مختلف الاضلاع است ضلع ب را در ده
 که فرض کنند و ضلع ا را در دوازده که فرض کنند
 چهار ده که جسم مجموع ضلعین اقصرین را که مساحت و دو
 باشد و در فصل احاطه علی الاخر یعنی در دو ضرب
 کنند چنانچه چهار باشد و این حاصل را بر چهار ده که ضلع اطول
 قسمت کنیم پس به وسیله بدو که از آن چهار ده که حکم کنیم
 دو و شش سیع تا در پس بعد از آن نصف باقی
 یعنی پنج و پست سیع از طرف ضلع ب که اقصر ضلعین اقصرین
 است بر ضلع ب که به پنجادم هر جا که رسید از اینجا بر او به

اخطای اخراج کنیم چون خطاه و آن خطه از نصف ضلع بود
 در معنی ضرب کنیم چه حاصل شود مساحت مثلث مکور باشد
تنبیه این در مساحت مثلث است که نمودار او را
 در نصف فاصله ضرب کنند هر چه حاصل شود مساحت مثلث
 باشد پس اگر مثلث قائم الزاویه باشد خواهد مساوی
 باشد یعنی و خواست مختلف الاضلاع چون احوال ضلعین را
 از آن ضلعین در نصف آن دیگر ضلع ضرب کنند آنچه
 حاصل شود مساحت آن مثلث باشد فایده در مثلث
 قائم الزاویه اطول اضلاع و بر قائمی باشد و ضلعین
 اقصی ضلعین او **قاعده دیگر** اگر خواهد که بداند
 که مثلث قائم الزاویه است یا نه ضلع اطول را در ضلع
 خود ضرب کند و حاصل را نگاه دارد پس هر که از ضلعین



باقی




باقیمین را در ضلع خود ضرب کند و حاصل ضرب هر دو را
 جمع کنند و مجموع را بر آن حاصل ضرب نسبت دهند
 اگر یکی یا مساوی باشد مثلث قائم الزاویه باشد
 و اگر مانده **پس** در مساحت غیر مثلث است از آنکه
 مستقیم الاضلاع و آن بر دو قسم است **قسم اول**
 در مساحت هر جانب یعنی شکل که این زاویه ضلع
 مستقیم خط باشد پس اگر هر چهار ضلع با یکدیگر مساوی
 باشد و هر چهار زاویه قائمه باشند برین صورت **صورت**
 آن مربع خوانند و اگر اضلاع مساوی باشند اما زوایا
 قائم نباشند برین صورت **صورت** آن از این
 خوانند و اگر زوایا قائم نباشند و اضلاع متفاوتی باشند
 برین صورت **صورت** آن از این طریق گویند

و اگر نه اضلاع مستوی باشند و نه زوایا قائمه بکنند هر دو
 ضلع مقابل متساوی باشند برین صورت 

 از آن شبیه المعبین گویند و اگر بغیر این صورت باشد از آن
 منحرف گویند و صورت آن بسیارست قطر شکل آن خط
 را گویند که اصل باشد در میان دو زاویه که مقابل یکدیگر
 باشند **قاعده** در مساحت مربع قاعده اش آنست
 که اضلاع او را در هم ضرب کردی ضرب کنی با یکدیگر
 آید مساحت آن مربع باشد **قاعده** اگر شکل بیابند
 مستوی الاضلاع و بتواند که آن شکل قائم الزوایا است
 مربع یا معین هر دو قطر او را به چناند اگر متساوی باشند
 مربع و اگر نه معین **قاعده** در مساحت مستطین چون طول
 و عرض ضرب کنی حاصل او حاصل شود **قاعده**

در مساحت معین چون احد قطرها او را در نصف قطر
 دیگر ضرب کنی آنچه حاصل آید مساحت معین **قاعده** در مساحت
 شبیه المعبین هر دو قطر او را به یکدیگر حاصل کنی
 تا بدو مثلث متساوی شود و بس هر یکی از آن دو
 مثلث بان قواعد که در مثلثات که شش است مساحت
 کنی مجموع مساحت آن دو مثلث و در مساحت منحرفات نیز
 قاعده همین است **تنبیه** پوشیده نیست که در درجات
 سابق بهین طریق مساحت معلوم توان کرد **قاعده** اگر
 در میان مستطین و شبیه المعبین المثلثاتی واقع گردد
 بهمان طریق که در فرق میان مربع و معین گفته شد شبیه
 ارتفاع کرد **تیسریم** در استیلا که شش الاضلاع
 مثل شش و سیدیس و غیر ذلک **قاعده** آنست که اگر شش زوایا

مثلثات قسمت کنند و هر یکی از آن مثلثات را با یک
 معلوم صحیح بسازند آن مثلثات مساحت ایشان باشد
 مثلثات برین صورت  فون منقسم
 کرد و چون هر یکی از این مثلثات مساحت کنند و بر او
 جمع آرند مساحت مقسوم باشد و مسدسین چهار مثلث
 منقسم شود برین صورت  و البته علی هذا
 العکس **در حساب** در مساحت غیر مستقیمه الاضلاع
 دایره شکلیست که او را این نظم مستقیمه محیط باشد چنانکه
 در میان وی نقطه باشد نقطه که اگر از آن نقطه بان محیط
 خطوط اخراج کنند همه مساوی باشند برین صورت
 و آن نقطه میانه را مرکز خوانند و هر یکی از آن خطوط نصف
 قطر خوانند و هر خطی که دایره را دو باره کند خواهد بستادی

و خواه غیر منت وی از آن در خوانند و آن خط که دایره را
 دو نیمه راست کند قطر باشد و بعضی از محیط دایره
 قوس گویند و قطع دایره شکلیست که از او تری قوس
 محیط باشد خواه نصف دایره باشد خواه کمتر خواه
 بیشتر برین صورت  و هر خط که از نصف قوس
 قطع نصف و خط مستقیم اخراج کند از اسم
 خوانند و قطع دایره شکلیست که او را دو نصف قوسی
 بیشتر از نصف تا کمتر احاطه کند برین صورت و هر خطی
 که او را دو قوس که هر یکی کمتر از نصف بود محیط باشد
 از بعضی و اهل علم گویند و او را دو قطع باشد یکی طول
 و دیگری اقص برین صورت  و چون دو قطع
 مختلف در یک دایره یک جبهه بر یک دایره برین صورت  فصل

در مثل تختی که بر برج است شبکه و اقل است از
 دو برج تختی هر چه باشد در مثل در خارج شکل نویسم
 و اگر ضربی باشد ضغری نویسم و این اول حاصل ضرب
 باشد بعد از آن جمع کنیم اگر فاقی را که ما بین دو خط موازی است
 که بر بالای مثل مذکور است و حاصل را بر این را این
 اول نوشته بودیم نویسیم اگر که از ده باشد و الا انا
 نویسیم و از برای هر شش یکی بر حاصل جمع از قام خط
 مورب که بر بالای است افزایم و بچین جمع کنیم آنچه
 در خط مورب باقی است در خط حاصل نویسیم
 تا عمل تمام شود و اگر یکی از خطوط مورب عددی باشد
 و از سطر دیگر نیز بر این سطر ضربی رقم کرده باشیم
 یا جمیع از قام این سطر سطر دیگر فرود شده باشد

یا ضغری نویسیم مثلش خواستیم که ضرب کنیم عدد
۱۶ **۷۰** در این عدد **۳** **۵** **۲** شکل کشیدیم
 بر وجهی که گفتیم و مضروب و مضروب نیز را در فوق
 پس برش نوشتیم بعد از آن ضرب کردیم صورت نوشت
 که در مرتبه اول و اقل است در صورت دو چهارده
 شد چهار را در مثل تختی از مرتبه که در مابقی هر دو واقع است
 نوشتیم و ده که صورتی در مثل تختی فوقانی نوشتیم
 باز رفت را در ضرب کردیم و جمع حاصل شد چهار
 مثل تختی مابقی هر دو نوشتیم و بی را بصورت سه
 در مثل فوقانی و بچین نوشت را در چهار صورت که در مرتبه
 در مثل حاصل شد این نیز همان صورت در مابقی نوشت
 نوشتیم و بچین عمل کردیم مانند که در مرتبه نوشتیم

و حاصلش را نصف آن کرده در آنجا در برابر اول و دوم مقوم
 و آنرا در آنجا در برابر اول و دوم مقوم
 یافت شود و در برابر اول و دوم مقوم
 مقوم علیه نویسم و ضرب کنیم او را در هر یکی از مراتب
 مقوم علیه بصورتش و حاصلش را در جهت مقوم نویسیم
 یعنی که حاصل مقوم علیه مضروب فیله از مقوم علیه و تقصیر
 کنیم این حاصل را از قبیل در برابر اول و دوم مقوم و در برابر
 اگر در برابر اول و دوم مقوم باشد و باقی را در جهت مقوم نویسیم
 اگر باقی مانده و خط عرضی که میان حاصل و باقی معلوم
 شود و که آنرا بر بالای این خط است که است و آنچه در جهت
 ثابت است بعد از آن خط عرضی که ششم در جهت باقی مقوم
 و باقی مقوم در جهت این خط که در جهت جانب راست مقوم

یا

باز طبقه که در جدولی بصورت مذکوره و او را نویسیم برین
 آنچه اول نوشته بودیم و کل کنیم باین هر چه باقی کرده بودیم
 اگر چنین عددی نباشد و آنچه صحیح بودیم و در جهت باقی
 مقوم خط عرضی کشیده در جهت این خط باقی مقوم را یکتبه
 جانب راست یا چپ کنیم و همچنین عمل کنیم تا آنجا که در مرتبه اولی
 از مقوم علیه مخدومی متساوی از باقی مقوم شود پس عمل
 تمام شود و آنچه فوق مقوم نوشته بود بر بالای خط عرضی
 خارج قسمت او باشد و آنچه مخدومی مخدومی از مقوم بود
 پس اگر چیزی باقی مانده بود از مقوم آن که خارج باشد
 که در جهت مقوم علیه بود و آنرا شش خواستیم که جهت
 کنیم این عدد را **۲۳۳۳۳۳۳۳** برین عدد **۹۰۷۹**
 عدد اول مقوم است بر جای نویسیم و حاصل که در خط

طوی رسم کردیم و مقوم علیه را در وقت نوشتیم
 مناسب چنانکه اگر مراتب او می نوی ما قبل از مقوم
 واقع شود اگر می نوی از مقوم علیه زیاده بودی از آن
 در برابر و پست از مقوم و این جایز نیست بعد از آن اکثر
 عددی طلب کردیم از اعداد بصفت مذکوره تا چهار داناییم
 این را بر بالای خط عرضی اولی از آن مقوم علیه
 نوشتیم و این چهار را ضرب کردیم اولاً در جهت
 حاصل شد بدین صورت **۲۰** این را در وقت مقوم
 نوشتیم چنانچه صفتی می باشد پس این را از آن
 در برابر و پست از مقوم نقصان کردیم به باقی ماند سه را
 در وقت صفر نوشتیم بعد از آن که خط عرضی کشیدیم
 میماند سه و حاصل ضرب باز ضرب کردیم چهار مذکور را

در وقت هشت و هشت حاصل شد این را در وقت نوشتیم
 چنانکه آحاد هشت در برابر هفت واقع شد بر حاصل
 از آنجا در برابر اوست از مقوم نقصان کردیم شش
 ماند این را بعد از آن که خط عرضی کشیدیم در وقت هشت
 نوشتیم باز چهار را در ضرب کردیم و حاصل را که
 شش است در وقت هشت و هشت نوشتیم از آن وقت
 کردیم باقی ماند سی و دو و این را در وقت حاصل ضرب

بعد از خط عرضی نوشتیم باقی ماند از مقوم **۳۲۰۶**
 این عدد در اعداد خط عرضی که به خط طولی گذرد یک مرتبه
 بجانب راست نقل کردیم بدین صورت باز اکثر عددی دیگر
 بصفت مذکور طلب کردیم پنج بنا بر هفتم بسن صفری از این
 عدد اول که چهار است نوشتیم و در وقت باقی مقوم خط

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

عینی دیگر کشیدیم و درخت این خط باقی نماند و اگر از جانب سید

۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

نقل کردیم در صورت
باز آنکه عددی دیگر
بناظر طلب کردیم
یا قسم این را بر این
صفت نوشته و او را
اول این تقسیم

ضرب کردیم و حاصل آنکه نسبت وضع است درخت باقی نماند
صفت مذکوره نوشته از حیاتی او نقصان کردیم صفت
باقی ماند این را بعد از خط عرضی درخت پنج حاصل ضرب کنیم
باز تجزیه در صفت ضرب کردیم و حاصل را که می بینیم است
از متن نقصان کردیم و باقی آنکه می بینیم است درخت او نماند

بعد از خط عرضی باقی از آن ضرب کردیم حاصل و پنج حاصل
شد این را بصفت مذکوره نوشته از حیاتی او نقصان کردیم
و باقی را درخت خط عرضی است کردیم درین صورت

۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰

و عمل تمام شد از برای آنکه باقی کمتر از مقسوم علیه ماند و خارج
قیمت چهار صد و پنجاه و پنج حاصل شد از صحیح و مانند سید و یا زده
جزو با جزای که با صد و پنجاه و پنج و نیز از آن اجزا که صحیح باشد
فصل در استخراج جذر هر عددی که او را درین
خودش ضرب کنند آن عدد را جدا کنند و حاصل ضرب را
مجدور و مربع و مال طریقی حاصل از اینست که عددی را که

جزا و مطلوب باشد بر جای نویسیم در بالای او خط
 عرضی کشیم بجهت که در آن خط کنیم و بقطب نشان کنیم
 بر خط عرضی برابر است و در مثل رتبه اجاد که اول است
 و ثابت که سیوم است و ثبات الوقت که پنج است
 و علی بن ابی طالب باشد و اگر عددی طلب کنیم از اجاد که هر
 او را در نفس خودش از مایه‌ای علامه اخیر بصورتش
 و این روش اگر در پیش روشی باشد نقصان توان کرد
 هر گاه که چنین عددی آید شود او را بر بالای علامه اخیر
 نویسیم و در خط علامه نیز نویسیم بین عدد در ایسا فی
 مناسب در مایه اول و ضرب کنیم عدد فوقانی را در عدد
 تحتانی یعنی در نفس خودش و حاصل را در خط عددی
 که در آن مطلوب نویسیم جای اجاد منضوب

نیه واقع شود و آنرا از عددی منضوب نیه و از این روش
 نقصان کنیم و باقی را در خط خط عرضی نویسیم بعد از آن
 فوقانی را بر خطانی افزایشیم و مجموع را اجاب این بگیریم
 نقل کنیم جای اجاد ششم عددی بین علامت اخیر واقع
 شود بعد از آن که خط عرضی بر فوق رتبه تحتانی باشد خوشی
 باشیم باز طلب کنیم که اگر عددی از اجاد که چون او را در
 نفس خودش ضرب کنیم در مجموع و بقول نیز ضرب کنیم
 ممکن باشد علاج او از صورت عددی که در مایه علامه
 مقدم بر علامه اخیر است و از این جهت در خط ز او بر است
 هر گاه که چنین عددی آید شود بر بالای علامت
 مقدم نویسیم و همچنین در خط او نیز عمل نمائیم و از این
 بعد از آن عدد فوقانی را بر خطانی افزایشیم و این مجموع را نقل

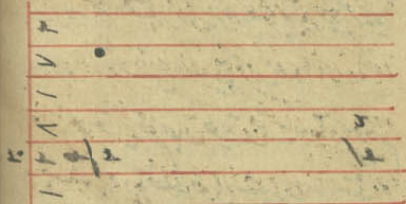
اول کتب مرتبه جاب بنی نقل کنیم تا طلب کنیم اکثر عدد و
 از اعداد که چون در متن خود شش و در بعضی متون ضرب
 کنیم کتب باشد شرح این از صور عددی که در محاذه
 علامه مقدم بران و علامه مذکوره باشد و از آنچه در
 او نیز باشد هر جا که احتیاج به عددی یا قسم با اول
 سابقه آوریم و اگر پیشین نیاید بر فوق علامه و
 صحتی نویسیم و شواهد مذکوره را یک مرتبه جاب بن
 نقل کنیم و همچنین عمل بکنیم تا منتهی شود و بعد از آن او
 بچنین عملی آوریم پس آنچه حاصل شود بر فوق جدول
 جذر باشد آن عدد را که مطلوب بود جذر او و اگر ضرب
 باقی ماند در صحت عدد این عدد منقطع الجذر بوده است
 و آنچه بر بالای خط عرضی است جذر او باشد تحقیق و اگر ضربی

ص

عبار

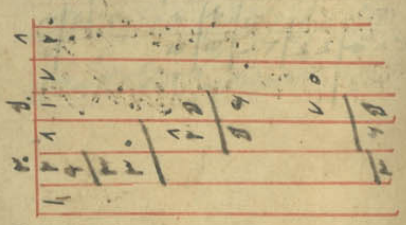
مانند راصم الجذر بود است این یکی را با آنچه بر بالای علامه
 این و این قیاس است بر آنچه در متن او واقع است او را قسم
 و جمع عدد عثمانی را استخراج فرض کنیم و باقی از عددی که جذر
 او مطلوب است با این استخراج نیست که آن چه حاصل شود
 بر بالای علامه با این که هر عدد مذکور بود بر آنچه
 اصطلاحی مشارف استیم که این عدد در **۱۷۲۱۷۲۱۷۲۱**
 جذر استخراج کنیم همان طریق قسمت او را نویسیم
 و یک خط عرضی و دیگر خطوط طولی کشیدیم و علامه جاب
 کنیم تعیین کردیم بعد از آن اکثر عددی را طلب کردیم و بصفت
 مذکوره عدد سه را با قسم این را بر فوق علامه اخیر در جدول
 مساوی مناسب نوشته بودیم تا باقی یا در متن ضرب کرده
 حاصل را که نه است در متن دو که در جدول است نویسیم

از و از سار شش نقصان کردیم و باقی را که پست
 بعد از خط عرض در برابر دو نوشتم پس فوقانی برستانی
 از و دریم و مجموع را که شش است که تیرت جانب بین نقل
 کردیم بعد از آن که خط عرضی بر فوقی پستی کشیدیم بر صورت



باز طلب کردیم که عددی دیگر بکشیم مذکوره پنج را یا بیستم
 نوشتم و در برابر بالای علامت که مقدم است بر علامت
 اخیر و درشت همین علامت بر همین اعداد متوالی شش
 و ضرب کردیم پنج را اولاد شش حاصل شدی بدین صورت

۵ این را درشت عددی دیگر نوشتیم خنایه صفر در
 برابر شش ابتدا و پس در از جایابی از جای دیگر و بنویسند
 نقصان کردیم شش باقی مانده این را در شش ضرب نوشتیم
 بعد از خط عرضی بعد از آنکه پنج را در شش ضرب کرده
 حاصل او را که پست و پنج است بصفت مذکور نوشته
 از جایابی او نقصان کردیم پنج و شش مانده این را بعد از
 خط عرضی نوشتم پس فوقانی را با پنج خنایه جمع کردیم
 شش صفری جای پنج خنایه اعتبار کرده و یکی شش که بر
 پیاوست افزودیم پنج را که شش دیگر بجانب همین نقل
 کردیم بعد از خط عرضی آنچه بیشتر بود در پس از طمانی بدین صورت



باز طلب کردیم که شش و بیست و یک مد کوزه شش را بیاوریم
 او را بر بالای علامت اولی و در تحت او برین صفت خطائی
 نوشتیم و ضرب کردیم این شش را اولاد وقت و
 حاصل ضرب که از مایه ذی او نقصان کردیم هیچ مانند
 از این در مایه ضرب و از این ضرب را در وقت پس
 باقی ماند از آن و خود و شش او را از آن شش فوقانی را
 با شش تحتانی جمع کرده یکی را بر او افزودیم عدد بیست و یک
 و منفه شد و عمل تمام شد بدین صورت مذکوره

۲۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲

و این مقصد و بعد از آن بیست و یک مد کوزه شش باقی بیاوریم
 بیست و یک مد حاصل از آن بیست و یک مد **فصل**
 در میزان اعمال مذکوره اهل حساب را میزانی است که هرگاه
 که این میزان در پست باشد غالب عمل درست باشد و اگر میزان
 درست نباشد محقق عمل غلط باشد و طریق میزان گرفتن چنانست
 که مفروضات عددی را با عینا در مراتب جمع کنیم و نه از طریق کسری
 تا کمتر از آن باشد آنچه باقی ماند میزان آن عدد باشد نشان
 خواستیم که میزان که بر این عدد در **۷۹** **۸۱** **۸۳** **۸۵** **۸۷**
 و هفت و هشت و نه و پاره را جمع کردیم و از مجموع آن نه
 طرح کردیم پنج باقی ماند و این میزان این عدد باشد
 و طریق میزان عمل گرفتن عمل ضرب است که میزان مضروب
 را در میزان مضروب فیض ضرب کنیم و از حاصل ضرب نه نه طرح

کینه آنچه باقی ماند اگر موافق میزان حاصل صرب بود در صورت
 باشد و اگر مخالف میزان حاصل بود خطا بود و اگر از آن خارج
 بعد از طرح نه هیچ باقی ماند تا عمل درست باشد و الا خطا
 باشد و میزان قیمت جنان بود که میزان خارجیت را در
 چنان مقوم علیه صرب کیم و بر وی میزان باقی را بدیده
 کیم اگر چیزی باقی مانده باشد نه از او طرح کیم می باید که
 باقی مساوی میزان مقوم بوده و اگر از مقوم علیه یا از
 خارج قیمت بعد از طرح نه هیچ چیزی باقی ماند باید که میزان
 مقوم مساوی میزان باقی قیمت باشد و اگر از باقی قیمت
 چیزی باقی مانده باشد باید که از مقوم نیز بعد از طرح
 نه هیچ باقی ماند تا عمل صحیح باشد و الا خطا بود و طریق عمل
 میزان چهار است که میزان جز را در نسبت خودش صرب کنیم

و بر و میزان باقی از جز را بدیده کیم اگر چیزی باقی مانده
 باشد و نه از طرح کیم مگر این باقی مساوی میزان عدد
 جز و بر وجه صحیح باشد و الا خطا بود و الله اعلم بالصواب
باب ۲ در حساب کسب و آن است که در صورت
 مقدمه و در آن دو فصل **مقدمه** در هر کسب کسب و کیفیت
 وضع آن هر چه که کسب را با جز امتداد و نیز جز آن کند
 آن جز را طرح کسب کند و بعضی میزان اجزا را کسب و او طرح
 دو باشد و این طرح را جز یکی کسب باشد که آن نصف است
 بعد از آن سه باشد و یکی شش او باشد و در ششمان تا در
 بعد از آن چهار باشد و درین تیس و اما کیفیت وضع
 کسب آنست که کسب را در تحت صحیح نماید و در تحت او طرح را
 در تحت کسب و اگر باونی صحیح نباشد غای صحیح صفت باید که آن

پس صورت نصف چنین باشد: و صورت ثلث این
نما و صورت ثلث اتماس **ن** و بیاید و اینست که کسی
که میان پنج و کثیر و بیت در اعداد بی نهایت یافت
می شود ولیکن معتبر اقل اعدادی است که برین نسبت باشد
فصل در معرفت اشیاء که بیان و تعداد میان اعداد
هر دو عددی که باشد غیر واحد خالی ازین نیست که اقل
عقد اکثر میکنند باقی و مراد بعد آنست که هرگاه که اقل را اکثر
بقوت آن کنند مرتبه بعد از آن از اکثر چیزی باقی نماند قسم
اول را است با اعداد کوبند همچون دوده و اینک اقل اکثر میکنند
از دو حال هر دو نسبت یا اینست که عددی ثلث غیر واحد
یافت می شود که عدد هر دو کند باقی بیس اگر یافت شود
آن دو عدد در امتداد مکان کوبند و توافق آن نیز کوبند

عدد

و عدد ثلث را اعداد لیثان خوانند و کسری که این عدد
ثلث تخم آن کسیر باشد و فن خوانند مشهورش
که اگر چه چهار عددش میکنند اما دو عدد هر دو یکند و اگر
عددی ثلث غیر واحد یافت نشود که عدد هر دو یکند و اگر
کند آن دو عدد در امتد میان کوبند همچون چهار و هشت پس
اگر خواهم که در اخل و ثلث درک و بیان میان دو عدد بد اینیم
اکثر را بر اقل قسمت کنیم اگر چیزی باقی نماند متداخلان باشند
و اگر عددی باقی نماند غیر واحد مقسوم علیه را برین مقیاس
باقی قسمت کنیم و همچنین تا آنکه که چیزی باقی نماند یا کسری باقی
ماند بر تقدیری که چیزی باقی نماند آن دو عدد متساویان
باشند در مقسوم علیه ای که این مقسوم علیه اخیر عدد تا دو
یکند و اگر یکی باقی نماند آن دو عدد متساویان باشند مثلا

مر

خود ستم که بدانیم که چهار با بیست تراخل در آنجا است که
 یا بنام بیست را بر چهارم است که در نیم سرج چیزی باقی
 نماند معلوم شد که میان ایشان تراخل بیست و شش است
 بیست و خواسیم که بدانیم که در حالت بیست را بر شش
 تحت کردیم و باقی ماند باز معلوم شد که تراخل بیست
 بر دو قسمت کردیم چیزی باقی نماند معلوم شد که میان آن
 دو عدد دو و یکند و در فقی ایشان نصف است و شش
 با بیست و سه خواسیم که بدانیم که در حالت بیست و سه
 بر شش تحت کردیم چیزی باقی ماند باز شش را بر شش تحت
 کردیم یکی باقی ماند معلوم شد که میان ایشان بیست
 تا بنام بیست **فصل** در پیدا کردن خرج هر شهر که مسود
 محتاطه را یعنی یافتن اقل عددی که هر یکی از آن خرج که مسود

ظن

مختلفه معروضه عدولک طریقش است که خرج که مسود
 معروضه را بگیریم و تراخل تعیین و توافق میان ایشان
 معلوم کنیم پس خرج بیست را بعینه نگاه داریم و از
 محتاج متداخل بر اکثر اقصا نمایم و اقل را که از نیم بیست
 آنجی ماند از خرج بر ترتیب ضبط کنیم اولی که جانب در نیم
 مثلا اکثر بگیریم و از آنجا بیانی محتاج بگیریم آنچه میان است
 حال بود که از نیم و آنچه موافق است جز و در فقی از او بگیریم
 تا باقی محتاج بر چیزی قرار یابد بعد از آن از این باقی محتاج
 آنرا متداخل باشد اقل که از نیم و بگیریم که محتاج بر هر قرار
 یافت از این جمله اکثر بگیریم و باقی بگیریم میان احوال
 خود که از نیم و از موافق جز و در فقی بگیریم و بجزین باقی محتاج
 مخرج شوند بعد از آن آنچه مانده یکی را در هر یکی از آن بگیریم

و حاصل در شات ضرب کنیم و باز حاصل را در جانب ضرب
کنیم و همچنین استوار تمام خارج حاصل ضرب اینر مطلوب
باشد مثلش خواستیم که اقل باشد پدید آید که کسور تسعه
داشتند باشد خارج این کسور اگر کنیم و چون دو و چهار
مداخل داشتند با شش است را اسقاط کردیم و شش
گناه داشتیم و به با شش پنج باوه مانده داشتند
به پنج را گذاشتیم و شش و ده را نگاه داشتیم
و بعد از ملاحظه داخل باقی ماند از خارج صد کوره ده و ده و ده
و شش ازین جمله یکی را اختیار کردیم شده ده را و این را
با باقی خارج ملاحظه کردیم چون با ده و ده و ده و ده و ده
و ده و ده را نگاه داشتیم و با شش و شش توافق نصی
داشت و نصف است را که چهار و پوب باشد که کنیم بس

گاه

گناه و ده ششیم و بیانی گفته و هفت و چهار و پوب باشد
همین طای آورده ایم یعنی یکی از اینها شده را که فرجه
و دیگر که ملاحظه کردیم چون بتابین بیان هفت و چهار
بود و هفت و چهار را نگاه داشتیم و با ده و ده و ده و ده
و ده را اسقاط کردیم بعد از آن ده را نگاه داشتیم و شش
نظر کردیم به یک گناه و ده ششیم و ده و ده و ده و ده و ده را
یا فیم ده را در نه ضرب کردیم و ده و ده حاصل را در هفت
ضرب کردیم شصدهی حاصل شد این را در چهار ضرب
کردیم و ده هزار و با صد و بیست حاصل آمد و ده و ده
فصل در تفسیر کپور و انرا بیست و نه
گویند و آن جنان بود که عدد صحیح را که پسر رسد منزه
بر آن طریق که صحیح را در صحیح که پسر شده از صحیح که پسر

باشد این کپه را بصورتش بر حال ضرب افزاید تا شش
 فواید است که شش را با اربعه ارباع با اربعه ارباع
 کردیم شش را در چهار در حال ضرب به افزودیم
 و هفت و پنج است **فصل ۳** در رفع کپه و آن
 چنان باشد که کپه را جدا باشد از کنش که مجموع
 از خروج خود زیاده باشد عدوان کپه را در خروج مینماید
 کپه را خارج مینماید و باقی کپه را این خروج بود
 چه استیم که یک کپه را یک کپه است و یک را
 بر خروج شش است و شش که در کپه چهار کپه است
 یک کپه حاصل است **فصل ۴** در تصفیه کپه و شش
 آنست که اگر خروج کپه بود با شش صورت کپه را تصفیه
 کند اگر که از خروج شود و شش نسبت کند حاصل نسبت

کپه

کپه را تصفیه باشد مثالش خواستیم که چهار شش را
 تصفیه کنیم صورتش را که چهار است تصفیه کردیم شش
 شش چون کپه از خروج بود خروج نسبت کردیم شش شش
 و اگر زیاده از خروج شود شش را واحد گیرند و باقی را
 خروج نسبت کند مثالش خواستیم که شش شش را تصفیه
 کنیم صورتش را که شش است تصفیه کردیم شش زیاده
 شش شش را که نسبت یکی کردیم و باقی را که نسبت است
 خروج نسبت دادیم یکی و هفت شش حاصل شد و اگر خروج
 رفع باشد تصفیه کنیم خروج را اگر مساوی صورت کپه شود
 حاصل تصفیه یک شش باشد و اگر زیاده از صورت
 کپه شود صورت کپه را با نسبت کنیم مثالش خواستیم
 که بعد از تصفیه کنیم چهار را تصفیه کردیم صورت کپه را

که نسبت به او نسبت دادیم نصف شد و اگر کمتر شود از
 صورت کسبه شود که مثل بود از صورت کسبه واحد کسبه
 و باقی را با نسبت کسبه و واحد حاصل نسبت تصویف
 کسبه باشد مثلش چو استیم که نسبت کسبه را تصویف
 کنیم شش را تصویف کردیم به شد از کسبه سه را یکی
 گرفتیم و دور که باقی مانده نسبت دادیم مثلثان صورت
 شد پس حاصل تصویف یک و مثلثان باشد **فصل**
 در تصویف کسور در آن جهان بود که اگر صورت کسره زوج
 باشد تصویف کند بر آن تصویف غرض نسبت کنند
 مثلا دوثلث چون صورتش زوج بود تصویف کردیم
 یکی شش غرض نسبت دادیم یک شش حاصل آمد و اگر
 صورت کسره فرد باشد شش را تصویف کنیم و صورت

صورت

یکم

کسره را به او نسبت دادیم مثلثان شش را یکیم که نسبت
 تصویف کنیم شش را که چهار است تصویف کردیم شش
 صورت کسره را با نسبت دادیم سه به من شد **فصل**
 در جمع کسور و طرح نسبت اگر کسور را یکی بسوزد باشد
 صورت این کسور را جمع کنیم و اگر اجناس مختلف باشند
 مشترک جمع کنیم پس اگر این جمع کسره از جمع باشد شش
 نسبت کنیم و اگر مساوی باشد حاصل جمع یک صحیح
 بود و اگر زیاد از شش باشد بر شش نسبت دهیم و
 حاصل نسبت را با خارج قسمت کنیم حاصل جمع از صحیح
 و این کسره باشد مثلثان شش چو استیم که نسبت را باشد
 و نصف و مثلثان جمع کنیم صورت این کسور را از شش
 کسره نسبت جمع کردیم ده شد چون از شش جمع شد شش بود

مدر

برنج نسبت کردیم که در چهار باقی ماند نسبت
 کردیم نشان نسبت حاصل بر وجه نشان باشد
فصل در تقویت کسبه و صورت هر یک از کسبه مخصوص
 و مستوفی شده را از خرج مشترک بگیریم به نسبت صورت کسبه
 مستوفی را از صورت کسبه مستوفی شده نقصان کنیم و باقی
 را از خرج مشترک و بهیم حاصل نسبت مطلوب باشد نشان
 جو استیم که نشان را از نشانی ارباع نقصان کنیم خرج
 مشترک را کنیم و از ده شد صورت نشان که است است
 از صورت نشانی ارباع که است نقصان کردیم یکی باقی
 ماند این را با دوازده نسبت دادیم نصف سادس حاصل
 آمد و از صورت کسبه مستوفی شده باشد از صورت کسبه
 مستوفی شده نقصان کردن ممکن بود و اگر با مستوفی شده

نسبت

صحیح باشد پس کی از این صحیح بگیریم و در خرج مشترک کسبه
 کنیم و از حاصل ضرب کسبه مستوفی را نقصان کنیم و باقی را
 بگیریم مستوفی نسبت صحیح که مستوفی را با باقی مشترک نسبت
 و بهیم نشان خود استیم که نصف را از یکی و ثلث نقصان
 کنیم یکی را گرفته در خرج مشترک ضرب کردیم شش شد نصف
 را اگر بدست از دو نقصان کردیم و به باقی را باقی است که دو
 افزودیم خرج مشترک نسبت دادیم نیم به سید است
فصل در محاسبه هر از خرجی دیگر اگر کسبه از خرجی
 معلوم باشد خواهیم که این کسبه را از خرجی دیگر معلوم کنیم
 که نسبت طریق نسبت که صورت کسبه را از خرج خود الیه
 ضرب کنیم و حاصل ضرب را اگر سه ضریب یا زیاد از خرج این
 کسبه باشد بر خرج این کسبه نسبت کنیم و خارج نسبت را از خرج خود الیه

نسبت و در مصلحت حاصل آید و اگر حاصل ضرب کمتر از خارج
 آن کسر باشد خارج آن کسر نسبت و در مصلحت حاصل نیست کسری بود
 از کسر اولی باشد نشان فرمایند که در این مخرج مخرج دینار چند
 و این است صورت کسری که در این است در شش کسر مخرج
 و در این مخرج است ضرب کردیم سه شد حاصل از ضربت
 که مخرج کسری است قسمت کردیم مخرج قسمت چهار شد
 و دو مانده ماند پس مخرج دیناری چهار مانده باشد
 و دو سی و دانی باز اگر خواهیم که بدانیم که این دو مخرج
 و این از طریقات چند است که صورت کسری را که دو است
 در چهار که مخرج طریقات و این است ضرب کنیم حاصل
 ضرب را که است است و مخرج کسری است قسمت
 کنیم مخرج قسمت یکی شود یکی مانده پس دو سی و دانی

طبیعی

طبیعی باشد مخرج طبیعی باز اگر خواهیم که بدانیم که این
 طبیعی از شصت چند است یعنی که صورت کسری است در
 چهار که مخرج شصت است طبیعی است ضرب کنیم چهار شود
 و چون کمتر از مخرج کسری است قسمت است مخرج کسری است
 و چهار چهار کسری شصت شود پس مخرج مخرج دیناری چهار
 و این و یک طریقی و چهار کسری شصت باشد **فصل**
 در ضرب کسور و آن دو قسم بود یکی ضرب کسور در مخرج
 دو ضرب کسور که در یک مخرج است در قسمت اول است که
 صورت کسری را در مخرج ضرب کنند و حاصل ضرب را اگر کمتر
 از مخرج بود مخرج قسمت کنند و الا مخرج قسمت کنند
 حاصل نسبت یا خارج قسمت مطابق باشد نشان مخرج مخرج
 که ربع را در چهار ضرب کنیم صورت کسری را که یکی است در چهار

ضرب کردیم همان چهار شد پنج که چهار است
 قسمت کردیم خارج قسمت یکی شد و آن مطلوب است و اما
 قسم دوم طریقی عمل درین قسمت که صورت که مضروب را
 در صورت که مضروب ضرب کنیم و این حاصل ضرب را نگاه
 داریم بعد از آن پنج که مضروب را در پنج که مضروب فیض
 ضرب کنیم سه بریم باقی نگاه داشته ایم اگر کمتر ازین
 حاصل ضرب باشد باین حاصل ضرب نیست کنیم و الا برین
 حاصل ضرب نیست کنیم حاصل نسبت یا خارج قسمت مطلوب
 باشد مثالش خواستیم که دو ثلث را در پنجاه ضرب
 کنیم صورت بود و کسرها را در یکدیگر ضرب کردیم شش
 شد مضروب پنجاه که باز دو ثلث نسبت کردیم دو پنجاه
 شد و آن مطلوب و اگر با جمل المضروبین با هم را در مضروب

ش

صحیح باشد آن صحیح را با یکدیگر خوشنمیس نماید کرد
 بعد از آن پنجاه که هر را بجای صورت که یکدیگر باید داشت
 مثالش خواستیم که یکی در ربع را در چهار ضرب
 کنیم پنجاه یکی در ربع را که پنجاه در صورت چهار پنجاه
 چهار است ضرب کردیم پنجاه شد بر مضروب پنجاه که پنجاه است
 قسمت کردیم خارج قسمت یکی شد پس حاصل ضرب
 چهار پنجاه در یکی در ربع صحیح باشد مثال دیگر خواستیم
 که پنج و ثلث را در سه و ربع ضرب کنیم حاصل مضروب را
 که شش زده است در پنجاه ضرب کنیم مضروب فیض که سیزده است
 ضرب کردیم دو بیست و هشت شد بر مضروب پنجاه پنجاه
 کردیم خارج قسمت که سیزده و ثلث است و ثلث است مطلوب باشد
فصل در قسمت که پوز و آن دو قسم است با شریکی

یکی آنکه کسب در هر دو جانب مقسوم و مقسوم علیه باشد
 و دوم آنکه کسب در یک جانب پیش باشد و در این مثل
 در پنجم و نهم آنست که هر یکی از مقسوم و مقسوم علیه را
 در خارج ضرب کنند و حاصل ضرب مقسوم را حاصل ضرب
 مقسوم علیه نسبت کنند اگر حاصل ضرب مقسوم کم باشد
 از حاصل ضرب مقسوم علیه و الا حاصل ضرب مقسوم علیه قسمت
 کنند حاصل نسبت یا خارج قسمت مطلوب باشد مثال آن
 خواستیم که مثلث از بیاض را در دو قسمت کنیم مقسوم را
 که ربع باشد در خارج او که چهار است ضرب کردیم پس
 صحیح شد یعنی صورت که پیشتر از بیاض و مقسوم علیه را
 که دو است هم در چهار که پیشتر است ضرب کردیم
 شد پس حاصل ضرب مقسوم را که بیاض است حاصل

ضرب مقسوم علیه که پیشتر است نسبت کردیم پس بیاض حاصل
 شد و بهو المطلوب و اگر خواستیم که در ابر مثلث از بیاض قسمت
 کنیم برین تقدیر شدت حاصل ضرب مقسوم شود و به حاصل
 ضرب مقسوم علیه شدت را بر سه قسمت کنیم خارج قسمت ده صحیح
 باشد و در مثلث و بهو المطلوب مثال دیگر خواستیم که مثلث
 و دو پنجم را قسمت کنیم نسبت مقسوم را در خارج ضرب کردیم
 سی و دو شد و مقسوم علیه را نیز در خارج ضرب کردیم سی و پنج
 شد پس حاصل ضرب مقسوم را حاصل ضرب مقسوم علیه نسبت
 کردیم و حاصل نسبت شش و دو پنجم است و در پنجم است
 و بهو المطلوب و اگر وقت را از خواستیم که در شش و دو پنجم
 کنیم برین تقدیر حاصل ضرب مقسوم بیاض شود و حاصل
 مقسوم علیه سی و دو پنجم را بر بیاض دو قسمت باید کرد

و خارج قسمت و احدی ثلث از این بخش شود و در المطلوب
 اما در قسم اول دو و یک ضرب و مضروب نیزه را
 خرج مشترک بگیریم پس هر یکی از مقسوم و مقسوم علیه را
 در خارج مشترک ضرب کردیم و طریق مذکور در قسم ثانیه
 بیان رسیده مثال هر استیم که ربع را قیمت کنیم بر
 خرج مشترک ربع و من که قیمت گشت است و در مقسوم ضرب
 کردیم و گشت و در مقسوم علیه ضرب کردیم یک گشت و
 حاصل اول را بر حاصل دوم قیمت کردیم خارج قیمت دو
 شد و در المطلوب مثال دیگر استیم که دو و پنج پس
 کنیم بر ربع خرج مشترک گرفتیم دوازده شد مقسوم را
 در ضرب کردیم بی چهار گشت مقسوم علیه را ضرب
 کردیم نه شد حاصل ضرب اول را بر حاصل ضرب دوم قیمت کردیم

بقی

خارج قسمت به صحیح و منته نشد و اگر خواهیم که به ربع یا
 قیمت کنیم بر دو پنج پس بر این قدر حاصل ضرب
 مقسوم شود و حاصل ضرب مقسوم علیه بی چهار گشت را
 بی چهار نسبت مطلوب حاصل آمد **فصل**
 در استخراج جذر کسری و طریقی است که صورت یک گشت
 خرجت ضرب کنیم بر جذر حاصل ضرب بگیریم و بر قیمت
 کنیم یا با و نسبت کنیم خارج قیمت یا حاصل نسبت جذر
 مطلوب باشد مثال هر استیم که جذر دوازده را بخواهیم
 جزو بدینیم اینست که در صورت یک گشت که آن است در
 خرج گشت زده است ضرب کردیم صد و بیست و چهار گشت
 جایش گرفتیم دوازده شد این را بخرج نسبت دادیم
 ربع حاصل آمد و این جذر مطلوب باشد و اگر با

که صحیح باشد نخست کنیم و همان پنجاه را برای صورت
 که پنجاه داریم عمل به پایان رسانیم نشان خواستیم
 که چهارشش در پنج را با این پنجاه کردیم پست پنج
 شد و پنج که چهار است ضرب کردیم صد شد
 جز صد که پنجاه شد پنج که چهار است ضرب کردیم
 دو پنجاه حاصل آمد و این چهار مطالب **مقدمه دوم**
 در حساب این پنجاه و آن مقدمه و شش است
مقدمه در بیان اصطلاحات نشان است و هشت حرف
 تیر را بر ترتیب ایجاب نمودیم کل معنی وقت است خاضع
 برای خردات اعداد تعیین کرده اند و نه حرف اول
 که از آن است تا طبع آن احادیث تعیین کرده اند و نه
 دیگر که از آن تا ص است از برای شرات و نه دیگر که از آن

باطابست از برای ما است و غ از برای الف تعیین
 کرده اند و از برای اعداد مرکب از قاصد مفردات همان
 عدد را ترکیب کنند و معرّفه اکثر را بر اقل تقدیم کنند مگر
 اعداد الوف را که بر الوف تقدیم کنند پس رقم نازده
 یا باشد و رقم نهم و دو و بیست و رقم صد و بیست و چهار
 صد و رقم سه هزار و پنج و رقم ده هزار و پنج و رقم دو و ده
 هزار و پنج برین قیاس و فرق میان حیم و حابا بان کنند
 که حیم دانی این نویسنده برین صورت هر دو میان را
 و از آن بان کنند که بی نقطه نویسنده و بر فرق را علامت
 نهان میان صورت را و بیاتی جروف نقطه و علامت نقطه
 جنبه در خط مبتدا اول است و باید دانست که محیط هر دایره
 سیصد و شصت و شصت است و یک گنبد هر ضعی را از آن

درجه خوانند و عدد درجات چون شصت رسد یا
از شصت گذرد بر شصت را یکی اعتبار کنند و این را
مرفوع مده گویند و رقم مرفوع مده برین رقم درجه
نویسند و چون یکی مده نیز شصت رسد یا از
شصت گذرد بر شصت را یکی اعتبار کرده برین مرفوع
مده نویسند و از مرفوع برین و پیشانی نیز خوانند
و بچنین چون عدد مرفوع برین شصت رسد یا گذرد
شصت را یکی اعتبار کرده مرفوع شصت مرات و شصت
نیز خوانند و علی بن اذنه هر بر این شصت قیسمت می کند
و از اذنه قیسمت خوانند و رقم از اذنه برین رقم درجه نویسند
و بچنین هر دقیقه یا شصت قیسمت می کند و آنرا
ثوانی خوانند و رقم از اذنه برین رقم دقیقه نویسند

مرفوع

و بچنین ثانیه را بنامند و ثانیه را بر ابراهیم شصت کند با الفا
و ارقام آنرا ترتیب مذکور نویسند و هر مرتبه ازین مراتب
بعضی مراتب مرفوعات و درج و اجزای آن که فاضل از اجزای
باشد در آن مرتبه ضمنی نویسند برین صورت که با و از برای
شناختن آنکه ارقام مذکور که از کدام مرتبه است رقم
اول یا آخر را باید نوشتن که از کدام مرتبه است تا باقی
ارقام بیست و سه با هم معکوس کرده و هر که حساب اهل هند
و اسپه باشد بقواعدی که ذکر کرده است حساب اهل
بخم بر او آسان کرده و بر این طریق شصت مراتب آن
و تفاوت نیست الا بعد خبر که بیان خواهیم کرد از جمله
این اهل هند در هر مرتبه که بعد از مده برسد یا بگذرد
مده را یکی اعتبار کرده برین ارقام مرتبه می نویسند

و همچنان در هر پیشه که عدد نسبت میسر باشد یا یکدزد
 هر نسبت را یکی اعتبار کرده برین آن مرتبه می نویسند
 چنانکه سابق ذکر یافته پس اهل مندرجین طریق اگر
 رقمی را از رقمی که در برابر او است مکن بنات نقصان
 کردن کی از رقمی بزرگترند و آنرا در اعتبار کرده از
 نقصان نیست و همچنان یکی از این یکی بزرگتر و از آن نسبت
 اعتبار کرده از او نقصان می کنند **باب ۵**
 در ضرب شبکو در وضع ارقام شبکو میان این
 دو طریق تفاوت می باشد چه اهل هند اعظم مراتب را
 از مضروب و مضروب فی در برابر فوق و یا در مضروب
 که بسیار بطریق فغانی مبعات صغار و اقصی می نویسند
 و همچنان بر فوق و بین مربع هر فوقانی و اقصی می نویسند

و اهل هند مبعات صغار را بدو مثلث قسمت میکنند خطی است
 از زمین بر بسیار رسانند و همچنان خطی در بزم از زمین بر
 اما متصاعدا و چون در مخرج ضرب رقم هر مرتبه را از مضروب
 در ارقام است مضروب فی ضرب فی با او کردن و حاصل
 را در دو مثلث مذکور نهادن و از ارقام این مراتب از آن
 تا خط می رسد به احتیاج می شود جدولی که مشتمل بر این است
 ضرب ارقام در یکدیگر از یکی تا پنجاه و نه و حاصل است که در
 یکشنبه و هر یک را از مضروب طولی از هر ضلعی او را پنجاه و نه
 پنجم مستطوی کنند و خطی است که در این مستطوی است که در
 مربع که در هر مرتبه از چهار صد و شصت و یک مربع مضروب
 ماکونند و در هر فوق و بین از جدولی که در این است
 از یکی تا پنجاه و نه مرتبه و حاصل ضرب هر جدولی از اعداد

بطرف فوقانی در هر عددی از اعداد و بطرف دیگر در هر عددی
آن عدد نویسند برین وجه اگر حاصل ضرب کمتر از شصت
باشد رقم ثابت کنند و صفری برین او در بین
برای نویسند و اگر زیاد از شصت باشد به شصت
رایکی رفع کرده نویسند و آنچه کم از شصت باشد بسیار
او در بین برای نویسند و این جدول را جدول ستین
خوانند پس حاصل ضرب را ازین جدول بر گرفته مرقع
در مثل فوقانی موطر را در مثل تحتانی ثبت کنند تا
تمام حاصلات ضرب شبکته ثبت شود و بعد از آن
مثل تحتانی که در جیب رده در سطح تحتانی شبکته و آن
ابتدا کرده اعداد را جمع کنند بطریق مذکور در جیب است
همند غیر آنکه اعدادی که در میان هر دو خط مورب

و فرس

واقع است آنچه زیاد از ده می شود هر ده را یکی جمع کرده
باید آید که در مابین دو خط مورب فوقانی بود و جمع میکردند
و آنچه کمتر از ده می بود بر سر آنچه در مثل تحتانی بود
وضع میکردند و این اعداد میان دو خط مورب را اگر زیاد
از شصت شود به شصت رایگی گرفته و با اعداد دو خط
مورب یکی بر فوق آنست جمع میکنند و آنچه کمتر از شصت باشد
برین آنچه در مثل تحتانی واقع است ثبت میکنند مثلش
خواستیم که عدد جدول اول تا در عدد در تمام
مطرح ضرب کنیم جدولی رسم کردیم در تمام برابر او وضع
کردیم صفت مذکور و در مثل تحتانی اعداد یا فیم این را
در وقت شبکته ثبت کردیم و اعداد مابین دو خط مورب
که بر فوق آنست جمع کردیم شصت و بهر شد آنچه پیشتر

برین اطو نوشتیم و جهت یکی حاصل مابین دو خط
 مورب دیگر جمع کردیم بنفای و دو شد سب را برین
 نوشتیم و از برای شصت یکی حاصل جمع مابین خطین
 مورب دیگر جمع کردیم بجاه و یک شد تا برین س
 نوشتیم و بچین مابین خطین مورب دیگر جمع کردیم
 و سه شد و از برین تا نوشتیم و از برای شصت
 یکی حاصل جمع مابین خطین مورب دیگر نوشتیم
 شد مورک نوشتیم بس در شصت نوشتیم که در برج
 بین شصت یک است و ما قسم از ابرتیب است که در علم
 تمام پنجمین
 صورت اما طریقی
 دانستن آن حاصل

ط	ا	ا	ا	ط
ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا

ط ا ا ا ط
 ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا
 ا ا ا ا ا

قرین

ضرب مرفوعات و درج و اجزای هر یکی از کلام است
 از برای مرفوعات در باب علی حده ذکر خواهد یافت
باب ۲ در قیمت اهل تقیم تحت اهل تقیم
 نیز مثل قیمت اهل مند است اما آنکه وضع ارقام اهل مند
 چنانست که اعظم مراتب مقوم را در سطر اول جدول بنویسند
 و اعظم مراتب مقوم سیم را در تحت بنویسند که مذکور شد است
 و اهل تقیم بر عکس آن یعنی اعظم مراتب مقوم در سطر اول
 این جدول بنویسند و اعظم مراتب مقوم سیم را در برابر
 اعظم مقوم یا تجاوز و همان طریقی که در قیمت اهل مند ذکر
 کرده شده بعد از آن در جدول ستین اگر تعدادی طلب
 کند که حاصل ضرب او را در هر یکی از مراتب مقوم سیم از طبق
 در برابر اوست از مقوم یار و از عینش طرح توان کردن

توان کردن و چون این عدد یافت شود بر فوق خط
تجزی بر بالای مقوسم کشید و مانند در برابر اعظم است
مقبول مقوسم نویسد و در هر یکی از اجزای مقوسم علیه کرده
از آنچه در برابر است از مقوسم یا از آن در این اوست
خرج کنند و بعد از آن خط کشیده باقی قسمت را یک مرتبه
جانب بین نقل کنند در خط عرضی و باز در جدول
سپین اکثر عددی بصفت مذکور طلب کنند و عمل بر پایه
رسانند و اکثر عددی بصفت مذکور یافت شود صفری
برای عددی که بر فوق جدول وضع نوشته بودند او پسند
و یک مرتبه دیگر همان باقی قسمت را جانب بین درخت
خط عرضی و یک مرتبه نقل کنند و باز اکثر عددی دیگر بصفت مذکور
طلبیده عمل سابق جای آوردند تا شش خواستیم که قسمت

ک

کینم ح تا لا دور از خط است جدول به هم کرده
از قاسم مقوسم و مقسوم علیه در او وضع کردیم بصفت مذکوره
و اکثر عددی بصفت مذکوره نو را یافتیم این را بر بالای
جدول ثبت کردیم و حاصل ضرب نو را در خط از جدول
سپین برگزیدیم و علاوه بر این را در تحت مقوسم نوشتیم
بر وجهی که ما که بسو است در برابر خط که جزوی است
واقع شود و در کتب فوج است مخفی بین او بعد از آن رد را
ازج و نقصان کردیم لب باقی ماند خط عرضی برای کسبیم
و لب را در تحت خط عرضی در برابر خط نوشتیم بر جا
ضرب نو را که بر بالای جدول است در آن مقوسم علیه است
از جدول سپین برگزیدیم بصفت مذکور در تحت لب
نوشته از و نقصان کردیم الطام باقی ماند این را نیز بعد از خط

عرضی درخت نوشتیم باز حاصل ضرب او را در یک که
 لب است درخت هر دو نوشتیم بوجه مذکور و نقصان این
 حاصل ضرب از خود کم کنیم بقیه لبس یکی از این دو چیز است
 یعنی الط اگر ششم و باقی را که است بعد از خواصی
 نوشتیم و آن یکی را شصت گرفته با جمع کردیم در ضمن
 هر عدد بس از مجموع هر عدد حاصل ضرب را که است
 نقصان کردیم نه باقی ماند این را بعد از خط یعنی

د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س
د	ر	ح	نو	لا	س

درخت نوشتیم در این صورت
 و از مجموع باقی ماند این را تمام
 از ضرب خط عرضی شصت
 خطوطی که کشیدیم این
 ارقام را در درخت این خط

یک مرتبه جانب بین نقل کردیم و باز اگر عددی بصورت مذکور
 جلب کردیم نظر داریم باقیمانده این را برابر بالای جدول بسیار
 نو نوشتیم در اطراف مجموع ضرب کرده حاصل ضرب را
 که است لا است درخت که نه که باقی بقوم است از نقصان
 کردیم که باقی ماند خط عرضی درخت که لا کشیده که را
 درخت این خط نوشتیم باز نظر در ضرب کردیم
 حاصل شد این را درخت که لا نوشته از نقصان
 کردیم که باقی ماند بعد از خط عرضی درخت نوشتیم
 و باز نظر را در لب ضرب کردیم که لا کشیده و نقصان
 این از این در برابر است و بین لب است که نیست
 آنچه در برابر این لب است که ما لب یکی که نوشتیم
 باقی را که است در خط یا بعد از خط عرضی نوشتیم و آن

یکی را شست گرفته با آب صاف کردیم و از مجموع لایه نقصانها
نقصان کردیم لب باقی ماند و این را نیز درخت خط

ح	و	لا	مد
س	د	ک	ر
ب	ط	ع	ل
م	ن	ی	ه
ز	ح	ط	و
س	د	ک	ر
ب	ط	ع	ل
م	ن	ی	ه
ز	ح	ط	و

عوضی نوشتیم بر این صورت
و از آن قاعده باقی معنوم ماند
این را چلب این را یک یک
نقل کردیم بعد از خطوط خطی
دیگر گشت خطوط طو که گذرد و باز
اگر عدوی بصورت مد طلب
کردیم را یا فیم این را نیز بر بالای جدول بر سر خط
نوشتیم و در خط ضرب کردیم حاصل شد این را
درخت خطی وضع کردیم از نقصان کردیم به باقی
مقدار خطی کشیده اورا درخت این خط نوشتیم بار

بر

این را در ضرب کردیم و حاصل شد این را درخت
وضع کرده از نقصان کردیم باقی ماند درخت
خطی نوشتیم و اب را در لب ضرب کردیم تا حاصل
شد درخت مویشته از نقصان کردیم لب باقی ماند
این لب و درخت خطی نوشتیم بر این صورت و اب
مقوم این را قاعده لب باقی ماند و اگر فوایم سبک را در یک باره

د	س	ح	و	لا	مد
ر	ک	د	س	ح	و
ب	ط	ع	ل	م	ن
ی	ه	ز	ح	ط	و

جانب میں نقل کیتم و سبب بیان رسانیم و همچنین خبر خدا که
فوالهیم و الله سلم **باب** در جدر عمل جدر طریق
ایمانی عمل امان مند باشد الا انک امان مند در نصیب

علامت ابتدا از تیره احاد کنند و تخطی یک مرتبه علامت
دیگر بعد از نصب کنند و همچنان مرتبه درجه را هم سه مرتبه
تخطی یک یک مرتبه از هر دو جانب درجه یعنی جانب مویست
و جانب اجزاء درجه علامت نصب کنند و اهل هند
عمل از علامه ای که کنند و اهل نجوم از علامه این بس اگر
عدوی طلب کنند که مضروب او را در نسی خود ش از این
درخت علامه این است از عدد مجذور نقصان توان کرد
یا از این درخت علامه و از این درجه این است نقصان توان
کرد بر قدری که در مرتبه این او چیزی باشد و چون
تجسین عدوی باشد رقم آن از فوق علامه این و در
حکمت او نیز ثبت کنند و مضروب او را در نسی خود ش
از این درخت علامه این است نقصان کنند و باقی اگر باشد

بعد از خط عرضی درخت متوجه سنه نویسنده و بعد از آن
رقم جوقانی را بر رقم جوقانی افزوده یک مرتبه جانب
یعنی کنند بعد از این که خط عرضی را بالای رقم جوقانی
کشیده باشند تا مشر باشد بخوان باز اگر عددی
طلب کنند که چون او را در نسی خود ش در منقول
ضرب کنند ممکن باشد طرح او را از این درخت علامه دوم
و از این درجه این است و چون تجسین عددی باشد رقم او را در
فوق علامه دوم و در سمت او نیز ثبت فوقانی را در جوقانی
و در آن درجه این جوقانی است ضرب کرده و حاصل را از این
درخت علامه دوم و آنچه در این است نقصان کنند و بماند
اگر باشد بعد از خط عرضی درخت متوجه سنه نویسنده باز
این رقمی که بر فوق علامه دوم ثبت کرده بود عدد بر رقم

او افزوده یعنی مضاعف کرده تا آنچه درین اوست یک
جانب بسیار نقل کند بعد از آن خط از هر دو برابر ارقام
کشیده باشند همچنین ارقام را یک مرتبه دیگر بجانب
بسیار نقل کنند و بعد از آن دیگر گذرند و بطریق مذکور عمل
کنند و اگر همچین عدد که گفته میاید رفوق علامت دوم
و در تحت او نیز صرف نویسند و برابر ارقام خط عرضی
نویسند و این ارقام را یک مرتبه دیگر بجانب بیرون
کنند و بعد از آن دیگر گذرند و بطریق مذکور عمل کنند
و همچنین عمل میکنند تا آنجا خواهند که اگر سطر طولی که بعد
از ارقام عدد و طلب باشد کشیده بود در تمام شود
سطور دیگر بر حسب این سطر اضافه کنند همان طریقی
تخطی یک مرتبه علامت نصب کنند و بان علامت عمل مذکور

جان

جای آورند مگر آنکه عدد و مطلوب جدا از منطبق باشد
که یک مرتبه نقل خواهد شد و اگر از آنجا که عمل قطع کند بر رقم
آخر سطر خطی را مضاعف ساخته یکی را برابر او افزایند
و مجموع عدد و سطر خطی را از آنجا که باقی عدد و مطلوب
جدا از با دهنبت کنند که سبب آن حاصل شود اما رقمی که در
رفوق علامت نوشته اند عدد و مطلوب باشد مثلث
خواهیم که چیزی در آن تا اوست تا سطر را جدا کنیم
بطریق مذکور در سطر اول بنویسیم که در این
ارقام را در تحت خط عرضی نوشتیم و چون ما در
بود بر بالای او علامت نصب کردیم و همچنین از جانب
مرفوع است برین و از جانب کسور بر هم و اگر عددی
که ضرب او را در منسب خودش از آنچه در تحت علامت

باشد نقصان توان کرد طلب کردیم زیرا یافتیم او را
 بر بالای علامت امین و درخت آن ثبت کردیم و درخت
 خود شش ضرب کردیم بطول از آن نقصان کردیم آن
 باقی ماند خط عرض درخت مط کشیدیم و او را درخت خط
 عرضی ثبت کردیم و در آن تضعیف کرده یک مرتبه بجانب
 شمال کردیم خط عرضی بر بالای رکشیدیم تا علامت خود با



باز طلب کردیم اگر عددی که مضروب او را درخت شش
 خود شش در بر خط نقل کردیم نقصان توان کردن از این
 درخت علامت دوم و از این برین ادبست ه را اینست و فوق

علامت

علامت دوم و درخت اینست که درخت شش حاصل ضرب بود
 در یک کوه ای است درخت آن ثبت کردیم بر روی کوه ای بود
 حاصل ضرب است و بخا داده بود که مضروب بود است و این
 پس ای را از آن نقصان کردیم باقی ماند خط عرضی درخت
 آن کشیدیم و او را درخت خط عرضی ثبت کردیم بازه را درخت
 خود شش ضرب کردیم درخت خط عرضی مضروب
 نیز وضع کردیم و از آن نقصان کردیم باقی ماند بعد از خط
 عرضی بخا داده ما که مخصوص است ثبت کردیم و در تضعیف
 کردیم با یک مرتبه بجانب شمال کردیم و خط عرضی علامت خود است

خط عرضی



با زنگنه کردیم که کثرتی در آن بود و او را در اقامت نشانی
 منتقل و در آنجا در وقت علامت و از این
 در این اوست نقصان توان کرد و لب را با این صفت ما تم
 بر فوج و وقت علامت سوم ز ششم لب او را در ضرب
 کردیم و ج شد و وقت ه بودت کردیم از نقصان کرده
 به باقی ماند بعد از آنکه در وقت بود ششم باز لب را
 در ضرب کردیم هر چه شد در ج م نوشته از نقصان
 کردیم باز لب را در ضرب هوش ششم کردیم و ج شد
 در وقت لب م شد کرده از نقصان کردیم و باقی
 ماند در وقت ه و ششم لب را در ضرب ه و ششم
 بر او افزودیم و ج م تمام شد و طبعی بی بی شد
 و باقی با تمام عدد مطهر الحارز ظاهر شد و با ارقام سطر

وقت
 در وقت ه و ششم
 لب را در ضرب ه و ششم

عاشق

تحتانی نیست و او هم که حکایت شد بسبب جزد عدد مطهر الحارز
 مجموع از قاعده که بر فوق علامت نوشته ایم ما این صورت
 برینم

باب چهارم در مضمون جنس هر یک از ارقام ضرب
 و خارج وقت و جزد یعنی ایتس اگر حاصل ضرب یا خارج
 تمامت یا جزد را از کوه ایتس است از ماتب م فوجات و جرد
 و از ادرج مشق قایت و توانی و میزان طبعی است که
 از برای ادرج صم کنیم در ادرج و ایا و برای ایتس این
 و برای ادرج م شده و برای ایتس از ادرج است هر یک که
 زیاد و کنیم و جزد از برای ادرج م و ادرج کنیم برای ایتس

اینست و برای مثال مثله در برای آنچه فوق است هر کجا
 یکبار و زیاده یکبار پس کویم مضروب و مضروب تیره هر دو
 از جنس درجه اند با یکی از جنس درجه است پس با هیچ کلام
 از جنس درجه نیستند و این چهار درجه در جدول نیست
 یکی آنکه هر دو در یک جانب باشد از درجه یعنی هر دو از
 هر دو جنس باشند یا هر دو از اجزاء باشند دوم آنکه هر یک
 در جانب دیگر باشد از درجه است تمام از چهار بیرون نباشد
 و حاصل ضرب در قسم اول درجه باشد و در قسم دوم آن
 جنس مضروب دیگر پس حاصل ضرب در درجه همان درجه
 باشد و در ثانیه همان ثانیه و همچنین در درجات همه همان درجه
 و علی بن ابی طالب در قسم سوم عدد هر دو مضروب را با هم جمع حاصل
 ضرب از مرتبه بیرون و جمع باشد در همان جانب مضروبین مثلاً

در حقیق در توانی توانی باشد و توانی در توانی باشد و توانی
 و توانی در توانی باشد و توانی در توانی باشد و توانی در توانی
 مضروب و مضروب تیره برابر باشد حاصل ضرب از جنس درجه
 باشد و الا حاصل ضرب در مرتبه بیرون باشد در جانب مخالف
 پس توانی در توانی در مرتبه مرده باشد و توانی در مرتبه توانی
 و این مرتبه که بیان کردیم تیره بیرون حاصل ضرب است در جمع
 او تمام اما جهت جنس خارج تحت علامت است که مستقیم
 و مستقیم همان توانی که در مضروب مضروب تیره که مستقیم است
 مستقیم شود و خارج تحت در قسم اول هر دو برابر باشد
 و در قسم دوم اگر درجه مستقیم واقع شود خارج تحت
 از جنس مستقیم باشد و اگر درجه مستقیم واقع شود خارج تحت
 بیرون و مستقیم باشد در خلاف جانب او مثلاً اگر در

بر شاک قیمت کنیم خارج تحت ثوابت باشد و در سیم
 اگر عدد مقسوم علیه یا عدد مقسوم بر برابر باشد خارج قیمت
 از جنس درجه باشد و اگر برابر نباشد به پنجم اگر مرتبه
 مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه باشد خارج قیمت می عدد
 فضل باشد در جانب صعود یعنی از جنس مرفوعات
 باشد و اگر مرتبه مقسوم شمرته مقسوم علیه باشد خارج
 قیمت می عدد فضل باشد در جانب نزول یعنی از جنس
 درجه مثلا اگر توانی را بر رابع قیمت کنیم خارج قیمت شاک
 باشد و اگر رابع را بر دقایق قیمت کنیم خارج میثاقی باشد
 و اگر رابع را بر دقایق قیمت کنیم خارج قیمت ثوابت باشد
 و در سیم چهارم عدد مقسوم مقسوم علیه را جمع کنیم خارج می
 مجموع باشد در جانب صعود و اگر مرتبه مقسوم فوق مرتبه

مقسوم

مقسوم علیه باشد و می عدد مجموع باشد در جانب نزول اگر مرتبه
 مقسوم علیه باشد می عدد مجموع باشد در جانب نزول اگر
 مرتبه مقسوم شمرته مقسوم علیه باشد سبب خارج قیمت
 مرفوع مرفوع بر دقایق میثاقی باشد و خارج قیمت دقایق بر
 مرفوع مرفوع توانی و مرفوع از مرتبه مقسوم مرتبه باشد که در مجازا
 مقسوم علیه افتد هر چه نگاه که مقسوم مقسوم علیه را در جدول قیمت
 نویسد مثلا اگر ده دقیقه را بر دوازده دقیقه خوانیم که
 قیمت که قیمت کنیم مقسوم علیه چون بعد بهتر است در جدول
 در ضرایب ده دقیقه قیمت خوانیم که در آن یک مرتبه خرد تر
 از دوازدهم است بگردانید مرتبه ثانیه از ضرایب مقسوم
 واقع شود پس درین صورت مقسوم ثانیه باشد از مجموع
 اگر چه رطاب مقسوم دقیقه است اما مرتبه جز در قیمتین

است که پنجم که علامت این برتبه درج است یانه اگر برتبه
 درج باشد رقم جذر که برین علامت است از جنس درج باشد
 و اگر علامت این برتبه درج نباشد برتبه آن رقم صحیح عدد
 برتبه است که در وقت آن علامت واقع است در جانب
 همان برتبه از درجه پس جذر مثالی مرفوع بود باشد و جذر از
 مثالی و جذر توانی و قایق و جذر واقع توانی و چون علامت
 این معلوم شد از رقم دیگر علامت از جنس می آید باشد
 که بعد از دست برتبه است اگر رقم جذر که بر علامت این
 از جنس توانی باشد رقم علامت دوم از جنس ثالث باشد
 و رقم علامت این از جنس مثالی باشد رقم علامت دوم از
 جنس مرفوعه باشد و رقم علامت سیوم از
 جنس لاجه باشد و رقم علامت چهارم از جنس دقیقه

این علامت است که در
 این کتاب مذکور است

تو بود و علی بن ابی طالب **سید** در میزان میزان
 این اعمال مثل میزان اعمال اهل هند است غیر از آنکه اهل
 هند نه طرح میکنند و همچنان چاه و نه چاه نمیشد برای
 میزان ضرب در ضرب مکرر از عددی که در این جدول است
 بطرح کردیم بوی باقی ماند و از عددی که بر بالای جدول است
 بعد از طرح بالا باقی ماند بار دیگر بوضوح کردیم که در
 که باقی باشد پس از حاصل ضرب بطرح کردیم هم مطابق
 ماند معلوم شد که عمل درست است و برای میزان قیمت
 در عمل قیمت از خارج قیمت نطرح کردیم باقی ماند این با
 درج ضرب کردیم طایف شد که باقی باشد پس بطرا می آید
 قیمت که باقی بود است جمع کرده از درج طرح کردیم که باقی
 ماند معلوم شد که عمل درست است و برای میزان جذر در

هر چند مذکور بود از ارقام این خیز بطی شود طرح کردن
 به مجموع ارقام این خیز که کمال است که است از طبع
 لذت و خوشی که در این خیز حاصل می شود که حاصل
 بیست این را با باقی خیز که اطلاق است جمع کرده بطراز
 نقصان کردیم به باقی ماند و چون از عددی که او را جدا کردیم
 بطراز طرح کردیم همین به باقی ماند جمع می شود
 در احوال حسابی که در بروج باشد بدانکه همچنان دور فلک را
 بدوازده قسمت می کنند و هر قسمی را بروجی گویند بیست
 در هر یکی از بروج از فلک است در مجموع درجات چون بیست
 برسد یا کمتر یا بیشتر هر یکی بروج او آیند و
 چون عدد بروج بدوازده رسد یا کمتر بدوازده را که دور
 فلک است از طرح کنند و باقی را ثبت کنند و اگر کس
 بخواهد

در مرتبه بروج نویسنده شد چون خوانند که در بروج
 دو دوازده درجه و بیست دقیقه و هشت ثانیه را که در
 اینست ی اروح با نه بروج و درجه و هجده دقیقه و چهارده
 ثانیه که صورتش اینست طالع هم بدیج کنند یکی را در برابر
 آن دیگر وضع کنند بر وجهی که بروج در به ازاای بروج واقع
 شود و همچنین درجه و دقیقه و ثانیه هر یکی در محاذای بیست
 خودش واقع شود باین صورتی که در هر یک طالع هم
 بدیج خط عرضی درخت جمع ارقام که شده تا فاصل شود
 میان این دو عدد و حاصل مجموع و ازین را ابتدا
 کرده در برابر ابرج افزاید و حاصل را که در است درخت
 خط عرضی محاذای بروج باشد بعد از آن هم را بر یک
 افزاید چون شصت میشود از برای شصت یکی در زمین گیرند

در وقت نوشتیم نسبت درجه از ده درجه نقصان بی توان
 کرد پس یکی از برج که نسبت نوشتیم در وقت نوشتیم بعد از آن
 ما نوشتیم و آن یکی که گرفته بودیم درجه احتساب کرده
 پاره درجه که در جدول درجه نوشته بود از ده نقصان
 کردیم نسبت و یکی درجه باقی ماند در وقت نوشتیم بعد از آن
 پاره دقیقه را از دقیقه نقصان کردیم نوزده باقی ماند
 در وقت نوشتیم بعد از آن جدول ثانیه را از بیجا
 ثانیه نقصان کرده ده ثانیه در وقت نوشتیم در صورت
 حساب در جدول باقی از وقت نوشتیم درجه
 و نسبت ثانیه باشد و صورت ارقامش اینست
 ح که خطی و در جدول هر کدام از مضروبین که در
 باشد عدد درجه را در جدول نوشتیم تا در جابت شود

این

این را با درجات اگر چه کند اگر زیاد از نسبت شود
 هر نسبت را که قیاس کرده بودیم و باقی در جابت را حال خود کند
 عمل ضرب بطریق مذکور جای آن تا حاصل ضرب از نسبت معلوم
 باشد هر فرقی که در جدول ملاحظه کند و عدد در وقت نوشتیم
 کند تا در وقت حاصل شود و از درجات اگر کسی رسیده
 باشد خطی کند و یکی عدد در وقت نوشتیم او را بنویسد که
 عدد در وقت بدو از ده رسد یا که در دو از ده از جدول کند
 مره بعد از آن چند انگار شود و آنچه ماند در مرتبه در وقت
 بنویسد که هیچ نماند صفر در مرتبه در وقت بنویسد و باقی از نسبت
 حال خود کند از آن تا حاصل ضرب که مطلوب است بدو در عمل
 نسبت در هر کدام از وقت نوشتیم و نسبت در وقت نوشتیم باقی از نسبت
 کند که در مضروبین که نسبت در وقت نوشتیم مذکور جای آن در جدول تا

وزاویه کج را گویند و آن دو قسم بود ~~سطح~~ و
مجموعه ~~سطح~~ آن بود که از احاطه دو خط ~~سطح~~ پدید آید
مستوی آن دو خط بر وجهی باشد که بعد از استخراج
هر دو چهار زاویه مستوی حادث شود آن زاویه را
قایع خوانند و هر یکی از آن دو خط نمود بر آن دیگر
جانب درین شکل است اینست ~~قایع~~
و اگر زاویه مختلف باشد بزرگتر از ~~قایع~~
منهجه خوانند و کوهک را حاده ~~قایع~~ درین شکلیست و
~~قایع~~ ~~مستوی~~ آن بود که از احاطه یک ~~سطح~~ یا
دو ~~سطح~~ پدید آید و همچون کجمانی خوانند
اگر خطی بر ~~سطح~~ قائم شود چنانکه هر خط که بر آن ~~سطح~~
از موضع قائم بر ایستاده خارج کنند بان خط زاویه


بزاویه قایع محیط شود و آن خط بر آن ~~سطح~~ نمود و چون
~~سطح~~ مستوی مستوی قایع شود چنانچه خطی در هر دو ~~سطح~~ پدید
آید از آن فصل مشترک خوانند و از فصل مشترک هر خطی که
بر آن دو ~~سطح~~ نمود سازند آن نمودار ~~سطح~~ دیگر بنویسند
هر یکی ازین دو ~~سطح~~ نمودار باشد بر آن دیگر و چون
دو خط بر وجهی باشند که هر نقطه بر یکی از آن دو خط
فرض کنند بعد از آن خط دیگر برابر باشند آن خط
را متوازی گویند و هر چند که یک خط باشد و دو ~~سطح~~ یا دو خط
شود از آن اشکال گویند بسبب آنکه هر محیط خط باشد آن اشکال
~~سطح~~ گویند و اگر خطی ~~سطح~~ مستوی محیط شود چنانچه در دو
نقطه فرض توان کرد که خطی ~~سطح~~ مستوی که از آن نقطه بر آن
خارج کنند همه برابر باشند آن ~~سطح~~ را دایره گویند

و آن قطر را خط مستقیم و محیط دایره نیز گویند و آن خط را
 مرکز گویند و هر یکی از آن خطهای مستقیم را نصف قطر و هر
 مستقیم که دایره را بدو پارچه کند آنرا وتر گویند و هر یکی
 از آن دو قسم محیط و قاعده هر یکی از آن دو قطر دایره
 خوانند و هر یکی از آن دو قسم محیط را قوس خوانند و اگر
 آن خط مستقیم مرکز گذرد آنرا قطر خوانند و خطی که از
 منتصف وتر به منتصف قوس آید آنرا پیماس آن قوس
 خوانند و هر نصف آن قوس نیز گویند و این شکل
 تصویر آنچه گوئیم این شود
 و شکل خادش از دو نصف قطر و
 قوس و محیط را قطع دایره
 خوانند باین صورت و چون دو قوس متساوی از یک دایره



که هر یکی کمتر از نصف آن دایره باشد بطی مستوی محیط
 باشد بطی را دایره اهلید خوانند و خطی که وتر هر دو قوس
 آنرا قطر طول گویند و خطی دیگر که از منتصف او میگذرد
 و از دو طرف بآن دو قوس منتهی شود آنرا قطر
 گویند و چون دو قوس یک سطح مستوی محیط شود و چون
 از یک جانب باشد آنرا شکل هلالی خوانند باین صورت
 و اگر بطی به خط محیط شوند از شکل
 منشعب خوانند و چون یکی زاویه از آنرا کس اعتبار
 کند خطی که موثران زاویه باشد آن خط را قاعده
 خوانند و دو ضلع باقی را دو پیماس او گویند پس
 اگر زاویه قائمه باشد و این ضلع او عمود بر هر دو خوانند باین
 شکل و اگر زاویه ایاب برابر باشند



و اضلاع برابر باشند از آن شکل مستطیل خوانند این
 شکل و اگر اضلاع برابر باشند در آن قائمه باشد از آن
 مربع خوانند و اگر دو ایاقه باشد و اضلاع برابر
 باشد بیضی خوانند این شکل 
 و باقی اشکال فی اربعه اضلاع را مجرب گویند و خط
 و اصل منان دورا وید مقابل از زوایای آن شکل فی اربعه
 اضلاع را قطر آن شکل گویند و اگر خط سطحی محیط شود
 از آن وجهه اضلاع خوانند پس اگر خط خطی را
 باشد از آن وجهه خوانند و اگر شش خط محیط باشد
 آنرا وجهه اضلاع گویند و اگر شش برابر باشد
 آنرا سدس خوانند و برین قیاس تا معشره و اگر
 از دو ضلع زیاده باشد بعد از آن ضلع نسبت کنند

مثلا اگر زیاده ضلع باشد از شش ضلع گویند و برین
 قیاس و اگر خط محیط باشد آن شکل را مجرب
 خوانند پس اگر محیط باشد شش لایحه است
 بود یعنی در آن تقسیم او نقطه توان یافت که خطوط مستقیم
 که از آن نقطه بان سطح خارج کنند همه برابر باشند آن
 شکل را که خوانند و آن نقطه را مرکز آن خطوط را
 انصاف اقطار خوانند و از توهم قطع سطح مستوی
 مرکز دایره حادث شود و از آن قاعده هر یک خوانند
 از دو قطعه گویند پس اگر مرکز دایره را خط
 گویند و لایحه که را تصیف کند و اگر مرکز دایره آن
 دایره را خط خوانند و اگر مرکز را بر دو نیم مختلف قطع
 کند و نقطه بر سطح قطعه که خطوط را اصل همان دو خط قاعده

مسئله

تقاطع آنند و قطب نصف کره را نقطت کرده نیز گویند و
 چون خطی واصل کنند از یکی از این دو نقطه و دو دایره
 معین وی که بزرگ است با سطح باشد و این خط را محیط این
 دو دایره ادرات کنند تا دو دایره تمام کند بوضع
 اول باز باید شکل داشت شود آنرا اسطوانه پستیره
 گویند و خط واصل میان مرکز آن دو دایره را پستیم
 اسطوانه گویند و هر یکی از این دو دایره را قاعده اسطوانه
 گویند و هر یکی از آن دو دایره را قاعده اسطوانه
 گویند پس اگر یک هم نمود باشد بر قاعده اسطوانه
 قائمه گویند و الا مایل گویند و اگر میان محیط دایره
 و نقطه که بر سطح آن دایره باشد خطی مستقیم
 وصل کنند آن خط را دایره کنند تا بوضع اول باز آید

ایند شکلی که حادث شود از آن خط محیط پستیر گویند و
 خط واصل میان آن دو نقطه و مرکز دایره را پستیم
 محیط گویند پس اگر آن خط عمود باشد دایره محیط
 را قائم گویند و الا مایل و اگر خط را قطع کند سطح
 مستوی که موازی قاعده او باشد آن مستقیم محیط که
 بیانی قاعده است از آن خط قاعده گویند و چون شکل
 سطح کثیر الاضلاع رسم کنند و آن نقطه که بر آن سطح
 باشد خطوط بزوایای آن سطح وصل کنند میان هر دو
 خط متجاور بسطح محیطی رسم کنند و لایحه بعد در آن
 آن سطح متشابه مرتب شود و چیزی که محیط باشد و این است
 و این شکل کثیر الاضلاع و آن پستیم خط محیط گویند
 و چون دو شکل کثیر الاضلاع مستوی در دو سطح

برسم کند چنانچه در اضلاع هر دو برابر باشد و
 هر ضلع مستوی و موازی نظیرش باشد میان هر دو
 ضلع مساوی موازی به سطح بستوی وصل کند شکل
 اگر خط شود و موازی دو سطح کثیر الاضلاع و جمع
 این سطح واحد آن شکل با سطح ساده مضلع خوانند
 و چون دو مثلث و سه سطح متوی الاضلاع یکی خط
 شوند از آن مشهور گویند و اگر شش مربع سطحی خط شوند
 از آن کعب گویند بعد از آن میدانند که مکعب گویند
 که مساحت چهارتبت از آنستند هم امثال واحد هر وجه
 خطی یا بعضی او در مجموع خط باشد و مجموع اگر مجموع
 خط باشد یا امثال یا بعضی مربع واحد من و من
 اگر مجموع سطح واحد یا امثال یا بعضی کعب واحد هر وجه

اگر

اگر مجموع سپس باشد در خطوط و سطوح بستوی
 خط هر دایره مثل امثال و مثل سطح قطر خودش باشد
 بس اگر قطر را در دست و دو ضرب کنند و حاصل
 ضرب را بر نصف قیمت کند خارج قیمت بعد از خط با
 و اگر خط را در دست ضرب کند در دست و دو قیمت
 کند خارج قیمت بعد از قطر باشد و چون نصف قطرها
 در نصف محیط ضرب کند مساحت دایره معلوم شود و در
 مساحت مثلث حاصل ضرب نصف قاعده باشد در عرض
 که از دست مثلث بر قاعده آید بس اگر مثلث قائم الزام
 باشد حاصل ضرب یک ضلع قائم باشد در نصف ضلع دیگر
 قائم و اگر متوی الساقین باشد خطی که از رأس مثلث
 بنصف قاعده خارج کند عمود بود بر نصف قاعده

کنند مساحت او باشد و در باقی مثلث ضرب می شود
 اجماع این اقسام بس ارضی طول را قاعده سازند
 و مجموع دو ضلع اقصی را در ضلع یکی بر دیگر ضرب کنند
 و حاصل ضرب بر قاعده قسمت کنند و خارج قسمت را
 از قاعده نقصان کنند نصف آنچه باقی ماند مقداری
 بود از قاعده میان دو ضلع بود و طرف اقصی اضلاع
 مربع آنرا از مربع اقصی اضلاع نقصان کنند جذر باقی
 از مربع اقصی اضلاع مقدار بود و باقی شد و در نصف
 قاعده ضرب کنند مساحت مثلث معلوم باشد مساحت
 در ارضی اضلاع قائم الزوایا حاصل ضرب این ضلع باشد
 در ضلع مجاور او و مساحت معین حاصل ضرب یکی از دو
 اوست در نصف قطر دیگرش و شبیه معین همچنین در

و مخروط را با فرج قطر و مثلث می سازند بعد از آن
 مساحت میکنند و همچنین جمع مساحت کرده از مساحت
 مثلث میسازند و مساحت میکنند و همچنین جمع مساحت
 مخروط را به مثلث می سازند و مساحت را چهار و علی
 و مساحت قطعه دایره حاصل ضرب نصف قطر باشد در نصف
 قوس قطعه و قطعه دایره را با این طریق مساحت کنند اگر از
 مرکز دایره دو نصف قطر بر طرف او خارج کنند تا قطعه
 و مثلث جدا شود و هر یک را با عصاره مساحت کنند پس
 اگر مثلث را از مساحت قطعه کم کنند تا مساحت قطعه
 بیشتر از نصف دایره باشد مساحت مثلث را بر مساحت
 قطعه افزایند تا مساحت قطعه معلوم شود و در این مثل
 حاره باشد از ابتدا کردن مرکز دایره که یک است و

طریقی است که نصف قاعده را در عرض خود
 ضرب کنی و حاصل ضرب را بر تمام عرض قاعده تقسیم کنی و
 بر استقامت سپه هم عرضی خارج کنی بقدر خارج مثبت عرض
 این خط و بسیم قطر دایره باشد و منصف مرکز دایره
 و شکل اربعی را با خارج قطر اقلش بدو نقطه دایره سازد
 و منبسط کند و شکل هلالی را چون خط مستقیم بدو
 طرف او وصل کند دو نقطه دایره باشد و هر دو را
 منساح کند و مساحت نقطه صغری از مساحت نقطه خطی
 نقصان کند باقی مطلوب باشد
 در مساحت منطوق نیز منساح مساحت بیضی منطوق حاصل
 می شود از ضرب نصف قاعده اش اگر خط قائم بود
 در خط و اصل میان راس او و محیط قاعده و اگر مایل باشد

در المنق

در نصف مجموع اطول و اقصی خطوط و اصل میان راس
 و قاعده و مساحت بیضی منطوق ناقص حاصل می شود
 از ضرب نصف مجموع محیط دو دایره علی و سفلی در خط
 و اصل میان این دو محیط دایره از یک جهت اگر خط
 قائم باشد و در نصف مجموع اطول و اقصی خطوط و اصل میان
 محیط دایره اگر خط مایل باشد و اگر خط مایل باشد مساحت
 بیضی استوانه مستطبه حاصل ضرب محیط قاعده او است
 در خط و اصل میان دو محیط قاعده او از یک جهت اگر خط
 قائم در نصف مجموع اطول و اقصی خطوط و اصل میان
 دو محیط قاعده او اگر مایل باشد و اگر استوانه مضلع
 باشد مساحت مجموع ذی اربعه اضلاع که محیط آن باشد
 مطلوب باشد مساحت بیضی کره حاصل ضرب

در مساحت بیضی منطوق
 در مساحت بیضی منطوق

قطر اوست در محیط دایره عظیمه او و مساحت آن **قطر** است
 مساحت دایره است که نصف قطر اوست و مساحت آن
 قطر بود که از قطب قطر محیط است **نصف** در مساحت
 اجنبی مساحت که حاصل ضرب نصف قطر اوست در
 نصف محیط و مساحت قطعه که حاصل ضرب نصف
 قطر اوست در نصف محیط و مساحت محیطی است
 الاضلاع حاصل ضرب ارتفاع اوست در قاعده او و
 مساحت محیطی است که محیط از مساحت و مضاعف و قائم و مایل
 حاصل ضرب قاعده اوست در نصف محیط او
 و مساحت محیطی است که محیط از مساحت و مضاعف و قائم و مایل
 مضاعف و قائم و مایل حاصل ضرب قاعده او
 در ارتفاع او است **کتاب** **میرزا**

511.

